کمونیست

کارگران و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید

کمونیست ـ شماره ۱۷ (سال چهارم) | سازمان انقلابیون کمونیست (م ـ ل) | اسفند ۱۳۵۲

سیاستهای دولت اقتصاد ایران را بکجا میبرد ؟

ما تا کنون در دو شماره از این نشریه به بررسی اوضاع رو بوخامت‌گراینده اقتصاد ایران و مسئله‌ی تورم شدید قیمت‌ها پرد ـ اختیم . بررسی این اوضاع بما نشان داد که موج های بحرانی در حال راه یافتن بتمام زمینه‌های اقتصادی جامعه‌ی ایران است . کشاورزی، صنایع، بازرگانی داخلی و خارجی و حرکت سرمایه‌های داخلی و جز آن، همگی بدرجه‌های گوناگون در یک مسیر ناهمواری سیر میکنند، که مقصد نهائی آنها بهیچ رو یک "تعادل" اقتصادی نیست بلکه یک بحران شدید و خطرناک است . از هم‌اکنون تشدید عدم تعادل میان بخشهای گوناگون اقتصاد و بروز آشکار و شدت یابی تناقضات درونی سیستم را میتوان مشاهده کرد . بعنوان نتیجه گیری کلی از آنچه تا کنون (در دو شماره‌ی پیشین) در زمینه‌ی موج بحرانی درون اقتصاد ایران و مقاومتهای گوناگون طبقات جامعه در برابر آن نوشتیم، میتوان گفت که اقتصاد ایران درحال گذار از یک وضع تورمی و بغایت "نامتعادل" اقتصادی بسوی کسادی، فروپاشیدگی اقتصادی و ورشکستگی عمومی است .

توجه به چگونگی تحولات بحرانی فعلی و سیاستهای اقتصادی دولت حاکم از نظر شناخت و تشخیص روند اقتصادی درون جامعه، و نه فقط روند اقتصادی بلکه همچنین روند سیاسی و دگرگونی های درون گلیه‌ی طبقات جامعه، از ضروریات است . با وجود آنکه حکومت ایران قیافه‌ای حق بجانب بخود گرفته، از تثبیت اوضاع سخن گفته، خود را بر همه جا و همه چیز مسلط معرفی کرده و گمان میبرد با افزودن بر فشنگ‌ها و تانک‌ها و با گسترش سیستم پلیسی و دامن زدن به شرارتهای نظامیش، میتوان بهمین زندگی ادامه داد، در زیر تغییرات شگرفی در خلاف جهت تحلیلات بن‌پای طبقات حاکم درحال تکوین است . شاه و دولت گمان می‌برند که افزایش درآمد نفت معجونی است که آنانرا از وضع بحران زده اقتصادی کنونی نجات خواهد داد، و با پول نفت در یک دست و با سلاح های آخرین سیستم آمریکائی و انگلیسی در دست دیگر، حرکت جامعه را مهار خواهند کرد . چرخ زنگ زده‌ی اقتصاد ایران را میتوان موقتا روغن زد که قدری دیگر راه برود، ولی نه دیگر زمانیکه پیچ های آن هرز شده باشد ؛ و در برابر چند کلوخ شاید بتوان سیر کشید ولی نه در برابر آوار ! سیر بحرانی اقتصاد ایران فقط بیانگر تشدید عدم تعادل زندگی اقتصادی جامعه و فروپاشیدن نبوده، بلکه تغییرات مهمی را در مناسبات درونی گلیه‌ی طبقات جامعه در سطح سیاسی و اجتماعی پیش میاورد . بهم ریختگی اقتصادی تمام نظم سیاسی کنونی را بهم ریخته، صف‌بندی طبقات خلق و گروهبندیهای درون طبقات حاکم همگی به تغییر و تحول دچار شده، و هر سیاست تازه‌ی باند حاکم، که در شرایط بحران زندگی منافع بازهم محدودتر و خاص‌تری را نمایندگی خواهد کرد، فقط به تشدید گلیه‌ی تناقضات و تضادهای درون جامعه، در تمام سطوح، دامن خواهد زد .

در این شماره ما قصد داریم در سیر مطالعه و افشای اوضاع اقتصادی ایران یک گام پیش ترگذارده به بررسی سیاستهای دولت ایران در قبال وضع ناهنجار اقتصادی و تشدید تورم قیمتها، مهارت رژیم، ماهیت و نتیجه‌ی منطقی این سیاستها را افشا کنیم و اثرات حال و آینده آنرا در زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور بازنمائیم .

بنا بر اظهار "محققین" دولتی ایران سطح قیمتها، که در یک دوره چند ساله از یک "ثبات نسبی" برخوردار بود، از اواسط سال ۱۳۵۰ رو به افزایش نهاد . این سیر فزاینده قیمتها علیرغم کوششهای زیادی، که دولت بمنظور مقابله با فشارهای تورمی مبذول داشت، طی سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ ادامه یافت و بموازات تشدید تورم در سطح جهانی بر شدت آن افزوده گردید . تا آنجا که سرانجام در اوایل سال جاری ((یعنی، اوایل سال ۱۳۵۲)) مسأله تورم به حادترین و بحرانی‌ترین مراحل خود نزدیک شد و ضرورت مبارزه همه جانبه با تورم بشکل یک واقعیت‌عینی مطرح گردید ." ("تهران اکونومیست" ـ ۱۵ دیماه ۱۳۵۲ ـ ص ٤)

باید دید این "کوششهای زیاد" دولت و "مبارزه همه‌جانبه" ای که قرار است بر علیه تورم کنونی صورت پذیرد چیست، بر چه پایه‌ای است، بنفع کیست، و منطقا و تجربتا چه ثمره‌ای خواهد داد ؟

پیشتر میگوئیم که تا آنجا که ما اطلاع داریم از اوایل سال جاری، که باصطلاح "ضرورت مبارزه همه جانبه با تورم بشکل یک واقعیت‌عینی مطرح "گردیده"، تا کنون، که اواخر سال است، "سیر فزاینده قیمتها" همچنان به سیر خود ادامه داده و وضع "نامتعادل" اقتصادی فقط "نامتعادل‌تر" شده است . اکثر محصولات کشاورزی مانند گندم، میوه جات، تخم مرغ، و غیره همچنان گران است و هیچیک از سیاستهای "ضد تورمی" دولت، با کاهش های جزئی کپکاهی در قیمت پاره‌ای از کالاهای مصرفی، در سیر صعودی قیمتها تأثیری نداشته است . با وجود آزاد گذاردن واردات سیمان، که رقم اخیر آن ده هزار تن از شوروی بود، گرانی سیمان همچنان برقرار است . "تهران اکونومیست" در ۲٦ آبانماه ۱۳۵۲ مینویسد که "مسئله کمبود سیمان همچنان وجود دارد" . بازار سیاه قند و شکر، با وجود تغییر و تبدیلات در نحوه توزیع شکر و واردات شکر، نه تنها از بین نرفته بلکه "پیشنهاد جیره بندی و کوپنی کردن قند و شکر شده است ." بسیاری از کارخانجات از گرانی مواد اولیه‌ی خود مینالند و برخی در شرف تعطیل قرار گرفته و یا تعطیل شده‌اند . نیز شواهد گوناگونی، که در این مقاله بپاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد، همگی برآنند که "فشارهای تورمی" و "عدم تعادل" در میان بخشهای مختلف اقتصاد و بخاصت‌عمومی، نه کمتر، بلکه بیشتر شده است .

مهمترین سیاستهای اقتصادی، که دولت ایران برای مقابله با "فشارهای تورمی" در سال جاری پیش گرفته بترتیب اینها بوده‌اند : سیاست تثبیت قیمت ها از طریق تعیین و نظارت بر آنها، سیاست وارداتی یا باز کردن درهای کمرگی کشور همراه با گشایش اعتباراتی برای واردات، سیاست پولی و اعتباری در جهت تغییر مسیر سرمایه‌های پولی از مصرف خصوصی به امور تولیدی و وارداتی، و سرانجام، سیاست آزادی معاملات ارزی بمنظور ترغیب تجارت خارجی . خود انتخاب این سیاستهائی در برخی چند ماه دال بر وجود اوضاع اقتصادی و تجاری‌ناگی برای طبقات حاکم است . و اما سیاستهای نامبرده، چنانکه در زیر نشان خواهیم داد، هیچ یک، از سیر بحرانی جامعه‌ی ایران جلوگیری نکرده بلکه آنرا از چاله به چاه و از چاه به باطلاق خواهند انداخت، و نه با لم دادن بر بوجه نفت و نه با تکیه بر سیستم تقویت‌شونده‌ی پلیسی و نظامی بران مقابله با توده زحمتکشی، که قرار است این سیاستها از قبل فشار برگرده او اجرا گردد، بجائی توان رسید . اگر رژیم مستبد شاه در زمان پادوئی دکتر اقبال نتوانست از بحران اقتصادی و سیاسی سالهای ۱۳۳۹ ـ ۱۳٤۲ جلوگیری کند، مطمئنا رژیم مستبد شاه در زمان پادوئی عباس خویدا نیز، که عینا همان راه‌سلف خود را تقلید میکند و با مردم بیداد ارتری هم روبروست، نخواهد توانست عصاکش طبقات حاکم مطبوعش گردد .

یکم، سیاست تثبیت قیمتها : بمنظور مهار کردن حرکت صعودی قیمتها و کنترل فشارهای تورمی، دولت ایران چنین وضع کرد، که همه‌ی عرضه‌کنندگان محصول، فروشندگان عمده و خرده فروشان، کالاهای خود را در سطح بهای آنها در یکم خرداد ماه سال جاری تثبیت کنند . همراه با آن، مرکزی بمنظور نظارت بر قیمت

بقیه در صفحه ۲

افتخار بر شهیدان انقلاب

" این را هم بگویم که مارکسیسم ـ لنینیسم هیچگاه خوشایند طبقات حاکمه‌ی ارتجاعی نبوده است . "
ـ کرامت‌اله دانشیان در دادگاه نظامی

بسر سینه‌ات نشست
زخم عمیق کاری دشمن
اما،
ای سرو ایستاده نیافتادی
این رسم توست که ایستاده بمیری
ـ خسرو گلسرخی

خسرو گلسرخی، کرامت‌اله دانشیان، بطحائی، علامه زاده و سماکار از جمله اعضای رهبری و کادرهای یک گروه مارکسیستی ـ لنینیستی میهن ما بودند که با ایستادگی و مبارزه‌ی قهرمانانه خویش در بیدادگاه رژیم کشتارگر پهلوی، آذین بخش تاریخ پرافتخار مبارزات طبقه کارگر و ستمدیدگان ایران شدند . در این میان خسرو گلسرخی، شاعر مقاوم، و کرامت‌اله دانشیان با ایستادگی کردانه و دفاع دلیرانه‌ی خویش، و بسبب بیمی که رژیم شاه از ایشان در دل میداشت، به افتخار نام شهدای انقلاب ایران نائل آمدند. خسرو گلسرخی، شاعر انقلابی شهید ایران، کسی است که در برابر دشمن سفاک چون سرو ایستادن و ایستاده مردن را با گفتار و کردار خویش ترویج میداد و اکنون نیز او و یاران انقلابیش، نشاندادند که در برابر دشمن سربرافراخته میایستند و هنگام شهادت سربرافراخته گام میگذارند . گلسرخی و دانشیان، بسان آموزگاران بزرگ خویش، ارانی و روزبه، بیدادگاه فاشیستی رژیم را به تریبونی برای دفاع از مردم و محکومیت رژیم سفاک پهلوی مبدل ساختند .

بقیه در صفحه ٤

۸ مارس ـ روز بین‌المللی زنان

روز هشتم مارس بمناسبت بزرگداشت تظاهرات و اعتصابات وسیع کارگران زن آمریکائی بسالهای ۱۸۵۷ و ۱۹۰۸، توسط جنبش کمونیستی و کارگری بین‌المللی در کنگره‌ای در سال ۱۹۱۰، روز بین‌المللی زنان نامیده شد . از آن پس، هر ساله، گلیه‌ی نیروهای مترقی و بویژه کمونیستها و رهبران سراسر جهان این روز را به جشن و بزرگداشت مبارزات زنان، بویژه مبارزات زنان زحمتکش تخصیص داده و خواست‌های سیاسی و اجتماعی زنان را مطرح میکنند . اهمیت این روز در اینست که نیروهای مترقی بیش از پیش، به نقش زنان در بوجود آوردن هرگونه تحول بنیادی در جامعه پی برده و شرکت آنان را در پیکار رهائیبخش زحمتکشان و خلقهای جهان لازم و تعیین کننده ببینند . لنین گفت : " پرولتاریا بدون کسب رهائی کامل برای زنان هرگز نمیتواند رهائی خویش را بدست آورد ." ("کلیات" ـ جلد ۳۰ ـ ص ۳۷۲ ـ ترجمه‌ی انگلیسی)

توده‌ی زنان که قرنها تحت استثمار و ستم چند لایه‌ای بسر برده و محروم‌ترین بخش گلیه‌ی طبقات مردمند، نیروی بالقوه‌ی مبارزه تا بآخر را باخود حمل میکنند. کافیست که با برانگیختن این نیروی بالقوه به آگاهی و حق جوئی، این لشکر عظیم محرومین جامعه به حرکت درآمده و به مبارزه و انقلاب روی آور شود . زنان، در عرصه‌ی پیکار جهانی توده‌های ستمکش، بارها دوش بدوش برادران عزیز خویش، بدفاع از حقوق خود و برای رهائی از ستم و بهره‌کشی جنگیده‌اند . پیکارهای کردانه و حماسه آفرین زنان هندوچین،

بقیه در صفحه ٤

جنبش نوین کمونیستی را با مبارزات کارگران و دهقانان ایران پیوند دهیم

سیاستهای دولت . . .

ها بریاست نخست وزیر بوجود آمد ، که با دستیاری اتاقهای صنایع و معادن ، بازرگانی ، و اصناف ، و با تشکیل " کمیته‌های " باصطلاح " مبارزه با گرانفروشی " بکار آغاز کرد . شکل و ماهیت کار مرموز و تقلیدی از تشبثات اربابان آمریکائی دولت ایران در مقابله با تورم در آمریکا است .

لبه‌ی تیز سیاست تثبیت قیمت‌ها اول از همه متوجه خرده‌فروشان یا مغازه داران جزء ، مانند قصاب‌ها ، نانواها ، بقال‌ها ، و غیره ، است . اینان مجبورند کالائی را که خود از دست بالاتروکران میخرند ارزان عرضه کنند ، حال آنکه اینان موجد گرانی نبوده بلکه انتقال‌دهنده اجناس گران از دست دیگری بدست مصرف کننده هستند . دولت همراه با فشار اقتصادی و حقوقی بر خرده بورژوازی خرده فروش ، کارزار تبلیغاتی بزرگی را ، از طریق جراید و غیره علیه آنان شروع کرد . شاه فئودال‌زاده در یکجا عربده کشید که " فئودالیسم به شکل دیگر یعنی بصورت فئودالیسم تحمیل قیمت و بشکل تهیه کننده ، واسطه‌های اول و دوم و مغازه دار تغییر چهره داده ! ! " و در جای دیگر ، در کاخ سنا ، این مغازه داران ، یعنی قصابها ، نانواها و بقال‌ها را ، که باصطلاح " بصورت فئودالیسم . . . تغییر چهره داده " اند ، تهدید به کشیدن نیروهای انتظامی و ارتش و پلیس بروی آنها کرد . در حقیقت هم عده‌ی زیادی از دکانهای نانوائی و قصابی را بستند و برخی از این دکاندران را هم به جرم مسخره‌ی " گرانفروشی " بزندان افکندند . " تهران اکونومیست " در ۱۵ دیماه ۵۲ خبر دیگری در این مورد داده مینویسد : " در ماههای اخیر ، مغازه‌های متعددی به سبب گرانفروشی بطور موقت یا دائم تعطیل شده و تعداد بیشتری بهمین مناسبت جرائمی پرداخته‌اند که گاهی جرائم مذکور نسبت به بنیه مالی پرداخت کنندگان سنگین بوده است . " سرکوب اقتصادی و قضائی دکاندران و خرده‌فروشان در عرض سه سال گذشته ، و بخصوص در طی سال جاری ، بطور سیستماتیک ادامه یافته است . نتیجه برنده در این میان فروشگاههای بزرگ ، و یا باصطلاح روشنفکران فرنگی فرنگ‌دیده رژیم ، " سوپر مارکت‌ها " بوده‌اند که در این شرایط بعنوانی هم از وضع محکمتری از لحاظ اقتصادی و رقابتی برخوردارند و هم از قبل سرکوب اقتصادی و سیاسی دکاندران راه را برای قبضه کردن بازار مصرف میگشایند . همه‌ی جراید سخنگوی طبقات حاکم لحن رقیقترین را متوجه " مغازه داران جزئی فروشی گرانفروش " کرده و به مردم ندا میدهند که " از مغازه‌های بزرگ بخرید ! " " تهران اکونومیست " سخنگوی بورژوازی بزرگ و انحصارگر ، بروشنی سمت‌گیری دولت را در زمینه‌ی تثبیت قیمتها از جانب خود بیان کرده است ! میگوید : " ما طبق آنچه همیشه نوشته‌ایم اصولا با وجود کاستیهای کم سرمایه و کوچک مخالفیم و معتقدیم که در اقتصاد شکوفان ایران عزیز ما این سرمایه‌های کوچک باید جای خود را به سرمایه‌های بزرگ بدهند تا بتوانند کالاهای بهتر و مرغوبتر و در عین حال ارزانتر با قیمت ثابت بمردم عرضه کنند . " (۱۵ دیماه ۵۲) بعبارت دیگر ، سیاست تثبیت قیمت‌های دولت در خدمت کنار زدن سرمایه‌های کوچک بنفع سرمایه‌های بزرگ ، در خدمت کنار زدن دکانها بنفع فروشگاههای بزرگ ، در خدمت کنار زدن کاسبها بنفع بورژوازی انحصارگر است .

عرضه‌ی دیگری که باید قیمت‌هایش تثبیت شود ، عرضه تجارت داخلی ، بویژه خرید و فروش محصولات کشاورزی در سطح تجار واسطه ، و نیز کارخانه‌های کشور است . از همان ابتدا عده‌هائی از تجار فروشنده رسما بدولت پیام دادند که قادر به عرضه‌ی محصولات خود در سطح قیمت‌های یکم خرداد ماه نیستند . علت آن هم روشن است ، زیرا لازمه‌ی عرضه محصول در سطح تثبیت شده ارزانتر خریدن از کارخانه‌داران و مالکان و کشاورزان عمده را معنی میدهد و برای این دسته‌ی اخیرالذکر صرف نمیکند که محصولات خود را بسه بهای ارزانتری عرضه کنند . در نتیجه ، یکی از نتایج فوری سیاست دولت ، بخاطر اوضاع تجارت داخلی شده است . مثلا ، " تهران اکونومیست " در ۱۵ دیماه ۱۳۵۲ نوشت که ، بسیاری از بازرگانان فروشنده‌ی محصولات خارجه فروشندگان محصولات کشاورزی معتقدند " که با نرخ گذاری اخیر مقدار واردات کالا از شهرستانها بسیار کاهش یافته ، و این امر موجب اختلال در امور بازرگانی شده است " (تکیه بر عبارت از ماست) . اینان بعنوان مثال گفته بودند : " درحالیکه قیمت برنج جمبا در رشت کیلوئی ۱۹/۲۵ ریال و برنج صدری ماسینی کیلوئی ۲۲ ریال است و بابت هزینه حمل آن بتهران نیز حدود کیلوئی ۱ الی ۱/۵ ریال اضافه میشود ، حال آنکه نرخی که اخیرا از طرف اتاق اصناف برای برنج جمبا و صدری ماشینی در تهران اعلام شده بترتیب کیلوئی ۱۸ و ۱۹ ریال است . با این ترتیب ملاحظه خواهید کرد که همین پاره از فروشندگان شهرستانی حاضر به حمل محصولات خود بتهران نیستند و اگر این وضع تا چند هفته دیگر ادامه داشته باشد ممکن است زمینه بسیاری از کالاهای وارداتی از شهرستانها کاهش یابد و بعلت عدم رقابت در عرضه و تقاضا ، نوسان قیمت‌ها زیاد و موجب مشکلات مالی گروهی از تجار و حتی مصرف‌کنندگان گردد . "

از سوی دیگر ، بسیاری از کارخانه‌داران محصولات مصرفی ، نیز قادر به مراعات با سیاست تثبیت قیمت‌های دولت نشده ، و اگرچه جراید کشور مملو از نامه‌های آنان مبنی بر اجرای " منویات شاهانه " برای " تثبیت قیمت‌ها در سطح قیمت‌های اول خردادماه " میباشد ، ولی عمدای اعتراضشان درآمده و از هر راهی که شده سعی در افزایش قیمت محصولات خود میکنند . علتش هم آنست که میگویند مواد خام و اولیه‌ی کارخانه‌ها هر روز گرانتر شده و در نتیجه نمیتوانند قیمت محصولات خود را ثابت نگهدارند . مواد خام و اولیه‌ی کارخانه‌های سازنده‌ی محصولات مصرفی هم از سه راه تأمین میشوند : از زمین ، واردات از خارج ، از طریق کشاورزی ، و از سوی کارخانه‌های تولید کننده مواد خام که اغلب دولتی اند .

واقعی است آنچه از خارج وارد میشود ، هر روز در اثر تورم شدید در کشورهای صادر کننده‌ی اروپا و آمریکا به نرخ بالاتری عرضه میگردد ، و اصولا صدور محصولات کوناکون از کشورهای امپریالیستی به بازار کشورهای عقب‌مانده ، نظیر ایران ، راهی برای انتقال فشارهای تورمی خود باین کشورهای اخیر است . عقب‌ماندگی اقتصاد ایران ، بویژه در زمینه‌ی کشاورزی و رشد ناموزون و یکجانبه صنایع ، سود برای بحرانهای بی‌درپی زمینه می‌چیند . از سوی دیگر ، بحران در کشورهای امپریالیستی خواه ناخواه در کشورهای وابسته نیز تأثیر سوء خود را گذارده آنها را به جریان بحران زدگی عمومی سیستم جهانی سرمایه‌داری میکشاند و بحران اقتصادی ، پولی و ارزی این کشورها را دامن میزند . این وابستگی شدید اقتصاد ایران به اقتصاد کشورهای امپریالیستی است که چنین دامن زدنی را اجازه میدهد . مطابق با یک بررسی ، سهم منابع تولید وارداتی در تشکیل ارزش فروش محصولات غالب کارخانه‌های ایران عموما از ۱۰ — ۹۰ درصد در نوسان دارد . برای نمونه ، گفتن ، و جوراب ۱۰ — ۲۰٪ ، منسوجات پشمی ۴۰٪ ، روغن نباتی ۵۰٪ ، محصولات داروئی ۶۰٪ ، رادیو ۳۷ — ۵۰٪ ، بخاری ۴۰٪ ، لاستیک ۵۰٪ ، شیشه ۱۰٪ ، کاغذ ۲۵٪ ، رنگ ۴۵٪ ، سیمان ۲۰٪ ، کشور برق و دستگاه تلفن ۲۰٪ ، موتور آب ۴۰٪ ، افزار برقی ۸۰٪ ، و کابل ۶۵ — ۹۰٪ (" تحقیقات اقتصادی " — شماره بهار و تابستان ۱۳۵۰ ، ص ۵۶) کارخانه‌های موناژ تازه ساخته شده دیگر جای خود دارند . تمام اینها حاکی از وابستگی صنایع ایران به صنایع کشورهای امپریالیستی و بالتبع ، محرکهائی برای عبور بحران تورم قیمت‌ها در کشورهای امپریالیستی بداخل ایران اند .

بخشی از عوامل اولیه‌ی تولید کارخانه‌ها نیز که از کشاورزی تأمین میشود خود درحال گران شدن است . در طی سالهای اخیر ، همیشه وضع تولید زراعی و دامی ایران ناهنجار بوده و ما در شماره‌های گذشته‌ی این نشریه باندازه‌ی لازم در این باره سخن گفته‌ایم . باز در ۱۵ دیماه ۱۳۵۲ ، در " تهران اکونومیست " می‌خوانیم که " کمبود محصولات کشاورزی ما بتدریج مراحل خطرناکی میرسد " . بدینسان ، کمبود و اشکالات متعدد در عرضه محصولات زراعی و دامی (کشاورزی) از یکسو ، و رشد یکجانبه و بی‌قواره صنایع در طی هفت هشت ساله اخیر و در نتیجه افزایش تقاضای آنها برای مواد خام از سوی دیگر ، خود بسیر صعودی و تورمی قیمت محصولات کشاورزی دامن زده است . بررسی شاخص قیمت عمده فروشی و خرده فروشی کلیه‌ی محصولات کشاورزی (زراعی و دامی) ، بجز یکی دو مورد غیر مهم ، از رشد دائمی حکایت میکند . این رشد دائمی ، جز آنکه هزینه مواد غذائی توده‌ی مردم را بالا برده ، به رشد دائمی بهای محصولات کارخانه‌ها نیز دامن زده است . در اینجا دیگر ، تضادی که در وهله‌ی نخست بچشم میزند تضاد میان کارخانه‌داران شهری و مالکان و کشاورزان عمده‌ی محصولات زراعی و دامی است . تثبیت قیمتها در مورد محصولات کشاورزی ، که بدوا از جانب دولت اعلام شده بود ، نتوانست عملی گردد چه وضع قبلا بحرانی کشاورزی را بورطه‌ی اضمحلال کامل رسانده و تازه با منافع بسیاری از مالکان و سرمایه‌داران بزرگ تولید کننده‌ی محصولات زراعی و دامی و خود دولت جور درنمیآمد . از این رو ، دولت بزودی فشار خود را از روی قیمت بارهای از محصولات کشاورزی برداشت ، که البته بنابر نظر خود کارشناسان دولتی " تأثیری در زندگی بسیاری از کشاورزان کوچک کم درآمد نخواهد داشت " (" تهران اکونومیست " — ۱۳ بهمن ۵۲) ، یعنی سود آن مستقیما باید همان طبقات پیش نامبرده می‌شود . در نتیجه ، کارخانه‌هائی که مواد اولیه‌شان از زراعت و دام وارد تأمین میشود با مشکل بزرگی روبرویند ، و در بسیاری از موارد به کاستن میزان تولید خود و گاه به تعطیل (و در نتیجه اخراج کارگران) متوسل شده‌اند . برای نمونه ، وضع شیر را در تهران مثال میزنیم : " درحال حاضر کارخانه شیر پاستوریزه در حدود ۱۵ تن و کارخانه شیر پاک در حدود ۳۰ تن شیر در روز خریداری میکند درحالیکه اولی به ۲۵۰ تن و دومی به ۵۰ تن نیازمند است . علت این کمبود نیز اینستکه قیمت شیر برای دامداری صرفه نمیکند زیرا برای خودشان لیتری در حدود ۱۶ ریال تمام میشود درحالیکه کارخانجات لیتری ۱۲ ریال می‌خرند و اگر وضع بهمین منوال ادامه یابد در سالهای آینده وضع شیر بدتر خواهد شد . " (" تهران اکونومیست " — ۲۴ آذر ۵۲) یک مثال دیگر را میتوان در شماره ۲۹ دیماه ۱۳۵۲ از همین مجله پیدا کرد . در آنجا میخوانیم : " مثلا صنعت قند ، بر اثر همین فشار به وضع بسیار بدی مبتلا شده بطوریکه نه تنها سرمایه‌گذاری در آن متوقف گردیده ، بلکه هم اکنون حداقل پنج کارخانه تعطیل شده‌اند و حاضرند کارخانجات خود را بقیمت نازلی بفروشند . وضع صنایع نساجی هم با وجود اینکه بازار محدود لاشان گرم است اکثرا خوب نیست و بطور کلی چون کارخانجات حساب و کتاب صحیحی در امر تعدیل قیمتها نمی‌بینند از این وضع ناراحت هستند . . . و اگر این وضع بازهم ادامه پیدا کند یکبار که مردم از سرمایه‌گذاری در صنایع مأیوس شوند ((که حتما میشوند !)) سالها لازم است تا دوباره به آن برگردند . "

بخش دیگر از عوامل اولیه‌ی تولید کارخانه‌ها از کارخانه‌های تولید کننده‌ی مواد اولیه ، که اغلب کاملا دولتی — وابسته هستند (نظیر کارخانه‌های پتروشیمی ، بری ، سیمان ، آلومینیم ، سوداسازی ، مؤسسات حمل و نقل و غیره) ، تأمین میشود . سرمایه‌ی این کارخانه‌ها و مؤسسات اغلب از اختلاط و شرکت سرمایه‌های انحصارات دولتی و انحصارات امپریالیستی تشکیل شده‌اند . چیزی که هست ، سیاست تثبیت قیمت‌های دولت از کار اینگونه مؤسسات رد شده است و حال آنکه ، قیمت محصولات خود این کارخانه‌ها و مؤسسات نیز یک سیر تورمی را می‌پیمایند ، و در نتیجه در بازار خرید مواد تولیدی و خام ، که خریداران آنها کارخانه‌های تولید کننده‌ی محصولات مصرفی هستند (که غالبا کارخانه‌های سبک و متوسط را تشکیل میدهند) ، یک حالت تورمی ایجاد کرده‌اند . این امر نیز مشکلات بسیاری از کارخانه‌های اخیرالذکر را در عرضه‌ی محصولات خود در بازار مصرف بقیمت‌های تثبیت شده ، و مشکلات سودآوری آنها را (بحساب سرمایه‌داری) افزون کرده است . برای مثال ، سیاست دولت مبنی بر تثبیت نرخ کالاها در سطح قیمت‌های اول خرداد ۵۲ در مورد کالاهائی مانند روغن موتور اتومبیل ، کربنات دو سود ، پی‌کربنات دو سود ، که همگی متعلق به شرکت ملی نفت و پتروشیمی بوده و قیمت‌هایشان فوق‌العاده ترقی کرده‌اند ، اصولا اجرا نشده است . این امر ، بنا بر گواهی جراید کشور در مورد تمام بخش دولتی اقتصاد ، که در حقیقت ، قسمت مهمی از سرمایه‌گذاریهای امپریالیستی را هم دربرمیگیرد ، صدق میکند . همین موضوع تضاد میان دو بخش دولتی — وابسته و پاره‌ای از کارخانه‌داران و تجار مربوطه را دامن زده است و این سیاست دولت ، بگفته یکی از سرمایه‌داران " اثر سوء روی معاملات بازار می‌گذارد و بازرگانان را دلسرد میکند " . (" تهران اکونومیست " شماره ۲۲ دیماه ۵۲) در همین شماره از مجله‌ی نامبرده بیان مورد در زمینه‌ی تناقض میان دو بخش دولتی و کارخانجات تولید کننده‌ی محصولات مصرفی برمیخوریم ! مینویسد : " کارخانجات شیشه نسبت به ترقی قیمت کربنات دو سود اعتراض کردند " ، و داستان آن از اینقرار است که کارخانه " سودا اش " واقع در شیراز ، که دولتی است ، بهای کربنات دو سود را ۳۷٪ ترقی میدهد و این امر مایه‌ی اعتراض کارخانه‌های شیشه که خریداران آن ماده‌اند میشود . مقامی از کارخانه شیشه‌ی ایران اظهار میدارد که " با گران شدن قیمت کربنات دو سود در سود سالیانه ۲۰ میلیون ریال بزیان کارخانجات تمام خواهد شد و تا مادامیکه قیمت کربنات دو سود بحالت اولیه برگردد از فروش شیشه با قیمت‌های فعلی خودداری خواهد کرد " . کارخانه‌ی شیشه قزوین نیز قیمت‌های کنونی را " مقرون بصرفه " ندانسته و بویژه از لحاظ صادراتی دچار اختلال گردیده است .

بدینسان ، سیاست تثبیت قیمت‌های دولت فقط عدم تعادل و توازن نسبی درون سیستم اقتصادی را بیشتر دامن زده است . در زمینه‌ی توزیع و عرضه‌ی محصول در بازار مصرف ، انحصارگران و تجار بزرگ ، که صاحب فروشگاهها هستند ، با پشتگرمی تمام بورژوازی و دولت علیه خرده بورژوازی دکاندار وارد پیکار شده‌اند . دکانداران از یکسو از قبل فشار دولت و انحصار طلبان پشت خم کرده و از سوی دیگر ، از دست تجار واسطه ، که محصول را بگران تحویل میدهند ، بستوه‌اند ، به کجا دست توسل جویند ، و در این میانه ، در مشکله قرار گرفته‌اند . تجار واسطه و بازرگانان داخلی از یکسو با سیاست تثبیت قیمتهای دولت مرتفع و همچنین با رقابت نابرابر با انحصارگران فرنگی که مستقیما با کارخانه‌ها و کشاورزی در تماسند ، روبرویند و از سوی دیگر ، محصول را نمیتوانند از دست مالک و کارخانه‌دار ارزانتر ابتیاع کنند ، و برخی بناچار به احتکار متوسل شده‌اند . کارخانه‌های مصرفی نیز با تورم قیمت‌ها در بازار مواد خام و تولیدی روبرو هستند که همگی این بازار یکسره به کشورهای امپریالیستی ، انحصارات دولتی — وابسته و کشاورزی وصل میشوند . اینان نیز از دست‌اندرکاران این منابع میمانند . کشورهای امپریالیستی که از فشارهای دولت مانند ، انحصارات دولتی — وابسته که ایشان مصاف میمانند و مالکان و سرمایه‌داران عمده زراعی و دامپروری نیز که مصاف شده‌اند و در مجموع از پشتگرمی بیشتری از جانب دولت

www.iran-archive.com

سیاستهای دولت . . .

برخوردارند . این سه گروه اخیر نفع برنده‌ی اصلی از سیاست دولت مطبوعشان میباشند . آنکه در این میان تا حدودی ناراضی میشود گروههای میانی کارخانه‌داران و تجار میباشند و آن بخش که در زیر خرد میشود ، خرده بورژوازی است .

ولی تمام فشارهای وارده از بالا بر دوش طبقات نامبرده همگی در نهایت بر گرده زحمتکشان وارد میشود . کارخانه‌های متعلق به سرمایه‌ی بوروکراتیک ، وابسته و امپریالیستی میکوشند تمام بار تورم قیمت محصولات خود را از یکسو با انتقال آن به بقیه‌ی بورژوازی و از سوی دیگر با پائین نگهداشتن مزد کارگران سبک کردانند . کارخانه‌های دیگر که از یکسو با گرانی مواد خام و از سوی دیگر با تورم قیمت ها در کل بازار مصرف روبرویند ، دست به کاهش دستمزدها زده ، و در برابر تثبیت قیمت ها به تثبیت مزد ها متوسل میشوند تا بدینسان سود خود را در سطح پذیرائی حفظ کنند . یا آنکه با تعطیل بخشی از کارخانه و یا تمامی کارخانه (چنانکه نمونه‌هائی از آنها قبلا نیز معرفی کرده‌ایم) به اخراج کارگران و در نتیجه بی‌خانمان کردن آنان می‌پردازند . از سوی دیگر ، تورم قیمت محصولات مصرفی ، اول از همه ، تود ه‌های فقیر کارگری را به استیصال میکشاند . رشد اعتصابات کارگری ، که تا کنون در غالب کارخانه‌ها بدرجات مختلف و گاه بدفعات رویداده ، یک محصول منطقی این وضع است . در روستا نیز وضع بهمین منوال پیش میرود ، و تمامی فشارها بر مزد کارگران کشاورزی و سهم برزگران و دهقانان فقیر منتقل میشود . تشدید اخیر مبارزات پراکنده‌ی دهقانان علیه شرکت های سهامی زراعی وغیره ، و رشد نارضایتی در میان کارگران کشاورزی و برزگران پنبه کاریهای گرگان و دشت و مانند آن نتیجه‌ی همین وضع است .

و اما به بخش دیگر از اقدامات دولت بپردازیم :

دوم ، سیاست " درهای باز " یا آزادی واردات : همراه با سیاست تثبیت قیمت ها ، دولت ایران یکی یکی درهای بازار ایران را ، که قبلا هم چندان بسته نبود ، بروی واردات خارجی کاملا گشود . قسمت اعظم کالاهای وارداتی که ورود آنها آزاد شده ، و سود بازرگانی از روی آنها برداشته شده و یا تخفیف داده شده است ، کالاهای مصرفی و بنجل‌های کشورهای امپریالیستی است . از جمله ، میتوان اقلامی مانند کره ، پنیر ، تخم مرغ ، موز ، کند ، سیمان ، حوله ، سوسیس و سوسیسون ، روغن نباتی ، انواع جوراب ، وغیره را نام برد . ورود بسیاری از کالاهائی نیز که قبلا غیر مجاز بوده اکنون مجاز شده اند . همراه با آزاد گذاردن واردات ، بانکها نیز گشایش اعتباری بیشتری برای واردکنندگان کالا قائل شده‌اند ، و این خود توجه تجار را بسوی واردات بیش از پیش معطوف کرده است . کلاه شرعی این سیاست خانمان برانداز و مملکت برباد ده دولت ، افزایش عرضه‌ی محصول در بازار ایران و کاهش سیر صعودی قیمت هاست . این سیاست که ایضا در سالهای زمامداری دکتر اقبال تحت همین بهانه اجرا شد ، نه تنها از سیر صعودی قیمت ها نتوانست جلوگیری کند بلکه ضربه‌ی بزرگی بر تولید داخلی (کشاورزی و صنایع) بود ، و فقط وسیله‌ی خوبی بود برای کشورهای امپریالیستی که بنجل ها و محصولات بادکرده‌ی خود را در بازار ایران آب کرده ، سود هنگفتی از قبل قیمت های دلپذیر بازار ایران بجیب زده و ضمنا با اینکار فشار تورمی اقتصاد خود را هرچه بیشتر به کشور ما وارد کنند . هم اکنون نیز در ایران ، اجرای این سیاست تولیدشکن دولت ، نتیجه دیگری بار نیاورده و نمیاورد . تا کنون ، نه تنها در سیر صعودی قیمت ها تأثیری نداشته ، چه خود اجناس وارداتی نیز گران و هر روز گرانتر عرضه میشود ـ بلکه کسری موازنه‌ی بازرگانی خارجی کشور را (بجز درآمد نفت) که هر سال بیشتر میشده (در عرض ۲ سال اخیر ، از ۲۷ میلیارد ریال به ۹۲ میلیارد ریال در ۲ سال افزایش یافته ـ آمارها مربوط به شش ماه از هر سال است) به ارقام تجویی خواهد رساند و تازه آخر هم ، با کاهش هر روزه قدرت خرید مردم که نتیجه‌ی منطقی تورم کنونی است ، و با کاهش ، و زیان تولیدی کارخانجات و کشاورزی ، بازار مصرف و هم بازار مواد خام را باشباع خواهد کشاند . در چنین شرایطی ، تجاری که براحتی از بانکها اعتبار اخذ کرده بودند و نیز بصورت نسیه برای وارد کردن سیل کالاها به بازار ایران با صادرکنندگان اروپا و آمریکا و ژاپن وارد معامله شده بودند ، کالاهایشان بدون خریدار مانده ، بدنبال پس‌گرفتن به بانکها و صادرکنندگان خارجی برخم انباشته شده ، و خود به افلاس و ورشکستگی کشیده خواهند شد .

بعلاوه ، آزادی واردات ، و همراه با آن گشایش و تسهیل اخذ اعتبارات از بانکها ، طبیعتا باعث میشود که تجار و بسیاری از متجاسران سرمایه باین کار جلب شده ، اولا ، از مسیر سرمایه گذاری در امور تولیدی بسوی وارد کردن محصول از خارج منحرف گردند ، وثانیا ، با وجود تسهیلات اعتباری بدین منظور ، سرمایه‌های شخصی خود را بکارهای غیرتولیدی ، که سود فوری میدهد (مانند بورس زمین و غیره) ، و بمصارف شخصی زنند ، و عاقبت این روند هم دیگر ریشه است . همانگونه که بدانجا کشیده است که بارهای از صاحبان صنایع ، که وضع تولید و عرضه‌ی محصول را در داخل کشور با مخاطره روبرو می‌بینند ، ترجیح میدهند که به زمره‌ی تجار وارد کننده بپیوندند ، چنانکه در " تهران اکونومیست " (۲۰ بهمن ۵۲) میخوانیم : " حتی برخی از کارخانجات ما ترجیح میدهند وارد کننده کالاهای مشابه باشند تا تولیدکننده آن ، و اصولا اگر به وضع بازار توجه کنیم تمایل خواهیم کرد که بار دیگر بتدریج واردات ، سهلترین و سریعترین طریقه کسب سود می‌دود و سر میشود . "

سیاست " درهای باز " دولت کاملا بنفع صادرکنندگان کشورهای امپریالیستی و بزیان تولید داخلی است ، و در ایران عده‌ای متمولین کمپرادور از آن سود خواهند برد . تثبیت واردات در زمانی صورت میگیرد که صادرات غیرنفتی ایران ، بسبب تورم موجود در کشورهای سرمایه‌داری و موانع گمرکی آن کشورها ، هر روز با مشکلات بیشتری مواجه میشود ، و هم اکنون در زمینه‌ی صدور پوست و سالامبور ، پنبه ، فرش ، و مانند آن ، این مشکلات بوجه بارزی ظاهر شده است . و چنانکه در شماره‌های قبل این نشریه نیز آورده‌ایم ، صدها فعالیت صادرکنندگان این محصولات بلند شده و حتی برخی از صادرکنندگان فرش تا ورشکستگی نیز پیش رفته‌اند . سیاست دولت حتی در زمینه‌ی اعتباراتی و بانکی نیز بزیان صادرکنندگان عمل میکند ، چنانکه بهمین اعتبارات صادراتی حداقل یک درصد از اعتبارات وارداتی بیشتر گشته است . بعلاوه ، خود گسترش آزادانه‌ی واردات باضربه‌ای که بر تولید داخلی ، و بخصوص محصولات مشابه داخلی (مثلا ، شیشه یک مورد معروف آنست) خواهد زد ، مستقیم و غیرمستقیم باعث نقصان قدرت صادراتی ایران خواهد گشت و از این راه نیز به کسری موازنه‌ی بازرگانی ایران دامن خواهد زد .

واضح است تاوان تمام این ضربه‌های شوم اقتصادی را که بر تولید کشاورزی و صنایع ایران ، و بحصه صادرات ایران ، میخورد ، از دیدگاه سرمایه‌داران و مالکان ، توده زحمتکش ، بخصوص توده‌های کارگری شهر و کارگران و نیمه پرولتاریای روستا باید بپردازند . نتیجه سیاست گشایش اعتباراتی برای واردات و همراه با آن محدودیت اعتباراتی برای صادرات ، بعنوان نمونه ، در کارخانه‌های شیشه‌گری ایران این بوده است که در اثر رقابت شیشه خارجی ، که بدون عوارض و آزادانه وارد کشور میشود ، نه تنها فشار بر دستمزدها افزوده گردد ، بلکه کارخانجات مزبور در معرض معضلات مهمی ، که تعطیل و اخراج کارگران را در پی دارد ، قرار گیرند . یا آنکه نمونه . . . . . قالیبافی که باید جسور کمبود و یا رکود صادراتی فرش را بکشند ، و وضع قبلا غیرقابل تحمل خود را بفلاکت کامل کشانند ، طرف دیگر نتایج اقتصادی و اجتماعی سیاست دولت را تشکیل میدهد . (رجوع شود به " تهران اکونومیست " ـ ۲۶ دیماه ۵۲)

سوم ، سیاست جلب درآمدها به بیرون است : از این سیاست که بر پایه‌ی اهرمهای اعتباری و پولی بانکها قرار گرفته یکی دیگر از سیاستهای اقتصادی اخیر رژیم برای باصطلاح مبارزه با تورم میباشد . بر این پایه ، دولت بانکها را موظف کرده است که " از توسعه بی‌رویه اعتبارات مصرفی " جلوگیری کرده و از سوی دیگر با بالا بردن نرخ بهره سپرده‌های مدت‌دار در بانکها (تا ۱۰٪) و کارهائی مانند آن سرمایه‌های پولی را برای پس انداز به بانکها جلب کرده و از آن طریق آنها را بسمت کارهای وارداتی ، تولیدی و ساختمانی جهت دهند . (مثلا ، رجوع شود به " تهران اکونومیست " شماره‌های آذر ماه و دیماه ۱۳۵۲) تناقض درونی این سیاست خودش جلوه ، بویژه ، هنگامی ظاهر میشود که آنرا در ترکیب با سایر سیاستهای اقتصادی دولت مورد بررسی قرار دهیم . سیاست مزبور ، حقیقتا ، از یکسو راه را برای اعتبارات وارداتی که هر روز آسانتر میشود گشوده و از سوی دیگر بقدرت خرید محصولات مصرفی را کاسته و در چنین شرایطی نقد اشباع بازار را تسریع خواهد کرد . بعلاوه ، بدرجهائی که اوضاع بحرانی‌تر شود ، و زمینه‌های تولیدی و صادراتی و غیره سودآوری خود را بیش از پیش از دست دهند ، صاحبان سرمایه خستگی از پول خود را در بانکها بوجود خواهند آورد تا دست کم از نرخ بهره‌ی آن استفاده برند . بعبارت دیگر ، علیرغم خیال پردازیهای بی‌پایان دولت ، جلب درآمدها از بیرون از طریق نرخ بهره‌ی سپرده‌های سرمایه‌داران ، فقط هم گاهندهی به اصطلاح " گرایشهای مصرفی " نیست بلکه در جنبی شرایطی ، کاهنده گرایشهای تولیدی نیز خواهد بود . تجربه بحران سال ۱۳۳۹ ـ ۱۳۴۲ نیز همین را میگوید ، چنانکه در آستانه‌ی آن سالها نیز " افزایش عداد پس‌اندازی و سپرده‌های مدت‌دار و مسائل کاهش سرمایه‌گذاری بخصوصی معرف تمایل " صاحبان سرمایه به " حفظ موقعیت و موکول کردن فعالیت بوضع و وقت مناسبتر " بود (" تحولات وضع اقتصادی در رفتار کارگزاران اقتصادی " ـ مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ـ ۱۵ خرداد ۴۲ ـ ص ۴۶)

بنابراین ، سیاست اجتماعی نامبرده ، عمدتا از یکسو ، در ترکیب با سیاستهای دیگر رژیم ، به تسهیلات وارداتی و عاقبت باشباع بازار انجامیده و از سوی دیگر ، در شرایطی روز بدتر شونده کنونی تمایل به " حفظ موقعیت " را تشدید میکند و تورم ، یا بهتر گوئیم ورم کودکی کنونی را درحالیکه جراء هم کرده است می‌ترکاند !

چهارم ، سیاست آزادی معاملات ارزی : این اخیرترین سیاست دولت ایران ، که اوج رذالت است ، فقط برای دور ریختن بدن مملکت و هجوم لاشخورهای کشورهای امپریالیستی ، طرح ریزی شده است . بموجب این سیاست ، بازرگانان در معاملات صادراتی خود با کشورهای خارجی ناچار به سپردن ضمانت نامه ارزی (بجهت خرید ارز یا بخشی از آن) به بانکها نیستند و میتوانند آزادانه ارز خود را بفروش رسانند . کلاه شرعی دولت برای اینکار ، یک بتشکیل باصطلاح " بازار سرمایه " و خاصه کمترش عملیات صادراتی است ، و باصطلاح این وسیله‌ای است برای تسهیل صادرات و دامن زدن به تولید کنندگان داخلی . هماگون اتخاذ چنین سیاستی از جانب دولت ، که بر پایه‌ی لم دادن بر ذخیره‌ی ارزی کشور و درآمد نفت استوار است ، حتی بارهائی از کارشناسان امور اقتصادی و بانکی رژیم را نیز نگران کرده است ، چه قدم گذاردن در چنین جاده‌ای ، که گذشته از منافع فوری که برای امپریالیستها و عده‌ای از گردنکلفتان رژیم بدست میدهد ، عواقب مهمی برای حفظ تعادل سیستم اقتصادی و بانکی در پی خواهد داشت . مثلا ، یکی از این " کارشناسان " در برخورد به مصاحبه‌ی رئیس بانک مرکزی در مورد آزادی معاملات ارزی ، چنین اظهار نگرانی میکند : " با نهایت تأسف و نگرانی شنونده بیاد رئیس اسبق مرحوم بانک مرکزی میافتد که وقتی دویست سیصد میلیون دلار ارز به دست بانک مرکزی افتاد اعلام کرد که ما " دچار تورم ارزی " شده‌ایم و این عنوان مجعول را بخورد دولت هم داد و فروش آزاد ارزها را بهر متقاضی شروع کرده و پس از چندی خزانه ارز تهی شد و در برابر آن آمارهای مؤسسات آمریکائی گزارش دادند که ایرانیان در فاصله کوتاهی بیش از نیم میلیارد دلار در آمریکا سپرده پیدا کرده‌اند بدنبال آن هم میدانیم چگونه نخست وزیر وقت در نطق خود اعلام کرد کشور ما ورشکسته شده است چون برای ۵۰۰۰۰ دلار معادل دلار درآمد از نفت داشتیم) . " (" تهران اکونومیست " ـ ۶ بهمن ۵۲) " تأسف و نگرانی " این آقای کارشناس از اینجا برمیخیزد که آزادی معاملات ارزی خواه ناخواه مقدار زیادی از سرمایه‌های پولی کشور را به طرف بانکهای کشورهای خارجی سرازیر خواهد کرد . ولی این فقط یک روی مسئله است .

روی دیگر مسئله آنست که با آزادی معاملات ارزی ، راه ورود سرمایه‌داران کشورهای امپریالیستی در بازار سرمایه‌ی ایران و در خرید سهام کارخانجات کشور کاملا گشوده شده ، و آنانکه نرخ سود دهی کارخانجات ایرانی را ، بسبب ارزانی نسبی نیروی کار ، بیشتر می‌بینند و از طرف دیگر دارای قدرت اقتصادی و مالی بیشتری برای خرک در بورس اوراق بهادار هستند ، با ولع بازهم بیشتر بسوی این باصطلاح " بازار سرمایه " هجوم خواهند آورد . بدینسان از این راه هم مقدار زیاد و فزاینده‌ای از سرمایه‌ی کشور (بصورت سود سهام) به خارجه منتقل میشود . واقعا خوب که بنگریم ، سیاست اخیر باند حاکم نه در خدمت صادرات کالا بلکه در خدمت صادرات سرمایه‌ها و منافع کشور بوده است ، و آنهم در زمانیکه تولید داخلی کشور هر روز بیشتر با مخاطرات تازه روبرو شده و سرمایه گذاران در سرمایه گذاری در بسیاری از رشته‌ها تمایل به گریز دارند . چنین سیاستی فقط گویند سنگلاخهای جاده‌ی بحران عظیم کشور است و بس !

چنانکه دیدیم تمامی سیاستهای اقتصادی رژیم ایران در قبال ارضاع وخیم و متشنج اقتصادی کنونی ، حاصلی جز دامن زدن به بحران عظیمی که مملکت را به افلاس و ورشکستگی کشانده ، و بخصوص توده‌های زحمتکش ، و نیز طبقات میانه حال و حتی اقشاری از طبقات بالا را بوضع غیرقابل تحمل و بهم ریخته‌ای دچار خواهد کرد ، نخواهد داشت . محاسبات دولت پهلوی در اتخاذ سیاستهای اقتصادیش ، چنانکه دیدیم ، در جاروجوب منافع تنگ عده‌ای معدود و انحصارگر ، سرمایه‌دار کمپرادور ، مالکان عمده ، و منافع قشر بوروکرات دولتی است ، منافعی که با رشد شرایط بحرانی بیش از پیش در وجود لایعقل معدود و کوچکتر از جامعه‌ی ایران خلاصه خواهد گشت ، و با منافع کشورهای بحرانزده امپریالیستی انطباق بیشتری خواهد یافت . خود مطبوعات رژیم اذعان دارند که چه کسانی در لحظه‌ی کنونی جرأت توسعه سرمایه گذاریهای خود را در ایران دارند ، یعنی محاسباتشان با سیاستهای اقتصادی رژیم چگونه در آید : " اولا دولت " ، یعنی سرمایه‌ی بوروکراتیک انحصاری ؛ " ثانیا افراد با تمول که در گذشته و حال و آینده از مسائلی نظیر تثبیت و تعدیل قیمتها میریزند " ، یعنی انحصارگران و کمپرادورهای بزرگ ؛ و " سوم خارجیها " ، یعنی امپریالیستها . (" تهران اکونومیست " ـ ۱۰ دیماه ۱۳۵۲) لیکن ، همراه با توسعه‌ی اعتناب نابذیر وخامت اقتصادی و سیاستهای بی‌بند و بار باند حاکم ، همچنانکه در قبل نشان دادیم ، تمام تناقضات بنیادی کوناگون اقتصاد کشور تشدید شده و همراه با آن تناقضات درونی عمده ، طبقات شدت پیدا میکند ،

www.iran-archive.com

سیاستهای دولت . . .

و نه فقط بین توده زحمتکش و طبقات استثمارگر، بلکه حتی درون خود استثمارگران و گروهبندیهای طبقات حاکم .

چنانکه در ابتدای این مقاله ذکر کردیم، تمام امید باند حاکم پهلوی از اینکه مبادا با نابسامانی اقتصادی ـ سیاسی بزرگ و غیرقابل کنترلی روبرو شود، به درآمد نفت از یکسو و به قدرت پلیسی و نظامیش از سوی دیگر بسته است . و لیکن، تناقض درونی این تکیه گاههای تاریخا بی‌خاصیت اقتصادی و سیاسی فقط نابسامانی بیشتری را دامن خواهد زد . گذشته از آنکه درآمد فزایندهٔ نفت در شرایط وخیم کنونی فقط تورم را دامن میزند، بلکه با حیف و میل شدن آن توسط سردمداران حکومت و صاحب سرمایه آور تسلیحاتی شاه، وغیره بهیچ رو کمکی به زندگی اقتصادی نخواهد کرد . مثلا، "برنامه عمرانی پنجم که میبایست از امسال آغاز میگردید، بعلت افلاس و حیف و میل پولهای نفت و خرید اسلحه، فعلا بمدت یکسال به تعویق افتاده . اما این تصمیم شامل پروژه‌های نظامی مخصوصا طرحهای نیروی هوائی که عمدتا شامل ساختمان چندین پایگاه نیروی هوائی در نواحی جنوب و جنوب شرقی ایران و خلیج است نمیگردد ." منافع تنگ باند حاکم و هراس او از طغیان توده‌ی مردم، که او را به اتخاذ سیاست تبدیل نفت به اسلحه واداشته، همراه با سیاستهای بی‌بند و بار اقتصادیش، نه تنها از لحاظ اقتصادی بنیه‌ی مالی و تولیدی کشور را تضعیف و همراه با آن بحران را تسریع میکند، بلکه تناقضات درونی جامعه را در سطح سیاسی نیز بشدت بیسابقه‌ای خواهد رساند .

ما اکنون در زمانی بسر میبریم که جامعه‌ی ما آبستن حوادث و برخوردهای اجتماعی بزرگی است . درظلمت جامعه‌ی ما در یک بحران شدید اقتصادی و سیاسی در طی سالهای نزدیک آتی حتمی و اجتناب‌ناپذیر است ؛ هم اوضاع اقتصادی و سیاسی جهانی وهم اوضاع مشخص اقتصاد و سیاست ایران به حتمی بودن این امر گواهی میدهد . رشد جنبشهای خودبخودی کارگری و تشدید تضادهای درونی روستا، بی‌تاب شدن قشرهای گوناگون خرده بورژوازی شهرها و رشد تناقضات و تضادهای منافع درون لایه‌های بورژوازی کشور، همگی دال بر تکوین و زمینه گیری یک رشته وقایع بزرگ اجتماعی در طی سالهای نزدیک آینده بوده و از بروز این وقایع هم با گسترش استبداد و قلدرمنشی هیئت حاکمه نمیتوان جلوگرفت، چه اینکار فقط به شدت برخوردها و تبدیل حرکت‌ها به عصیان دامن خواهد زد و حتی دار و بسته حاکم را در درون لایه‌های گوناگون طبقات مطبوعشان نیز به انفراد خواهد کشاند، و بدینسان اوضاع را بی‌نظم و بی‌نظم‌تر خواهد گردانید . حال، کجاست آن حرکت متحد کننده و نظم دهنده‌ای در جنبش ما که بتواند با نظم خود از این بی‌نظمی بنفع خلق بهره جوید ؟ !

اقتصار بر . . .

رفیق شهید گلسرخی در بیدادگاه شاه گفت : "جامعه‌ی ایران باید بداند که من در اینجا بخاطر داشتن افکار مارکسیستی ـ لنینیستی محاکمه میشوم . من از این دادگاه . . . علیه این پرونده و علیه رأی صادره از دادگاه نظامی عادی به تمام مراجع حقوقی و قضائی جهان اعلام جرم می‌کنم ." او دلیرانه از آرمان کمونیستی به دفاع برخاسته گفت : "معتقدم که در هیچ کجای دنیا در کشورهای وابسته و تحت سلطه‌ی استعمار حکومت ملی نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر آنکه حتما یک زیربنای مارکسیستی داشته باشد ." رفیق شهید دانشیان با اعتراض برسمیت بیدادگاه شاه و با دریدن نقاب از چهره‌ی بیم‌گرفته‌ی طبقات حاکم گفت : "دادگاه اول بنا بر شرایط فاشیستی حاکم بر آن دفاع ما را ناتمام گذاشت . اگر ترسی از نیروی انقلابی مبارزات مردم ندارید و در واقع به مرگ طبقه‌ی حاکم ایران معتقد نیستید، تاریخ این واقعیت را نشان خواهد داد ." او با ایمان قاطع خود به پیروزی مردم و کمونیسم اعلام داشت که "پیروزی جنبش نوین ایران و سراسر جوامع طبقاتی که از عظیم‌ترین قدرتها است "قاطعی و پرهیزناپذیر است . گلسرخی، دانشیان و یاران پاک بازشان در بیدادگاه ضحاک زمان تا لحظه از مارکسیسم دفاع کرده، سلطنت فاشیسم را در بیدادگاههای شاه رسوا ساخته، برای خدمت بار بافشای شکست طرح های امپریالیستی ضد انقلاب سفید پرداخته، و ایمان استوار خود را به پیروزی نهائی خلق اعلام داشتند . ایستادگی دلیرانه و دفاع قاطع آنان کرمابخش نیروهای انقلاب میهن ما برافرازنده‌ی امید و اعتماد رنجبران به پیروزی حتمی آزادی، دموکراسی و کمونیسم است .

پس از اعلام دستگیری گروه گلسرخی، رژیم مذبوحانه کوشید تا با استفاده از مهره‌های خویش در میان اقشار و طبقات مختلف زمینه را برای توطئه‌ی خرنیئی که درباره این گروه در مخیله میداشت، فراهم گرداند . روحانیان خودفروش، نمایندگان تلاشی و خودفروخته‌ی وزارت خانه‌ها و ادارات و حتی دانشکده‌ها و ملیسا ـ کونا ـ گون را برآن داشت تا با ظاهرسازی‌های رویه صفتانه از تأیید و پشتیبانی مردم از این گروه انقلابی، که شاعر محبوبی چون گلسرخی را در رأس خود میداشت، جلوگیری کنند . اما خاکی که در مشت رژیم بود بر چشم خودش پاشیده شد . مردم ما در موضع تأیید و پشتیبانی کامل از این گروه قرار داشتند، و تظاهر متشکل این تأیید و پشتیبانی همانا تظاهرات خونین بهمن ماه دانشگاههای ایران بود که بخاطر اعتراض به حکم اعدام خسرو گلسرخی و کرامت‌اله دانشیان شهید صورت‌گرفت . در جریان این تظاهرات، دانشجویان با شعار "ما خواهان آزادیهای دموکراتیک هستیم" به افشای شرایط بغایت فاشیستی موجود پرداخته و با شعار "سرنگون باد رژیم ارتجاعی" موضع قاطع مردم ایران را در قبال حکومت خائن پهلوی برای بار دیگر اعلام داشتند .

گلسرخی، دانشیان و یارانشان گروه انقلابی فعالی را بنیاد نهادند که در شرایط دیکتاتوری فاشیستی ایران قادر گردید تجربیات باارزشی را در زمینه‌ی تلفیق کار مخفی و علنی کسب نماید . با اعتقادی که این گروه به کار ارتقای آگاهی سیاسی توده میداشته امر ضروری رسوخ در شبکه‌های مطبوعاتی، تلویزیونی رژیم را در دستور کار خویش قرار داده و در این راه موفقیتهائی بدست آورد . در عین حال، این گروه از تمام امکانات بخاطر رسوخ در سازمانهای وابسته به رژیم و حتی لانه‌ی ارتجاع و امپریالیسم در ایران، یعنی دربار پهلوی، بخاطر اهداف انقلابی، استفاده میکرد است . بخش مهمی از فعالیت این گروه نیز در رابطه با دفاع از زندانیان سیاسی میهن ما صورت میگرفت که ارج بزرگی را داراست . از تجربیات این رفقا میباید سرمشق گرفت و با تنظیم دقیقتر چگونگی ارتباط افراد متعلق به سازمانهای مخفی در فعالیتهای علنی وتوجه بیشتر به امر حیاتی عضوگیری امکانات وسیعتری را به خدمت پیشبرد اهداف انقلاب درآورد .

شاعر شهید، رفیق گلسرخی، اعتقاد خود و یارانش را در قالب اشعار با نفوذی قرار میداده و از این طریق در شرایط دیکتاتوری در وسیعترین سطح به پخش آنها میپرداخت، و با آن در عین نشاندادن راه و روش انقلاب، شوری در دل راهروان مکتب

بقیه در صفحه ۷

سوگند انقلابیون ـ

صلح و طرح خائنانه "دولت فلسطینی"، که بمنظور سرکوب انقلاب فلسطین و برسمیت شناخته شدن اسرائیل صهیونیست و اشغالگر پرداخته شده، مبارزه‌ی شدیدی در درون انقلاب فلسطین جریان دارد . نوشته‌ی زیر، نمونه‌ای از پاسخ شایسته‌ی انقلابیون و خلق پیشتاز فلسطین به توطئه‌ها و طرحهای امپریالیستی و به آشتی جویان است :

از نشریه‌ی "المقاومه"

پایان جنگ اکتبر (جنگ اخیر) مصادف گردید با آغاز توطئه‌ای بنام کنفرانس صلح، و طبیعی است که موافقت رژیمهای عربی با پایان جنگ بمعنی موافقت آنان با آغاز توطئه‌ی کنفرانس صلح بود . و در اینجا بود که بلافاصله این سئوال توده‌های مطرح شد : "نظر انقلاب فلسطین درباره‌ی پایان جنگ و آغاز توطئه چیست ؟"

دیدگاه برخی از رهبران انقلاب فلسطین از ابتدا چنین بوده است که انقلاب فلسطین نباید با توده‌های عرب روابط مبارزاتی برقرار کند . از دیدگاه این رهبران بجای برقراری رابطه با توده‌های مردم عرب، راه آسانتر را، که همانا داشتن رابطه با رژیم‌های عربی است (و میباید) در پیش گرفت ـ با رژیمهائی که برگردن توده‌های عرب سوارند . و نتیجه‌ی این نوع روابط این شده است که موضعگیری این رژیمها به انقلاب فلسطین کشیده شود و بالعکس موضعگیری انقلاب فلسطین در موضعگیری این رژیمها تأثیر گذارد و یکی از دلایل این امر همین حالت تردید و سردرگمی است که اینک رهبری جنبش مقاومت فلسطین با آن دست به گریبان است وبطور وضوح از دادن پاسخ باین سئوال توده‌ای مطروحه که "نظر انقلاب فلسطین درباره‌ی پایان جنگ و آغاز توطئه چیست ؟" ناتوان است .

پاسخ این سئوال در نزد اول جنبش، مقاومت همانا پاسخ انقلابی صحیحی است که از خواسته‌ها و اعتقادات توده‌ها برخیزد : "آری، ادامه‌ی نبرد، ادامه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه و جنگ توده‌ای تا آزاد گردانیدن کلیه‌ی سرزمینهای اشغال شده‌ی عربی و آزادی تمام فلسطین از رأس‌الناقوره تا رفح و از رود اردن تا دریای مدیترانه، و نه پایان دادن به نبرد و نه پذیرش کنفرانس، مصالحه و تسلیم شدن به دشمن و نه پذیرفتن نقشه‌ها و برنامه‌های توطئه آمیز و هر آنچه که پایان دادن به نبرد را بدنبال میآورد ."

لیکن اوج گیری توفان آسای انقلاب در مقیاس کشوری، تنها از طریق برپا کردن یک مبارزه‌ی سیاسی و اقتصادی بخاطر دموکراسی فراخواهد رسید . . .

ـ مائوتسه دون

---

۸ مارس ـ . . .

آفریقا، فلسطین، ظفار، و دیگر زنان انقلابی جهان اثبات‌گر این واقعیت است . شرکت وسیع زنان در ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی در چین، آلبانی، ویتنام، و دیگر کشورهای سوسیالیستی، نشان میدهد که توده‌ی زنان ستون محکمی در انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا بوده و ماهیتا خواهان رهائی کامل جامعه‌اند . زنان از ابتدای تاریخ جوامع طبقاتی در هر جنبش آزادیخواهی، چه در جنبش بردگان علیه برده‌داران، چه در جنبش دهقانان و رعیت‌ها علیه فئودالها و خانها، چه در جنبشهای آزادیبخش ملی، و چه در نبرد پرولتاریا علیه بورژوازی، در صفوف مقدم جبهه‌ی پیکار قرار گرفته و همدوش برادران محروم خویش راه به آزادی گشوده‌اند . در میهن ما، ایران، نیز چنین بوده است ؛ ولی از آنجائیکه تاریخ موجود در کشور ما بصورت تاریخ پادشاهان و ستمگران نوشته شده است و بدست تاریخنویسان فئودال و بورژوا تنظیم گردیده است در آن از نام خرمدینها، روشنک ها، طاهره‌ها، سریه‌ها و هزاران زنان گمنام دیگر که علم مبارزه برافراشته و برای رهائی خلق کردانه رزمیده‌اند، اثری نیست . مبارزات زنان ستمکش و آزادیخواه ایران در دوران پیش از جنبش تنباکو و در زمان این جنبش، در دوران انقلاب مشروطه، در دوران استبداد سیاه رضاخانی، در جنبش توده‌ای دمکراتیک و ضد استعماری سالهای ۲۰ ـ ۳۲، و بالاخره در جنبشهای کارگران، دانشجویان و روشنفکران انقلابی در دوران کودتا و در چند سالهای اخیر، بخش مهمی از تاریخ معاصر مبارزات رهائیبخش مردم ماست . قابل توجه است که تقریبا نخستین مقاومت متشکل در برابر حکومت کودتا و زیر پا گذاردن قانون ملی شدن نفت، تظاهرات و رژه‌ی اعتراضی دختران دانش آموز تهران در سال ۱۳۳۳ بود .

در میهن ما، بویژه در اثر سلطه‌ی ننگین حکومت پهلوی و امپریالیسم، وضع زنان رنجبر و ستمکش هر روز بدتر و بدتر گشته است . نیروی کارشان بیک صدم قیمت توسط اربابان، سرمایه‌داران و امپریالیستها به یغما میرود . نیروی جسمانیشان در اثر شرایط اسفناک کار روز بروز تحلیل رفته و مرگ زودرس در کمینشان نشسته است . دهها هزار تن از زنان رنجبر در کارگاههای نمناک و بی‌نور قالیبافی پشت‌خم کرده در زیر دشنام و شکنجه روحی و جسمی ارباب ناچار به انجام طاقت‌فرساترین کارها هستند، و چه بسیار دختران خردسال و نوجوانی که در این کارگاهها و در کارخانه‌های ریسندگی و کلسوسازی و غیره هرگونه شادابی و نشاط دوران کودکی و جوانی خود را از دست داده پیر و شکسته میزیند و جوان میمیرند . آنان نه تنها زیر شدیدترین استثمار و ستم اربابان و سرمایه‌داران گوناگون قرار دارند، بلکه در خانه‌ی خویش نیز از ابتدائی‌ترین حقوق محرومند . مردان زحمتکش میهن ما نیز که زیر یوغ استثمار و ستم ارتجاع و امپریالیسم کمرشان خم گشته است، تحت سلطه‌ی فرهنگ منحط فئودالی و بورژوازی، باری بر بارهای سنگین زنان و دختران خود میافزایند . یکی از وظایف مهم نیروهای انقلابی میهن مبارزه با سلطه‌ی این فرهنگ در صفوف زحمتکشان و توده مردم و متحد کردن اردوی ستمکشان است .

وضع زنان طبقات متوسط نیز بس ناهنجار است . آنان نیز تحت ستم اجتماعی و فرهنگی شدیدی، که مختص همه جوامع طبقاتی است، قرار دارند . مشغله‌ی روزانه‌شان کار بی‌مزد در خانه بوده و در نتیجه‌ی آن، قوای فکری و آگاهی آنها آنطور که باید رشد نکرده و چون عروسکان کوکی صبح تا شام به کارهای یکنواخت و عاری از هر گونه ابتکار اشتغال دارند . آنان از هرگونه مزیت شرکت در تولید اجتماعی محروم گردیده و از حق حاکمیت بر سرنوشت خویش و برابری حقوق با مردان بی‌بهره‌اند . اگرچه رژیم شاه مدعی است که پس از "انقلاب سفید"ش زنان به حقوق اجتماعی و سیاسی خود رسیده‌اند، اما این دروغی بیش نیست، و کماکان زنان در کشور ما در زمره‌ی دیوانگان و کودکان نگریسته میشوند . رژیم شاه گمان می‌برد که با نشاندن دو سه دلقک دست‌نشانده‌ی خود در مجلس شورا و سنا و یک مشت‌های عوعی قادر است زنان روشنفکر ما را فریفته و به دام کار در درون دستگاه و هواداری از آن بکشاند . ولی این خودفریبی و باطل اندیشی بیش نیست ! زنان روشنفکر میهن ما در دل هر روز بتعداد بیشتری بر ماهیت واقعی "آزادی"های اعطائی شاه آگاهی یافته، خط فاصل میان خود و حکومت کودتا را بخوبی کشیده، از منفعل بودن نسبت بمسائل حاد سیاسی و اجتماعی میهن بیرون آمده و هر روز فزون‌تر از روز پیش وارد جریان مبارزه انقلابی میگردند .

ماهیت تشبثات پلید هیئت حاکمه و دربار ایران، که با بهم بدل کردن از مبارزات پرشکوه زنان در گذشته و نقش مهم آنان در جنبش انقلابی، و شرایط انفجاری وضع زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی توده‌ی زنان ایران، و بمنظور تفرقه اندازی در میان صفوف خلق، به "انقلاب"های قوس و قزحی رنگارنگ تحت عناوین "آزادی" زنان و "حق رأی" و "قانون خانواده" و غیره پرداخته و شعبات

بقیه در صفحه ۵

www.iranarchive.com

۸ مارس — ...

سازمانی را به‌رهبری اشرف خواهر قاچاقچی شاه و جاسوس "سیا" ، برای کوس زنی این "عطایا" بکار گرفته‌اند ، بر هیچ کسی پوشیده نیست . تودهٔ زنان ایران ، در تجربهٔ زندگی اسفناک و پرمصرویت خویش ، و با یاد آوری مبارزات مستمر و پرشکوه خویش ، در گذشته ، راه نجات خود را بدرستی در جای دیگری ، در انقلاب ، جستجو میکنند .

در رشد مبارزات حق طلبانهٔ طبقهٔ کارگر در چند سالهٔ اخیر ، زنان کارگر نقش قابل توجهی داشته‌اند که از آن جمله ، اعتصابات بزرگ و متحدانهٔ کارگران زن کارخانه‌های قرقره زیبا ، پارس الکتریک و غیره را میتوان نام برد . از سوی دیگر ، زنان روشنفکر مبارز میهن ما ، با علم به اینکه کسب هر گونه آزادی در گروی براندازی حکومت خائن شاه و سلطهٔ امپریالیسم جهانی بر میهن ماست ، به صفوف جنبش انقلابی پیوسته ، و چه بسیار که در عرصهٔ پیکار در زیر سلطهٔ ترور و اختناق محمدرضا شاهی و تا درون زندانها و سیاهچالهای حکومت پهلوی به مبارزه و ایستادگی های دلیرانه‌ای پرداخته و می پردازند .

اینها همه ، همراه با گسترش جنبش انقلابی و مبارزات کارگران ، دانشجویان ، روشنفکران و غیره ، باعث شده که از یکسو ، هر روز زنان بیشتری به مبارزه روی آورده ، و از سوی دیگر ، لزوم درگیر کردن هرچه بیشتر زنان در مبارزه برای نیروهای انقلابی روشن و روشن‌تر گردد . هر دم واضحتر میشود که برای سرنگون کردن حکومت استبدادی پهلوی ، بسیج کارگران و دهقانان ضروری بوده و زنان نیمی از این نیروی لایزال را تشکیل میدهند . هر روز روشنتر میشود که برای بسیج این نیرو و پیشبرد امر اتحاد ، تشکل و مبارزهٔ خلق ، نه فقط بوجود مردان انقلابی ، بلکه همچنین بوجود زنان کمونیست و دموکرات هرچه بیشتری نیاز است . لذا ، آگاه کردانیدن و درگیر کردن هرچه وسیعتر زنان در جنبش کمونیستی و جنبش دموکراتیک و ملی از وظایف مهم هر فرد انقلابی و هر کمونیست واقعی است . به این وظیفه ، نه بصورت کار صرفاً تشریفاتی (آنجا که یک بوروای لیبرال میگرد) ، بلکه با اعتقاد کامل به نقش خطیر زنان در انقلاب ، بمثابه ضرورتی برای پیروزی ، میباید نگریست . این وظیفه نه تنها توسط زنان آگاه و مبارز کنونی بلکه از جانب همهٔ افراد معتقد به امر انقلاب میهن میباید دنبال گردد .

در جهان و در میهن ما ، عمر سلطهٔ ارتجاع به پایان خویش نزدیک شده و نظامی نوین در انتظار کلیهٔ محرومین و ستمکشان است ، و در این میان ، محرومترین بخش طبقات محروم و ستمکش جامعه ، یعنی زنان ، بیش از همه از این روند بهره خواهند گرفت . باشد تا با درگیری هرچه وسیعتر تودهٔ زنان و اوج گیری مبارزات زحمتکشان و سایر اقشار و طبقات ترقی‌خواه ایران بساط بهره‌کشی و ستم حکومت شاه و امپریالیسم ویران گشته و بر ویرانه‌های آن نظام نوین فردا هرچه زودتر پا به عرصهٔ وجود گذارد .

گرامی باد هشتم مارس ، روز بین‌المللی زنان !

گسترده و پیروز باد مبارزات زنان میهن !

ماجرای عباس شهریاری و ...

گردد اقدام به نوشتن این نامه کردیم . باشد که این سطور نیز هر چند اندک به شناخت فرزندان انقلابی خلق از حزب توده کمک کند و سبب گردد که دار و دستهٔ منحط کمیتهٔ مرکزی بیش از پیش در میان خلق رسوا و منفرد گردد . اهمیت این امر در شرایطی که فرصت‌طلبان حزب توده ایران یکبار دیگر برای منحرف ساختن جنبش نوین و انقلابی زمینه را مساعد دیده و دندان تیز نموده‌اند بهتر درک میشود . شرایطی که فرصت‌طلبان حزب توده زمینه را در آن برای ماهی‌گیری از آب گل‌آلود مناسب می‌بینند بطور عمده عبارت است از :

۱ — وجود مبارزهٔ ایدئولوژیکی سازنده در میان انقلابیون راستین میهن .

۲ — "حمله" تبلیغاتی رژیم علیه حزب توده و مهم جلوه دادن آن ، رنگ "توده‌ای" زدن به جنبش نوین و انقلابی میهن .

این دو عامل باعث گردیده است که در شرایط کنونی یکبار دیگر فرصت‌طلبان حزب توده از آنها به عنوان اسنادی برای اثبات "حقانیت" "راه و برنامهٔ" خود بهره برداری نمایند .

توجه به این عوامل از یکطرف و تلاش کمیتهٔ مرکزی برای قانونی شدن و تجدید فعالیت در ایران از طرف دیگر اهمیت امر افشای روزافزون سیاسی ، ایدئولوژیکی و تشکیلاتی حزب توده را خاطرنشان ساخته و آنرا در دستور کار تمامی انقلابیون میهن قرار میدهد و آنچه که در این نامه به افشای آن می‌پردازیم تشکیلات حزب توده است چونکه ماجرای شهریاری را باید در رابطه با تشکیلات حزب توده مورد بررسی قرار داد .

مقدمتاً بایستی این نکته را روشن سازیم که برخورد تشکیلاتی به یک سازمان منوط به شناخت دقیق ایدئولوژیکی آن سازمان میباشد ، زیرا نوع تشکیلات و سیاستهای آن خود و ناشی از ایدئولوژی سازمان است . هرگاه بر پایهٔ سازمان ایدئولوژی انقلابی حکمفرما باشد ، لاجرم سیاستهای سازمان سیاستهای انقلابی خواهد بود و اعضای چنین سازمانی انقلابیونی خواهند بود مسلح به ایدئولوژی انقلابی . چنین سازمانی با چنین اعضائی از نظر تشکیلاتی نیز سازمانی خواهد بود فولادین که در صحنهٔ پیکار خلق با ضدخلق شایستگی و نیروی فلق را خواهد داشت . اما هرگاه بر پایهٔ سازمان ایدئولوژی غیرانقلابی یا ضدانقلابی حکمفرما باشد لاجرم سیاستهای چنین سازمانی سیاستهای غیرانقلابی و یا ضدانقلابی خواهد بود ، اعضای چنین سازمانی نه با ایدئولوژی انقلابی بلکه با ایدئولوژی غیرانقلابی و متناسب با راه و هدفهای آن سازمان پرورش خواهند یافت . تزلزل ، سستی ، سرخوردگی ، یأس و در بارهای موارد خیانت عمدتاً ویژگی اعضای چنین سازمانی می‌گردد و حزب توده ایران چنین سازمانی است .

حزب توده ، ایران که بر بنیاد ایدئولوژی خرده بورژوائی تشکیل گردید و بعداً برای فریب طبقهٔ کارگر و سایر زحمتکشان میهن ما نقاب ایدئولوژی مارکسیسم — لنینیسم را بر چهرهٔ خود زد پیوسته فاقد بینش انقلابی بوده است . این حزب بواسطهٔ ایدئولوژی حاکم بر آن ماهیتاً نمی‌توانست از نظر تشکیلاتی حزب سالم و بولادین باشد و بخاطر بینش ایدئولوژیکی خود از بدو تأسیس در رهائی خویش را بر روی هر کس و ناکس بازنگاهداشت . این سیاست درهای حزبی ، باعث گردید که در عرض مدت کوتاهی جنان تشکیلات بی‌در و پیکری درست شود که هر کس و ناکس بظرف آن سرازیر شوند .

هنگامیکه جاریان حزب توده می‌گفتند و می‌نوشتند که "حزب توده" ایران برای سرمایه‌دار و مالک ازدیاد ثروت و راحتی وجدان را فراهم می‌کند" و یا "حزب توده منافی منافع هیچ طبقهٔ اجتماعی نیست" دیگر معلوم نبود که چه کسانی نمی‌توانند به این تشکیلات وارد شوند و اصولاً این حزب برای مبارزه با چه کسانی تشکیل گردیده است .

پس اگر دیدیم که در بسیاری از نقاط میهن فئودالها و ملاکین خود در تشکیل شعب حزب توده پیشقدم میشدند . اگر دیدیم که دهقان و مالک هر دو با حفظ مواضع طبقاتی خود در حوزه‌های حزبی پذیرفته میشدند و اگر دیدیم در تشکیلات بی‌در و پیکر حزب توده بجای سنتیز طبقاتی ، آشتی طبقاتی آموزش داده میشد اینها اموری تصادفی نبودند و همه از ایدئولوژی حاکم بر حزب توده نشأت میگرفتند . بر واضح است که یک چنین تشکیلاتی با حزب پیشاهنگ طبقهٔ کارگر از زمین تا آسمان فاصله داشت در یک چنین تشکیلاتی آنچه که رشد می‌یافت انحرافی و غیرانقلابی بود و آنانکه می‌توانستند مدارج حزبی را به سرعت طی کرده و به سطوح رهبری ارتقاء یابند نالایقان فرصت‌طلب بودند . و عجیب این است که رهبران نالایق و فرصت‌طلب حزب توده برای موجه جلوه دادن انحراف خویش ، و آب و رنگ زدن به در و دیوار خود توجیه باصطلاح مارکسیستی هم می‌تراشیدند . به بینید آقای احسان طبری چه میگوید :

"از لحاظ تشکیلاتی ما باید فرد حزبی را در امیدان مغناطیسی " فعالیت کوناکون و متنوع نگاه داریم و کنترل حزب را بر روی همه نوع کار و کوشش او برقرار سازیم . از لحاظ وظیفه شریفی که برعهدهٔ حزب است چنین محاصرهٔ روحی فرد حزبی لازم است . باید در واقع کاری کرد که رشته‌های اتصالی فرد حزب با دستگاههای فاسد اجتماع کنونی پاره شود و فرد حزبی بمبارز مصمم و آماده‌ای مبدل گردد . زیرا ما هنوز افرادی داریم که تصمیم نهائی خود را نگرفته‌اند و امید آنها بیشتر در تحصیل مقاماتی در اجتماع است تا در پیروزی حزب . این کار ، در عین حال باید با یک نرمی دیالکتیکی انجام گیرد . انضباط خشک و مقررات بوروکراتیک فرد حزبی را زده و خسته می‌کند . شدت انضباط باید با روحیات متوسط یک فرد در کشور ما و شرایط دیگر متناسب باشد . توقعات ما در اینجا از یک فرد البته نباید و نمی‌تواند برابر با توقعاتی باشد که از یک حزب پیشرو با سابقه ، در یک کشور صنعتی از خود دارد ." (ماهنامه مردم ، سال دوم ، شماره ۱۱ ، اول مرداد ۱۳۲۷)

آری بخاطر اینکه گویا "شدت انضباط باید با روحیات متوسط یک فرد در کشور ما و با شرایط دیگر متناسب باشد" !! و گویا "توقعات ما در اینجا از یک فرد البته نباید و نمی‌تواند برابر با توقعاتی باشد که از یک حزب پیشرو با سابقه در یک کشور صنعتی از خود دارد" و بخاطر اینکه "حزب توده نباید منافی منافع هیچ طبقهٔ اجتماعی باشد" ، شاهزاده‌ها و فئودالزاده‌ها نشستند و برایمان جنگلی ساختند با هرج و مرج درونیش نه حزب طبقهٔ کارگر با انضباط پولادینش . و هم بخاطر این بود که تشکیلات حزب توده بیش از آنکه یک حزب انقلابی و پیشاهنگ باشد سرپناه فرصت‌طلبانی گردید که همیشه از بی آب و دانه هستند . بیش از آنکه حزبی نیرومند و پولادین و راهبر خلق باشد ، حزبی فرومیست بود که مبارزهٔ طبقهٔ کارگر و خلق ما را منحرف ساخت و اینها همه ناشی از ایدئولوژی حاکم بر آن بود .

حال چگونه می‌توان تصور نمود که در میان آن جنگل و در مکتب طبری‌ها ، رادمنش‌ها و شاهزاده اسکندری‌ها جوانان میهن می‌توانستند پرورش انقلابی یابند ، آبدیده شوند و به انقلابیونی ثابت‌قدم مبدل گردند ؟ چگونه می‌توان تصور نمود که حزب توده حزبی که همانند احزاب بین‌المللی دوم به اصطلاح "ابزار صلح بود" نه "ابزار جنگ" گاه پیکار بتواند از بوتهٔ آزمایش روسفید بیرون آید ؟ حزبی که نه قادر بود بمنظور تصرف قدرت سیاسی حمله را آغاز نماید و نه هنر این را داشت که به هنگام حملهٔ دشمن بطور منظم عقب‌نشینی نماید چگونه می‌توانست در برابر حملهٔ دشمن مقاومت نماید ؟ تنها نسیم مخالفی کافی بود که چنین حزبی را زیر و رو کند ، که دیدیم کرد . کودتای ۲۸ مرداد حزب توده را زیر و رو کرد و تا چشم گشودیم از آن رهبران فرصت‌طلب جز معدودی انقلابی راستین و دریادل استوار در صحنهٔ پیکار کسی را ندیدیم و دیدیم که چگونه آن فرصت‌طلبان بی سودا و سود خویش گرفتند که گوشی آب از آب تکان نخورده بود . و آنها که ماندند و شکنجه و زندان و اعدام کودتاچیان را به جان خریدند و از شرف و حیثیت انقلابی خود دفاع کردند در مکتب خلق پرورش یافته بودند نه در مکتب حزب توده ، ادامه دهندهٔ راه حیدرعمو اوغلی‌ها و ارانی‌ها بودند نه بوینده‌ها و راهٔ رهبران نالایق ، خودفروش و خائن حزب توده . گرامی باد خاطرهٔ شهیدان عزیز خلق ، وارطان‌ها و کوچک نوشتری‌ها . در همین کورهٔ آزمایش بود که دهها تن از اعضای حزب توده ، همانهائیکه جناب احسان طبری میخواست آنان را "با یک نرمی دیالکتیکی" اصلاح کند به خدمت فرمانداری نظامی ، رکن ۲ و بالاخره ساواک درآمدند بگذریم از آن عده که در رژیم کودتا به وزارت و وکالت هم رسیدند و آنچه را که حزب توده به آنان وعده داده و نتوانسته بود برایشان انجام دهد رژیم کودتا برایشان انجام داد و بگذریم از آن انبوهی که در پی کار و زندگی خود رفتند و ایستگاه تمامی فرصت‌طلبان از این گونه بودند ، پی سود و سود خویش می‌گرفتند و خلق ما را رها می‌ساختند . ولی چنین نشد . نه رهبران اروپانشین و فرصت‌طلب حزب توده دست از سر خلق ما برداشتند و نه رژیم کودتا دست از سر حزب توده . آن یکی میخواست یکبار دیگر مبارزات خلق ما را به بیراهه کشاند و این یکی میخواست حزب توده را تلعابی سازد برای بدام انداختن سازمانها ، گروهها و عناصر انقلابی میهن . و ما در ذیل خواهیم گفت که چگونه رژیم کودتا در تعقیب این هدف خود موفق گردید و از این طریق چه ضربات سختی بر پیکر جنبش رهائی‌بخش خلق ما وارد ساخت گفتیم که پس از کودتا و در کورهٔ آزمایش بودند اعضائی از حزب توده که به خدمت فرمانداری نظامی ، رکن ۲ و بالاخره ساواک درآمدند و به عنوان مأموران رسمی فعالیت ضدانقلابی خود را برای رژیم کودتا آغاز کردند . برای رژیم کودتا بهترین شیوهٔ استفاده از این خودفروشان این بود که از اینها به عنوان مأموران دوچهره استفاده کرده و آنان را بمیان خلق رها سازد . و از اینجاست که پردهٔ دوم زشت‌کاری حزب توده آغاز میشود ، بدین ترتیب که برخی از اعضای حزب توده با حفظ عضویت خود و به عنوان مأموران رسمی ضدانقلاب در حالیکه هم کارت عضویت حزب توده را در بغل دارند و هم کارت ساواک را به احیای حزب متلاشی شده می‌پردازند تا از آن بمثابهٔ دامی برای شکار گروهها ، سازمانها و عناصر انقلابی میهن استفاده شود و در اینجاست که تعدادی از افراد ناآگاه و از همه جا بی‌خبر نیز در این تلاش ضدانقلابی با مأموران ضدانقلاب همگام شدند و بزودی بازعلم پارهٔ حزب توده را بلند کردند .

ایجاد یا گسترش تشکیلات تهران و تشکیلات جنوب رهآورد مشترک تلاش ضدانقلابی مأموران دوچهرهٔ ساواک — حزب توده و کمیتهٔ مرکزی فرصت‌طلب بود . "ضمیمهٔ مردم" و "شعلهٔ جنوب" هم نام دو ماهنامه‌ای بودند که از طرف این دو تشکیلات انتشار یافتند . حالا دیگر همه چیز روبراه شده بود ، دام کاملاً پهن گردیده و صیاد هم در کمین نشسته بود تا چه وقت شکار گذارش به دام افتد . و چه بسیار فرزندان انقلابی خلق که به این دام افتادند . و ماجرای شهریاری هم از همین جا آغاز میشود .

عباس شهریاری کیست ؟

ماهنامهٔ مردم ارگان رسمی کمیتهٔ مرکزی حزب توده در شمارهٔ ۱۰۳ شهریاری را چنین معرفی می‌کند : "مرد هزار چهره نامی است که ثابتی افسر سازمان امنیت در اظهارات تلویزیونی خویش به یکی از مأموران زیردست خود داد . عباس شهریاری از اعضای سابق حزب توده ایران است که در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد در جریان یک دستگیری به حزب خیانت و خود را تسلیم ساواک کرده است . " کمیتهٔ مرکزی با نوشتن این سطور ریاکارانه می‌خواهد اینطور وانمود کند که گویا حزب توده در همان سالهای پس از کودتا وقتی که عباس شهریاری دستگیر میشود و به حزب خیانت می‌کند او را شناخته است ، کمیتهٔ مرکزی با این نوشته اولاً می‌خواهد خود را خیلی هوشیار جلوه دهد و ثانیاً بر روی ضرباتی که شهریاری و دیگر عمله‌ستانش به جنبش وارد ساختند سرپوش نهد .

بقیه در صفحه ۸

www.iran-archive.com

نامه‌ای از زندان

آنچه در زیر میخوانید نامه‌ی انقلابی رفیق شهید احمد خرم‌آبادی، از اعضای گروه آرمان خلق، به مادر خویش میباشد. ما این نامه را، که بصورت بحر طویل نوشته شده بوده، به یاد عزیز آن رفیق بچاپ میرسانیم:

* * *

— نامه‌ی احمد خرم‌آبادی شهید از زندان اوین به مادرش

تهران — فروردین ۵۰

مادر خوب سلام، دست پر درد ترا می‌بوسم. برادرانم خوبند؟ راستی مادر جان! رفیقان عزیزی که زمن می‌پرسند لطف کن، عرض سلام برسان. پدرم، آه مادر دیشب، خواب دیدم پدرم بیمار است. روی مهتابی مشرف به حیات، خفته در بستری و تب‌دار است.

روی آن مهتابی، که به هنگام غروبان بهار، فرش میگستردی و پدر روی پتو تکیه به پشتی میداد، و تو بر روی سماور، که به یک گوشه‌ی آن می‌جوشید، چای دم میکردی. و من و برادر کوچکتر، می‌دویدیم، بی بازی کرگم بهوا، گرد آن باغچه‌ی پر گل زیبای قشنگ.

آه مادر! خواب دیدم که غروبی است دل‌انگیز و بهاری دلتنگ و در آن مهتابی نیست جز بستر تب‌کرده‌ی داغ پدرم. و تو در گوشه‌ی تاریک اطاق غمناک، زانوان را به بغل کرده و می‌نالیدی: پسرم وای خدا! گشت چه خاکی بسرم.

مادرم! بتو سوگند که از بهر تسلی تو نیست، نه فقط خانه‌ی ما غمبار است، و نه تنها پدرم بیمار است. چه بروجرد و لرستان و چه گیلان و سپاهان و چه شیراز و چه کرمان و چه اهواز و خراسان و چه تبریز و چه تهران و بهر خطه در این مدخل زندان بزرگی که بود کشور ایران، صبح غمبارتر از تنگ غروب است. غروب از شب تاریک دل آزارتر و کوه و در و دشت همه تیره و تارند. و چه بسیار پدرانند زکرد و لر و کلیک از ترک و عرب فارس زمانی که زبیداد و ستمکاری ضحاک زمانه که به خونخواری و خونریزی به ضحاک زده نارو و بسته است زجنگیز مغول دست و در صحنه‌ی سفاکی و در قتل و جنایت پاک رکورد همه تاریخ شکسته است و در عرصه‌ی بدنامی و بیشرمی و نامردی و نامردمی از شهر گذشته است.

بلی مادر پیروز زیادند پدرها که زداغ پسرانی که به زحمت یک عمر بپرورد جوانان — ولی از آتش رگبار مسلسل تنشان گشته مشبک، به دی مرده یا راهی دنیای جنون گشته و یا چون پدرم در شرف مرگ به بستر شده، بیمار و نزارند.

باری ای مادر محبوب. پس از عرض سلام و از این طول کلام مطلبی با تو مرا در کار است. مادر از تو گلهام بسیار است. مطلب اینست که دیروز نگهبان در سلول مرا باز نمود و زپایم به عطوفت غل و زنجیر گشود، و مرا برد زندان، به اطاقی که در آن دژخیم است.

هان! نگوئی مادر — که مرا ذره‌ئی از این سنت زنجیری زندان بیم است. باری، آن مردک دژخیم که از پنجره می‌دید، زجا جست و دوید تا به بیرون و اطاقی که در آن بود، به استقبالم! و در این طول زمان داد چندین سلام و به تملق پس هر بار پیاپی می‌گفت:

بنده از دیدنتان خوشحالم. الفرض، بسرد مرا توی اطاقی، روی مبلی بنشاند. وه نبودی که ببینی مادر که چه سان مردک دژخیم چه سگها می‌کرد. چاپلوسی و دم‌جنبانی. آنقدر لابه و درماندگی و عجز نمود آنقدر لب ز سخن بست و زنو بازگشود جان من را به لبانم برساند آخر الامر چنین گفت:

بسی خوشوقتم — و به خوشبختی خود می‌بالم که شما را زعنایات ملوکانه و هم آگاهی نامه‌ی مادرتان از شرف عرض گذشت آریامهر عنایت کردند و شما را بساواک آوردند بعد از این پُست‌مهی بشما بسپارند شاید از حال به مافوق مَنّت بگمارند لطفا این نامه به توشیح مزین سازید و خود آماده نمائید که در انجمن آتی ارباب‌جراید به تعریف و به توصیف روزی که از آن گشته پدیدار ز ماهیت این طلعت بیدار سخن رانده و هر بار به این جمله تکیه شود و جان سخن اینجاست — که در سایه‌ی این رهبر هشیار و تواناست که در سطح کشاورزی و در صنعت و بهداشت و فرهنگ و هر چیز که در زندگی خوب‌توان داشت جنان کام عجولانه‌ای این ملت نوساخته برداشته تا آنکه عیانست که ایران به شمار دون رافیه پیوست. و این ملت آزاد به سرمنزل مقصود رسیده است و نیز از عدل و کرده‌ی خود در اثر نوش و فریب‌دون مرتجعی کز تب پیروزی این نهضت ملی بهراسند به اشهار ندانست و به پشیمانی خود ساخته شرمندگی ابراز نمائید و بدانید کز امروز در دولت و اقبال و سعادت همه جا بر رخ سرکار گشوده است. مگر نه که فقط ثروت و پول است که خوشبختی هر فرد بدان باشد و بوده است. برادر! به من و حضرتعالی چه اگر مرد م این کشور بیشمار و زرخیز ستمدیده و بیچاره و بدبخت و فقیرند. و محتاج به نان و ... ولو فرض که از گرسنگی پاک بمیرند. و یا آنکه فلان مردک بیمار چه سازد و فلان عمرو و یا زید نیارد که به تحصیل کمالات بپردازد و صد نکبت و بدبختی و ادبار دگر هست. برادر تو که در رشته‌ی تحصیل مهندسی هر شده‌ای و در این پست بزرگی که از امروز بگیری دگرت هیچ کم و کسر نداری! کنون این ظلم این نامه به خوشبختی خود صحه گذارید.

کنون مادر محبوب تجسم بکن آن صحنه و آن فلسفه‌ی مردک دژخیم بیاد آر و یک لحظه تفکر به حیاتی که به فرزند تو شجاعانه ببخشند و در ارج و ارزش همه نالوده‌ی انسانی از آن بازستانند و فرزند عزیز تو دردی باشد و از خون زن و بچه‌ی این مردم بیچاره شکم سیر گند شادتر؟ یا نویسند و بگویند که احمد پست، کل شرف بود، و اندر ره آزادی این ملت دربند شجاعانه بیاخاست و با ایده‌ی انسانی و ایمان و شرف مرد. نه آزرده مشو مادر محبوب یقین است که در زعم تو هم مرگ به از زندگی بی‌است که با ننگ قرین است.

پس ای مادر محبوب به من گوش خبردار جو زآن مردک دژخیم شوطی که کذرنامه‌ی ننگین حیات است شنیدم به خشم آمده فریاد کشیدم که: دیگرخفه باش احمق بدبخت تو آنقدر خرفتی که ندانی که سرایای من و خلق زنفرت شده آکنده از این شاه و از این تاج و از این تخت توگوساله زنقالی مدفوع همین خلق کثی تعذیه و باز کثی فخر؟ که من سیرم، اگر خلق گرسنه است به من چه؟!

تو بیچاره عنوزی که هنوز است ندانی که مراد از تز انسانی و شالوده‌ی آن چیست؟ و این فلسفه‌ی دد منشی درخورو شایستگی آن نیست. تو بینیم و آنانکه در این فلسفه همه فکر تو هستند به ظاهر همه انسان ولی از عالم انسانی و اندیشه بدورید. شما را شکل جنس و زبان هست ولی لال و کورید. شمائیکه به جاسوسی این شاه تبهکار که خود خدمت جاسوسی بیگانه گزیده است مباهات نمائید و از دهه‌ی صبح الی آخر شب در سر هر رهگذر و کوچه و بازار و خیابان و اداره است چو زالو که به جان صف این توده‌ی محروم که بلولید پولی که از این راه به نزا جنگ بیارید و در رامشگ بارگی خویش رسانید بمانند همان خون و جراحات کثیفی است که از قوم شکم پر کن زالو زش زار و نحیفی است که بوی عفن وکند شماهاست که اینکونه فضا را خفقان آور و آلوده نموده است شما روبهکان کرد سگی جمع شدستید و هرصبح و شبی همچو خدایش بپرستید او هم به گمانش که بود شیر و این کشور ویرانه بود جنگل و خود نیز خداوند وحوش است. پس ای بیشرف پست گمانت اگر اینست که ما هم چو شمائیم که بر ملت خود پشت نمائیم بدان فکر تباهی است که از مغز علیب تو و آن شاه توانات تراویده و در ایده‌ی ما نیست و در مذهب ما شاه خدا نیست.

تو گفتی که مهندس شده‌ام پشت به مردم بکنم؟ پست بگیرم؟ و من این زندگی دد منشی را بپذیرم؟ برای چه که بیکار نمیرم؟ ای ننگ بر این دانش و فرهنگ تو گفتی که من این ملت محروم فراموش کنم پول هرآنقدر کمی باید م از شاه بگیرم و من از ملت خود فاصله‌ای دورتر از ماه بگیرم؟ برای چه که بیکار نمیرم؟ نه، این دانه و این دام تو بردار و در رهگذر روبهکی خام که ترسیده تر از خویش نیابینی فرود آر و بدانم که چسان زندگی مرد مهناست و ای مردک دژخیم تو و شاه بدانید من آنهم که نه بیکار ولو آنکه دو صد بار به هر مرگ فجیعی که بخواهید بمیرم و من این زندگی دد منشی رانپذیرم.

چونکه از دامن ...* فرزند ستمدیده‌ی خلقم و چو شاگرد به آموخته‌ی مکتب استاد میهن روزیه کرد ستوگم و فراموش نشود هیچگه این خلیفه‌ی آن مرد بزرگم که به ارباب شما گفت:

نمیرم و نمیرند کسانی که ره خلق بگیرند پس، از مرگ چه باکناست؟ اینکه سرایای وجود م همه لبریز از این ایده‌ی انسانی پاک است، بلی! زندگی ای مردک دژخیم مهناست و زیباست ولی کی؟: در آن وقت که این خلق از این آب و از این خاک به اندازه‌ی هم بهره گیرند نه اینطور که گوئی که: من سیرم و بگذار که این خلق زبیچارگی و گرسنگی پاک بمیرند.

گنون با توام از راه نصیحت سخنی هست. ببین مرد رسیده است خود کار به بن بست و دید شبح مرگ به نزدیک من آنقدر رسیده است که انکار در این صفحه‌ی تنظیمی ساعت تنها حرکت لرزنده رقاصک آن است که اینکونه دچار نوسان است و هر لحظه بر آن است که از کار بماند و بر نقطه‌ی پایان برساند و اثر همین شاه و شبیه نمانده است که این لحظه و یا لحظه‌ی آینده‌ام از خشم به رگبار مسلسل بسپارند به این وصف که مردن به جوانی همه دانند که سخت است خصوصا به جوانی که بود شیفته‌ی ایده‌ی انسانی و مفتون به خلق است ولی زندگی ننگین و داغ به پیشانی زدن سخت‌تر از مرگ به هنگام جوانی است و من این زندگی را که تو گفتی نپذیرم و دل آسوده بمیرم چه برانیم بود ایمان که سرانجام به پیروزی ملت رسد این صحنه به پایان و بهای همه خونهای جوانان برومند وطن را که چون در ره آزادی این خلق بمیرند از این شاه جنایتکر سفاک بگیرند. پس ای مرد بیا با خود از این لحظه بکن خلوتی یک چند و بیک سوی بنشه جسم و بنه جان و در سوی دگر غرق در اندیشه کن ای مرد روان را و سپس شاه و یک عده‌ی معدود که سرمنشاء بدبختی و بیچارگی خلق از آنهاست در این سالن سرسته نگهدار و آنگاه همه خلق و سرتاسر این ملک بیاد آر امید است به اندرز من ای مرد عمیقانه فرا گوش دهی، فکر کنی شاید از این راه که گویانه بپوئی بکی عزم عقبکرد و در این شغل و مقامی که بتو فرصت و امکان صدق صد بدهد تا که از این شاه جنایتکر و آن عده‌ی معدود کی خلع ید و پاک کی صفحه‌ی این ملک از این مایه‌ی ننگ ابد آنگاه کی فخر بر افلاک.

ببین مرد! اگر ایده‌ی انسانی ما را بپذیری وازاین پند که دادم به تو سرمشق بگیری شجاعانه بیا خیزی و آن خون کثیفی که به رگهائی روان است بریزی و آن قلب که جنسش زسنگ است در آن سینه و یکدم به هواداری این خلق نطپیده است زطپش باز داری: و به این توده‌ی محروم ستمدیده و بدبخت فقیری که در این مملکت از نعمت آسایش وآزادی اندیشه بدورند و از شاه و رژیمی که بود بدبختی او سخت نفورند دهی زندگی و خلعت آزادی افکار بپوشانی و آن خیل جوانان برومند وطن را که یکپارچه شورند و مفتون فداکاری خلقند و به کفران هواخواهی ملت به سیه چال درافتاده و با دیدن انواع شکنجه همه محکوم به مرگند زندان برهانی چه شود عاجزم از شرح و بیانش که در آنوقت که هستی وچه داری؟!

ببین مرد در آنوقت تو یک قائد و یک ناجی ملت شده و نام تو در صفحه‌ی تاریخ چراغی است درخشان و تو آن مرد بزرگی که بیا حاسته ...* پریشانی و ذلت زسرا — زیری گرداب هلاکت برهانده است. و در قلب همه ...* پس این نام. و اکنون سخن از ثروت و مال است بگویم که در آن وقت چه داری؟ ببین مرد در این کشور زرخیز به این وسعت و این خاک به شرطی که زمزدوری و جاسوسی دربارشود پاک تو میدانی و من دانم و دنیا همه دانند که در مدت بسیار کمی خلق توانند که خود را به چنان گنج سعادت برسانند که دیگر کسی از فقر و عقب‌ماندگی و سختی و ادبار ننالد و تو از دیدن این وضع چنان میشوی اندر شعف و شادی خود غرق که گوئی همه دنیا و همه ملتش از آن تو باشد. من الساعه به سلول روم تا تو به اندیشه گرائی و یقین دارم اگر از شرف و مردمیت بهره‌ای ای مرد بود پند من اکنون به سرایای وجود تو گرائیده و مردانه در این راه زنی گام و از امروز ترا جزیی اندیشه به ملت نگذ مین می کهنهای آرام.

بلی مادر محبوب تقاضای تو از شاه جنایتکر سفاک به آن رویه ترسوی دمی داد که چونان ره نابودی و رذلی و حیوان صفتی پیش گشاند و مرا نیز بخواند که به آن جمع بپیوندم و چونان ره دد خوشان پیش بگیرم تو فقط از نظر عاطفی مادری آن نامه نوشتی و اگر فکر نکردی که در این مرحله از گردش تاریخ و آنکس که بفرمان ملوکانه زرگبار مسلسل برهد زنده بگور است. بدان احمدت این ننگ ابد را نپذیرد و مادر به تو سوگند که مردانه بمیرد و مادر اگر این جسم نحیفم چو غربال شود زآتش رگبار مسلسل همین مخور غم چو جوانان برومند این ملک همه احمد و فرزند تو هستند و روزی از این مردک نامرد از این هرزه‌ی ولگرد از این خائن جاسوس از این شاه جنایتکر سفاک بگیرند بهای همه خونهای جوانان وطن را.

---

* گمانی جا افتاده‌اند.

www.iran-archive.com

سوگند انقلابیون

— یک سرود انقلابی پیکارگران فلسطین

"راه حل مسالمت آمیز" نه ، "تسلیم" نه ، یک میلیون نه !
بنام "عاصفه"ی پیروزگر ، ما با صدای بلند سوگند میخوریم .
بهر زخم خون ریزان سوگند فریاد میکنند ،
فریادهای سوگند آسمانها را میشکافد .
"راه حل مسالمت آمیز" نه ، "تسلیم" نه ، یک میلیون نه !
با گامهای بلند بسوی پیروزی پیش میروند ،
سرهایشان را برافراخته نگهمیدارند ،
فریاد میکنند : "راه مسالمت آمیز" نه ، "تسلیم" نه ، یک میلیون نه !
خلق ما سلاح بکف هرگز از پیشروی نخواهد بازایستاد ،
تا آنکه طلوع شفق پیروزی بدمد .
همراه با شهیدان ، با گلوله‌ها و با سلاح‌هایمان ، ما فریاد میکنیم :
"راه حل مسالمت آمیز" نه ، "تسلیم" نه ، یک میلیون نه !

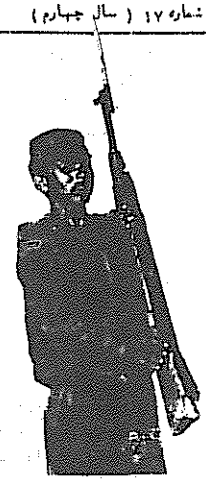

با وجود توطئه‌های شوم امپریالیسم آمریکا ، سوسیال — امپریالیسم شوروی و ارتجاع عرب بمنظور خاموش کردانیدن شعله‌های فروزان انقلاب فلسطین ، با وجود تردد و گرایش آشتی‌جوئی و سازش ، در میان پاره‌ای از رهبران جنبش ، مقاومت ، انقلابیون و خلق کبیر فلسطین هرگز سازش نمیکنند ، تن بهیچ معامله‌ای با دشمن نمیدهند ، و تا آزاد کردانیدن کامل میهن از زیر یوغ امپریالیسم و صهیونیسم پیش خواهند رفت .

فلسطین ناموس همه‌ی خلق‌های خاورمیانه است . هیچ کس نخواهد یارست و نخواهد توانست انقلاب فلسطین ، التهاب وجدان خاورمیانه ، را در نیمه راه از حرکت بازدارد .

هم اکنون بر سر چگونگی برخورد به توطئه‌های شوم کنفرانس

بقیه در صفحه ٤

درباره اعتصابها —

هایشان بیرون رانده میشوند ؛ پلیس مغازه‌هائی را که کارگران ممکن است از آنها غذای نسیه تهیه کنند می‌بندد ، تلاش میشود که سربازان را برعلیه کارگران حتی هنگامیکه کارگران با آرامش و مسالمت آمیز رفتار میکنند برانگیزانند . به سربازان حتی فرمان داده میشود که بروی کارگران تیراندازی کنند و هنگامیکه آنان با تیراندازی از پشت بروی جمعیت درحال فرار کارگران غیرمسلح را میکشند ، خود تزار اظهاری در امتنان خاطر خویش برای نیروهای نظامی میفرستد (بهمین صورت تزار از نیروهای نظامی که کارگران اعتصابی را در یاروسلاول در ۱۸۹۵ کشته بودند سپاسگزاری کرد) . این برای هر کارگری روشن میگردد که دولت تزاری بدترین دشمن اوست ، زیرا از سرمایه‌داران دفاع کرده و دست و پای کارگران را می‌بندد . کارگران شروع بفهمیدن آن میکنند که قانونها تنها بسود ثروتمندان درست شده‌اند ؛ که مأموران دولت حافظ آن سودها میباشند ؛ که زبان زحمتکشان را بسته و نمیگذارند نیازهایشان را اعلام دارند ؛ که طبقه کارگر باید برای خود حق اعتصاب کردن ، حق انتشار روزنامه‌های کارگری ، حق شرکت در مجلس ملی یی که قانونگزاری کرده و بر اجرای قانونها نظارت ورزد ، بدست آورند . دولت خود بخوبی میداند که اعتصابها چشم کارگران را باز میکند و بهمین دلیل است که از اعتصابها اینچنان ترس دارد و برای بازایستاندن آنها به هر کاری دست می‌یازد . یک وزیر داخله‌ی آلمان ، که در کار پیگرد مصرانه سوسیالیستها و کارگران مشهور بود ، بی‌دلیل نبود که در برابر نمایندگان مردم اظهار داشت : "در پس هر اعتصاب مارنه سر (هیولای) انقلاب کمین کرده است ." هر اعتصاب این فهم را در کارگران تقویت کرده و تکامل میدهد که دولت دشمن آنهاست و اینکه طبقه کارگر بخاطر حقوق مردم میباید خود را برای نبرد علیه دولت آماده کرداند .

بنابراین ، اعتصاب به کارگران میاموزد که متحد شوند ؛ بآنان نشان میدهد که تنها هنگامیکه متحدند میتوانند برعلیه سرمایه‌داران نبرد کنند ؛ اعتصاب به کارگران میاموزد که درباره‌ی کل طبقه کارگر علیه کل طبقه کارخانه‌داران و علیه دولت خودرأی پلیسی بیاندیشند . بدین دلیل است که سوسیالیستها اعتصاب را "یک مدرسه جنگ" میخوانند ، مدرسه‌ای که در آن کارگران برای رهائی همه مردم ، همه کسانیکه زحمت میکشند ، از زیر یوغ مأموران دولت و از زیر یوغ سرمایه ، جنگیدن با دشمنانشان را فرامیگیرند .

لیکن ، "یک مدرسه جنگ" خود جنگ نیست . هنگامیکه اعتصاب در میان کارگران شیوع یافته است ، پاره‌ای از کارگران (از جمله برخی سوسیالیستها) شروع به باور کردن آن میکنند که طبقه کارگر میتواند تنها به اعتصاب ، صندوق اعتصاب ، یا جمعیت‌های اعتصابی ، اکتفا کند ؛ که تنها با اعتصاب طبقه کارگر میتواند بهبودی قابل‌توجهی در شرایطش یا حتی به رهائیش نایل شود . هنگامیکه می‌بینند چه توانی در درون یک طبقه کارگر متحد و حتی در اعتصاب‌های کوچک موجود است ، پاره‌ای باین اندیشه میافتند که طبقه کارگر کافی است یک اعتصاب عمومی در سراسر کشور سازماندهد تا کارگران هرچه را که میخواهند از سرمایه‌داران و دولت بستانند . این عقیده توسط کارگران کشورهای دیگر نیز در هنگامیکه جنبش طبقه کارگر در مرحله‌های نخستین خود می‌بود و کارگران هنوز خیلی بی‌تجربه می‌بودند ابراز میشد . این عقیده‌ی اشتباهی است . اعتصاب یکی از راههائیست که طبقه کارگر برای رهائیش نبرد میکند ، ولی تنها راه نیست ؛ و اگر کارگران توجه شان را به دیگر افزارهای برانداختن و پیشبرد نبرد معطوف ندارند ، از سرعت رشد و کامیابیهای طبقه کارگر خواهند کاست . این راست است که برای تأمین کارگران در حین اعتصابها ، اگر اعتصابها قرار است موفقیت‌آمیز باشند ، صندوق‌هائی نیاز است . چنان صندوق‌های کارگری (معمولاً صندوق‌های کارگران در شاخه‌های جداگانه صنعت ، حرفه‌های جداگانه یا کارگاه‌ها) در همه کشورها برقرارند ؛ ولی اینجا در روسیه اینکار بویژه دشوار است ، زیرا پلیس آنها را زیر نظر گرفته ، پول را تصاحب کرده و کارگران را دستگیر میکند . البته ، کارگران بادرند از پلیس پنهان شوند ؛ طبیعتاً ، سازماندادن چنان صندوق‌هائی ارزشمند است ، و ما نمیخواهیم کارگران را برعلیه تشکیل آنها توصیه کنیم . ولی نباید پنداشته شود که صندوقهای کارگری ، هنگامیکه توسط تاتون قدغن شده‌اند ، تعداد زیادی اعانه دهنده جلب خواهند کرد ، و تا زمانیکه تعداد اعضا در چنان سازمانهائی کم باشد ، صندوق‌های کارگری فایده‌ی زیادی بمنصه ظهور نخواهند رساند . دیگر آنکه حتی در آن کشورهائی که اتحادیه‌های کارگری آشکارا وجود داشته و صندوق‌های کلانی را در اختیار دارند ، طبقه کارگر هنوز نمیتواند به اعتصاب بعنوان یک وسیله‌ی مبارزه ، اکتفا کند . همه آنچه که لازم است عبارتست از توقفی ناگهانی در امور صنایع (بحرانی ، نظیر بحرانی که امروز در روسیه در شرف روییدنست) و کارخانه‌داران حتی عمداً اعتصابهائی را باعث شوند ، زیرا این منفع آنهاست که برای مدتی کار را توقف داده و صندوقهای کارگری را به تله کشانند . بنابراین ، کارگران ، در تحت هیچ اوضاع و احوالی ، نمیتوانند بعملیات اعتصابی و جمعیت‌های اعتصابی اکتفا کنند . دوم آنکه ، اعتصاب تنها در جائی که کارگران بحد کافی دارای آگاهی طبقاتی باشند ، در جائی که قادر باشند لحظه‌ی مناسبی را برای اعتصاب کردن برگزینند ، در جائی که بدانند چگونه خواستهایشان را پیش کشند ، و در جائی که دارای رابطه‌هائی با سوسیالیستها بوده و قادر باشند اعلامیه‌ها و جزوه‌هائی را از طریق ایشان تهیه ببینند ، میتواند موفقیت‌آمیز باشد . در روسیه هنوز چنین کارگرانی بسیار اندک اند ، و باید با تمام نیرو کوشش شود که تعداد آنان افزایش یابد تا امر طبقه کارگر را به توده‌های کارگر شناسانده و آنان را با سوسیالیسم و نبرد طبقه کارگر آشنا کرداند . این وظیفه‌ایست که سوسیالیستها و کارگران آگاه با سازماندادن یک حزب سوسیالیستی طبقه کارگر بدین مقصود ، میباید متفقاً بعهده گیرند . سوم آنکه ، همچنان که دیدیم ، اعتصاب به کارگران نشان میدهد که دولت دشمن آنهاست و باید نبردی را برعلیه دولت به پیش بُرد . در واقع ، این اعتصاب است که به طبقه کارگر همه‌ی کشورها بتدریج آموخته که برای حقوق کارگران و برای حقوق همه‌ی مردم ، برعلیه دولت بنبردند . همچنانکه گفتیم ، تنها یک حزب کارگری سوسیالیستی با ترویج مفهوم راستینی از دولت و امر طبقه کارگر در میان کارگران میتواند این نبرد را پیش بَرَد . در فرصت دیگری ما مشخصاً درباره اینکه چگونه اعتصابها در روسیه براه انداخته شده و چگونه کارگران آگاه بایستی از آنها استفاده کنند بحث خواهیم کرد . در اینجا ما باید خاطرنشان کنیم که اعتصابها ، همچنانکه در بالا گفتیم ، "یک مدرسه‌ی جنگ" اند و نه خود جنگ ، که اعتصابها تنها یکی از وسایل نبرد ، تنها یک جنبه از جنبش طبقه کارگرند . کارگران ، در واقع همانطور که عملاً در همه کشورها میکنند ، میتوانند و میباید از اعتصابهای جداگانه به نبرد تمامی طبقه کارگر برای رهائی همه آنکسانیکه زحمت میکشند گذر کنند . هنگامیکه همه‌ی کارگران آگاه سوسیالیست شوند ، یعنی ، هنگامیکه آنان برای این رهائی مجاهدت نمایند ، هنگامیکه آنان بخاطر انتشار سوسیالیسم در میان کارگران ، بخاطر آموزاندن همه‌ی وسایل مبارزه علیه دشمنانشان به کارگران ، در سراسر کل کشور متحد شوند ، هنگامیکه آنان یک حزب کارگری سوسیالیستی را که برای رهائی تمامی مردم از ستم دولت و برای رهائی همه‌ی زحمتکشان از یوغ سرمایه مبارزه میکند ، بنا کنند — تنها آنگاه طبقه کارگر بخشش ناگسستنی‌یی خواهد شد از جنبشی از کارگران همه‌ی کشورها که متحد کننده‌ی همه‌ی کارگران بوده و برافرازنده‌ی درفش سرخی است که بر آن این کلمات نقش بسته‌اند : "کارگران همه‌ی کشورها متحد شوید !"

نوشته شده در پایان ۱۸۹۹
برای نخستین بار در ۱۹۲٤ در
مجله‌ی "پرولتارسکایا رولوتسیا" ، شماره ۸ — ۹
چاپ شد .

افتخار بر ...

مارکسیسم — لنینیسم و دیگر انقلابیون ایران ایجاد مینمود . در سهاد ساختمین شاعرین برنمیرسانند به سوی نشست ، چه از بخاطر بیداری ، تحرک ، ستیز و پیروزی اندای انقلابی مردم ، نوشته شد ، نوشته . خسرو گلسرخی و کرامت‌الله دانشیان از صفوف ارتش عظیم کمونیستها ، و همین انقلابیون ، میباشند که چون خزر بخروشند و از تبیه این طبیعاو مصمم اینک سرودی برانگیز ایجاد شده ، با آوای پر از خشم مردم درهم آمیخته ، بساط سلطنت آخرین صفتان را درهم کوبیده و زندگی نوینی را بیافریند . بسیار بجاست ، در مرحله‌ای که وظیفه‌ی عمده‌ی مارکسیست — لنینیستهای میهن متحد کردانیدن صفوف پراگنده‌ی ارتش عظیم کمونیستها و ایجاد سند رزمنده‌ی طبقه‌ی کارگر ، یعنی حزب کمونیست ، است وصیت‌نامه‌ای برای شاعر شهید انقلاب ایران ، خسرو گلسرخی ، را که در قالب سرود بنام "سرود پیوستن" طرح شده است ، بیاد بود این شاعر شهید و رفیق شهید کرامت‌الله دانشیان بیاوریم .

درود و افتخار بر تمام شهدای جنبش انقلابی ایران !
برافکنده باد سلطه‌ی شوم حکومت پهلوی و امپریالیسم !

سرود پیوستن

باید که دوست بداریم یاران !
باید که چون خزر بخروشیم ؛
فریادهای ما اگرچه رسا نیست ،
باید یکی شود .
باید شهیدان غیر قلب ، اینک سرود
باید که سرخی غیر خون ، اینک پرچم
باید که قلب ما ،
سرود پرچم ما باشد .
باید در غیر سپیده‌ی الیوم ،
نزد یکتر شویم .
باید یکی شویم .
اینان عراسان زیکانگی ماست .
باید که سر زند
طلیعه خاور ،
از چشمهای ما ؛
باید که لوت تشنه ،
میزبان خزر باشد ؛
باید کویر فقر
از چشمه‌های شمالی ، بی‌نصیب نماند ؛
باید که دستهای خسته بیاسایند ؛
باید که سفره‌ها همه رنگین ؛
باید که خنده و آینده ، جای اشک بگیرد ؛
باید بهار ،
در چشم کودکان جاده‌ی ری ،
سبز و شکفته و شاداب ؛
باید بهار را بشناسند .
باید "جوادیه" سر پل بنا شود .
پل ،
این شانه‌های ما .
باید که رنج را بشناسیم
وقتی که دختر رحمان ،
با یک تب و ساعته میمیرد .
باید که دوست بداریم یاران !
باید که قلب ما ،
سرود و پرچم ما باشد .

وانمود ساختن اینکه گویا حزب توده در همان سالهای بعد از کودتا هنگامیکه شهریاری همکاری خود را با ساواک شروع کرده او را شناخته است یک دروغ آشکار است و اگر کمیته مرکزی بر روی این امر اصرار ورزد بدین معنی است که فرصت طلبان کمیته مرکزی پیش از مصاحبه تلویزیونی ثابتی از ماهیت شهریاری اطلاع داشته‌اند که البته در چنین صورتی خود کمیته مرکزی نیز به زیر سئوال کشیده خواهد شد، آقایان کمیته مرکزی دیگر فکر این را نکرده بوده‌اند. بهرحال ما اصل را بر این میگذاریم که کمیته مرکزی تا پیش از به اصطلاح دستگیری شهریاری نمی‌دانسته است که او علاوه بر عضویت توده عضو ساواک هم بوده است. دلیلش اینکه تا پیش از دستگیری مصاحبتی شهریاری، این شخص، مسئول تشکیلات تهران حزب توده، مسئول تشکیلات جنوب حزب توده و رابط این دو تشکیلات با کمیته مرکزی و بختیار جلاد بوده است. در ماه... سال ۱۳۴۹ ثابتی شکنجه‌گر و معرکه‌گیر معروف ساواک در نمایش رادیو تلویزیونی خود شهریاری یعنی همکار خویش را به عنوان "مرد هزار چهره" و کسی که چندین سال با نامها و قیافه‌های مختلف علیه امنیت کشور اخلال کرده است معرفی نمود. در آن هنگام ساواک هنوز در این امید بود که نگذارد مردم پی به ماهیت واقعی عباس شهریاری ببرند و بدانند که او علاوه بر عضو حزب توده عضو ساواک هم هست. بدین خاطر ثابتی شکنجه‌گر در نمایش رادیو تلویزیونی خود برای رد گم کردنی تا توانست به همکار خویش شهریاری بد و بی‌راه گفت.

اما هنوز مدت زمانی نگذشته بود که چهره واقعی شهریاری برملا گشت، کمیته مرکزی هم او را "شناخت"، دلیلش اینکه از پشت رادیو پیک ایران کلیه حوزه‌های تشکیلات تهران و جنوب را بطحه‌ه اعلام داشت. دلیل دیگرش اینکه رادمنش جای خود را به شاهزاده اسکندری داد و کمیته مرکزی اینطور وانمود ساخت که گویا در ماجرای بختیار و شهریاری رادمنش این اعتصاب‌شکن معروف خود سرانه تصمیماتی اتخاذ نموده بوده است.

حال در اینجا این سئوال پیش می‌آید که پس چرا کمیته مرکزی در همان سال ۱۳۴۹ هنگامیکه فهمید شهریاری مسئول تشکیلات تهران حزب توده، مسئول تشکیلات جنوب حزب توده و رابط دو تشکیلات با بختیار جلاد و کمیته مرکزی، مأمور عالی‌رتبه سازمان امنیت رژیم کودتا است او را معرفی نکرد؟ چرا گذاشت بیش از سه سال از آن تاریخ بگذرد و آنگاه او را به این صورت ریاکارانه به اصطلاح معرفی نماید؟ جواب این سئوال را فقط و فقط باید در اپورتونیسم کمیته مرکزی جستجو کرد. آیا راه و رسم خدمت به خلق و انقلاب این است. آیا بر این قبیل حقه بازیها جز خیانت بخلق و انقلاب نام دیگری می‌توان نهاد؟ خیر. اینها خیانت است و باید دانست که معیار خیانت به خلق و انقلاب تنها از روبرو شمشیر کشیدن بر روی جنبش نیست. می‌توان ماسک مردم دوستی بچهره زد و در عین حال به خلق و انقلاب نیز خیانت کرد. می‌توان ادعای نمایندگی طبقه کارگر را داشت ولی عملا دامی شد در دست ساواک برای شکار انقلابیون و از اینراه ضربه زدن به جنبش، تورم و انقلابی خلق و می‌توان چنان تشکیلاتی درست کرد که شهریاری‌ها در آن تا سطح رهبری ارتقاء پیدا کنند.

بازگردیم به اصل مطلب و ماجرای شهریاری.

عباس شهریاری و گروه جزنی:

بیژن جزنی و رفقای انقلابیش که مجموعا به گروه جزنی معروف شدند از نخستین گروههای انقلابی میهن ما بودند که در تدارک مبارزه قهرآمیز فعالیت می‌کردند. این گروه با شبکه تشکیلات تهران حزب توده رابطه داشت. در اوایل زمستان سال ۱۳۴۶ هنگامیکه گروه به مرحله عمل نزدیک میشد جزنی و تعدادی از رفقایش دستگیر میشوند. بدین ترتیب عباس شهریاری مسئول تشکیلات تهران سر بزنگاه ضربه خود را به گروه جزنی وارد میسازد. از رفقای لو رفته گروه جزنی تعدادی موفق به فرار میشوند. ۵ نفر از این رفقای فراری تصمیم به خارج شدن از کشور میگیرند و برای اینکار با شهریاری که از پیش او را بعنوان عضو حزب توده ایران می‌شناختند تماس می‌گیرند. شهریاری خود را "خدمتگزار" به رفقا نشان می‌دهد، او پیشنهاد می‌کند و بر روی پیشنهاد خود اصرار می‌ورزد که هر ۵ نفر در یک نوبت از مرز عبور داده شوند ولی این پیشنهاد با مخالفت رفیق رابط روبرو می‌گردد و قرار بر این میشود که رفقای فراری در دو گروه دو و سه نفری از مرز عبور کنند. شهریاری گروه سه نفری را تحویل ساواک میدهد. گروه دو نفری که عبارت‌اند از فدائی شهید صفائی فراهانی و فدائی شهید صفاری آشتیانی (بعدا این دو انقلابی از جمله بنیان گذاران سازمان چریکهای فدائی خلق شدند) موفق به فرار از چنگ ساواک شدند.

شهریاری و گروه فلسطین:

گروهی که بعدا به گروه فلسطین شهرت یافت بطور غیر مستقیم با تشکیلات تهران حزب توده در تماس بود. بدین ترتیب که یکی از دانشجویان دانشگاه تهران که معلوم شد عضو حزب توده بوده، با چند نفر از افراد گروه دوست بوده است، این شخص که خود نیز فریب تشکیلات حزب توده را خورده بوده است بواسطه نزدیکی با چند تن از افراد گروه کم و بیش از برنامه گروه مطلع میشود و تمامی اطلاعات خود را به مسئول حزبی خویش گزارش میدهد. هنگامیکه تعدادی از افراد گروه برای شرکت در انقلاب فلسطین و دیدن آموزش نظامی میخواستند از مرز عبور کنند دستگیر شدند. بدنبال دستگیری تعدادی از افراد گروه تعداد دیگری از رفقای این گروه نیز موفق به فرار از چنگ ساواک گردیدند. از آن جمله شش نفر به عراق فرار کردند. رفقای فراری گروه فلسطین در بغداد با یکی از اعضای حزب توده آشنا میشوند و این زمان مصادف است با اوج فعالیتهای بختیار جلاد و تشکیلات حزب توده. هنوز چند هفته از اقامت رفقای فراری گروه فلسطین در بغداد نگذشته بوده است که شهریاری به بغداد وارد میشود و در آنجا توسط همان عضو حزب توده فوق الذکر به رفقا معرفی میشود. البته با نام مستعار "رفیق اسلامی" و این در زمانی است که رادمنش اعتصاب‌شکن نیز در بغداد با بختیار جلاد ملاقات می‌کند و فرار و مدارهایشان را برای "فعالیت مشترک" می‌گذارند. اسلامی یا همان شهریاری در ملاقات با رفقای فراری گروه فلسطین برای جلب اعتماد بیشتر آنان، نام و نشان دقیق چند تن از دوستان این رفقا را بیان می‌کند و اظهار میدارد که من مسئول تشکیلاتی آنان هستم.

شهریاری در اینجا راست می‌گفته است. او مسئول تشکیلاتی آن افراد بوده است. بعلاوه چون شهریاری کم و بیش از مواضع ضد رویزیونیستی گروه فلسطین اطلاع داشته است هنگام صحبت با رفقا می‌گوید که تشکیلات تهران نسبت به سیاستهای شوروی و کمیته مرکزی انتقاد دارد و برای اثبات حرف خود شماره‌ای از "ماهنامه" صمیمه مردم "ارگان تشکیلات تهران حزب توده را که در آن انتقادی به سیاست شوروی شده بوده است به آنها نشان میدهد. شهریاری از امکانات تشکیلات تهران و اینکه این تشکیلات دارای خود را برای مبارزه مسلحانه آماده میسازد و اینکه می‌تواند بسیاری از افراد فراری را مخفی نماید سخن می‌گوید. هدف شهریاری در وعده نجات گشائی رفقای فراری گروه فلسطین به داخل و بدام انداختن آنان و در مرحله بعد شناسائی رفقای داخل این افراد بوده است. از رفقای گروه یکی دو تن نامه‌هائی بوسیله شهریاری برای رفقای خود می‌فرستند. طرف‌های نامه‌ها بعدا یا دستگیر میشوند و یا تحت تعقیب ساواک قرار گرفتند تا روابطشان کشف گردد.

شهریاری و دانشگاه تهران:

در سال ۱۳۴۹ که مبارزه دانشجویان دانشگاه تهران از نوین با علت سازمان امنیت دام خود را بوسیله تشکیلات تهران حزب توده در دانشگاه تهران نیز گسترد و از طرفی اعضای حزب توده اعضائی که شهریاری‌ها در رأس تشکیلاتشان بودند دهها دانشجوی مبارز را شناخت و روابطشان را زیر نظر گرفت.

چند تن از دانشجویان دانشگاه تهران که بعدا فهمیده شد عضو تشکیلات تهران‌اند و یا بنحوی در رابطه با این تشکیلات هستند در عین حال با دانشجویان فعال دانشگاه در تماس نزدیک بوده‌اند. این افراد که بواسطه ناآگاهی و عدم شناخت صحیح از حزب توده و رویزیونیسم شوروی جذب تشکیلات تهران شده بودند بدون اینکه خود بدانند از یکطرف به رویزیونیسم کمیته مرکزی خدمت می‌کردند و از طرف دیگر به سازمان امنیت. به رویزیونیسم شوروی و کمیته مرکزی حزب توده خدمت می‌کردند چونکه ایدئولوژی و سیاستهای ضدانقلابی آنان را تبلیغ می‌نمودند و حتی از این هم پا را فراتر نهاده سعی می‌کردند که جنبش دانشجوئی آن سالها را به بیراهه کشانند. به سازمان امنیت رژیم خدمت می‌کردند چونکه دیده‌ها و شنیده‌های خود را به مسئولان تشکیلات تهران که شهریاری در رأس آنان بود گزارش می‌کردند. در اینجا این نکته را نگفته نگذاریم که تا پیش از شناسائی آن چند دانشجو و قطع تماس با آنان، دیده میشده است که بعضی از رفقای فعال دانشگاه تهران بدون اینکه رد پائی از خود بدست ساواک داده باشند بطور غیرمنتظره‌ای دستگیر میشده‌اند. این رفقا بعدا در حیران بازجوئی دیدند که ساواک از مسائلی که معمولا نمی‌بایستی خبر داشته باشد مطلع است.

همین امر در بسیاری از رفقا نسبت به یکدیگر ایجاد شک و بدبینی می‌نمود و ساواک بخوبی از این مسئله بهره برداری می‌کرده است. از وقتیکه فعالین دانشگاه آن چند دانشجوئی را که با تشکیلات تهران حزب توده در تماس بودند شناختند و رابطه خود را با آنان قطع نمودند اطلاعات ساواک را از جنبش دانشجوئی بمراتب محدود ساختند.

اینها مختصر اطلاعاتی بود از شهریاری و بطور کلی نقشی که تشکیلات تهران حزب توده علیه مبارزات انقلابی چند سال گذشته میهن ما بازی کرد. در پایان لازم به یادآوری است که "سازمان مجاهدین خلق ایران" نیز توسط شخص بنام دیلقانی یعنی همکار شهریاری که خود را "تودهای" معرفی کرده بود لو میرود. مختصر جریان دیلقانی و سازمان مجاهدین خلق هم از این قرار است:

در سال ۱۳۴۲ مجاهد شهید منصور بازرگانی با شخصی بنام اله مراد دیلقانی آشنا میشود. دیلقانی که اهل کردستان بوده است طی چند سال نقش بازی کردن موفق میشود اعتماد گروه مجاهدین را نسبت به خود جلب کند. بعدا که گروه به عمل نظامی نزدیک میشود و یکی از هدفهای خود را نفوذ در مناطق مستعد قرار میدهد گروه تصمیم می‌گیرد از اله مراد دیلقانی که گفته بوده است سازمانش در غرب کشور نفوذ زیادی دارد و بعلاوه امکان تهیه اسلحه برایشان وجود دارد استفاده شود. مجاهد شهید ناصر صادقی مسئول رابط گروه مجاهدین و دیلقانی می‌گردد. دوست و همکار عباس شهریاری موفق به کشف برخی از افراد و روابط گروه مجاهدین میشود. و در سر بزنگاه ضربه خود را به سازمان مجاهدین خلق وارد میسازد.

هم میهنان

این بود مختصر اطلاعات ما از تشکیلات تهران حزب توده و مسئول آن شهریاری و هم‌شکارش دیلقانی. بدون شک اطلاعات ناچیز ما قطره‌ای است از انبوه خیانتها و جنایاتی که توسط این تشکیلات و مسئولان ساواکی آن انجام گرفته. ما مطمئن هستیم که خیانتهای دیگری در این رابطه توسط این جاسوس صورت گرفته که در آینده یقینا بوسیله‌ی انقلابیون و میهن پرستان ایران برملا خواهد شد. ما همچنین مطمئن هستیم که بر اثر بالا رفتن شناخت انقلابیونمان از ماهیت سیاست و ایدئولوژی ضدانقلابی حزب توده ایران از میزان اینگونه تلفات بمقیاس زیاد کاسته خواهد شد. دار و دسته‌ی کمیته مرکزی مذبوحانه تلاش می‌ورزد تا خود را باصطلاح "خدمتگزار" جنبش میهنمان جلوه‌گر سازد. مردم ما دل پرکینه‌ای نسبت به خیانتهای گذشته و حال اپورتونیزم تاریخی حزب توده دارند. حزب توده، حزبی که اپورتونیسم خولانی و تاریخی‌اش وی را به منجلاب رویزیونیسم جهانی بسرکردگی سوسیال‌امپریالیسم شوروی کشانیده، حزبی که شرایط عینی مساعد را برای انقلاب کردن از بیخ و بن انکار می‌کند و بدین ترتیب عملا در خدمت ضدانقلاب شاهنشاهی قرار گرفته است، حزبی که با تمسکه و برخورد دشمنانه به مبارزات انقلابی خلقمان به کشتار معنوی روحیه‌ی رزمنده توده‌ها و پیکار جریان پردامنه، حزبی که اهریمن صفتانه کمر به نابودی گفتار اسیون جهانی این سنگر رزمنده دانشجویان ایرانی خارج از کشور — بسته، حزبی که بوسیله‌ی بوق تبلیغاتی‌اش "پیک ایران" و نشریات چاق و چغتش به پراکندن سموم ضدانقلابی و رفرمیستی و رویزیونیستی مشغول است، حزبی که بهترین مأوا برای جاسوسانی همچون شهریاری‌ها و دیلقانی‌هاست. حزب توده که با ایدئولوژی و سیاست ضدخلقی و ضدانقلابیش بدستور اربابان کرملین نشین خود به توجیه سیاست تجاوزکارانه و توسعه‌طلبانه رژیم شاه در خلیج فارس پرداخته و بر روی جنایاتی که همانگونه نیروی مسلح اهریمن صفت شاه در حق خلق دلاور ظفار و جنبش آزادیبخش ملی‌اش مرتکب میشوند، سرپوش نهاده، حزبی که به دنباله روی از اربابان سوسیال‌امپریالیستش حق خلق فلسطین را در آزاد ساختن نام و تمام میهنمان اشغال شده‌اش منکر شده و توطئه مشترک دو ابرقدرت آمریکا و شوروی را در خاموش ساختن جنگ عادلانه‌ی اخیر خلقهای عرب و فلسطین بر ضد اشغالگران صهیونیستی به "سود صلح جهانی" و "آرامش منطقه" ارزیابی می‌کند، چنین حزبی با چنین سیاستی بر واضح است که لانه‌ی جاسوسان سازمان امنیت شاه می‌گردد و شهریاری‌ها بدمقام مسئول تشکیلات منطقه‌ای‌اش ارتقاء می‌یابند! مرداب و لجن زار مساعدترین مکان برای رخنه، پرورش و رشد انواع و اقسام میکروبها و حشرات موذی است. حزب توده ایران که بر اثر اپورتونیسم تاریخی‌اش به مرداب و لجن زار رویزیونیسم کشانیده شده است، مساعدترین مکان برای آنست که جاسوسان شاه، همچون شهریاری‌ها و دیلقانی‌ها در آن رخنه کرده، مقام یابند و به قتل‌عام مادی و معنوی خلقمان و انقلاب قهرآمیزش بپردازند. یکی از کمبودهای اساسی جنبش ما و انقلابیون پیشاهنگ میهنمان، عدم شناخت عمیق و همه جانبه از گذشته حزب توده ایران بمثابه حزبی رفرمیستی و اپورتونیستی، تکامل آن بصورت امروزی‌اش که حزبی رویزیونیستی و ضدانقلابی است، می‌باشد. چنانکه در کلیه زمینه‌های ایدئولوژیکی و سیاسی، در کلیه‌ی امور تشکیلاتی و سبک کار، حزب توده فاش و برملا گردد و علیه وی و سیاستهای خائنانه و ضدانقلابی‌اش در تمامی موارد — چه داخلی و چه خارجی — مبارزه‌ی ایدئولوژیکی و سیاسی بی‌امانی صورت گیرد، در اینصورت خطر اینکه رفقای انقلابی و میهن پرست و در مجموع توده‌های خلقمان، اسیر کذاب رویزیونیستی حزب توده شوند، هزاران هزار بار کاهش می‌یابد. ما در عین اینکه پیامان برای کلیه‌ی برادران و خواهران میهن پرست اینستکه از برقراری هرگونه تماس با عناصر وابسته به تشکیلات حزب توده خودداری ورزند، تقاضایمان از نیروهای انقلابی،

بقیه در صفحه ۹

www.iran-archive.com

دو برخورد متضاد . . .

مبارزه اعتصابی انجام میدهد ، بجای سمت دادن به این مبارزه و کمك به رشد آن ، بیرون کشیدن مبارزترین انقلابیون از درون این مبارزه و کشاندن آنان به عملیات قهرمانانه فردی است که بتشکل پرولتاریا و سمت دادن آن لطمه وارد میسازد . و درست از اینجهت است که کمونیستها بایستی با مبارزه‌ای قاطع با این انحراف ، در جهت انجام وظیفه تاریخی خود ـ ایجاد حزب کمونیست ـ گام بردارند .

" باختر امروز " در آخرین قسمت تحلیل خود و در ارتباط با جنبش کارگری بدرستی مینویسد : " این جنبشها هنوز از تداوم کافی برخوردار نیستند و سازماندهی و وسعت کافی ندارند " تا اینجا مسئله بدرستی طرح شده است ، منتهی " باختر " نتیجه گیری نادرست نموده و مینویسد : " لازم است که در روند مبارزه بین جنبش خودبخودی کارگران و جنبش مسلحانه پیش آهنگان پرولتری رابطه معنوی ـ سیاسی گوئی به پیوند سیاسی ـ تشکیلاتی ارتقاء یابد . " بگذریم از اینکه " باختر " روشن نکرده است که پیوند معنوی ـ سیاسی کدام است و چگونه بوجود آمده است و تنها با الفاظی گریبان خود را از دست مسئله خواسته است خلاص کند ؛ ولی قسمت بعدی آن یعنی این پیوند معنوی ـ سیاسی که معلوم نیست چطور بوجود آمده یا بوجود میآید بایستی بدستور " باختر " در روند مبارزه جنبش خودبخودی و جنبش مسلحانه روشنفکران انقلابی یا بزبان ساده در اثر تلفیق اینها و باهم به پیوند سیاسی ـ تشکیلاتی ارتقاء یابد . چنانچه منظور حزب پرولتاریا است و سیاست از درون پروسه مذکور سر برکشد ، باید بگوئیم که اگر " باختر " مخفیانه هزار بار از طبقه کارگر ، ایدئولوژی و سازمان وی سخن بگوید بازهم آشکارا فرسنگها از مارکسیسم ـ لنینیسم بدور است . زیرا حزب طبقه کارگر حاصل تلفیق جنبش کارگری و سوسیالیسم علمی است و نه حاصل پیوند جنبش کارگری با جنبش چریکی شهری . و اما اگر منظور چیز دیگری است چرا " باختر " آنرا بطور روشن بیان نمیدارد و از طرح صریح مسئله طفره میرود ؟ بخوبی از سرتاسر مقاله " باختر " ملاحظه میشود که نه تنها از " تحلیل " خبری نیست ، بلکه " باختر " با تئوری انحرافی خود میکوشد بنحوی لفاظی نماید که هر کس بتواند تفسیر دلخواه خود را از آن بنماید . زمانی رشد اعتصابات را در اثر کم شدن فشار سرنیزه و انعکاس ضربه پذیری رژیم در ذهن توده ارزیابی میکند ، زمانی اوج آنرا منوط به سنگ تر شدن یا در حقیقت از دیاد فشار رژیم میداند و جائی هم دچار اشتباهی لبی میشود و آنرا مولود زندگی فلاکت بار کارگر و عدم توان رژیم در مقابله با تورم میبیند . از طبقه کارگر ، رسالت و ایدئولوژی آن و سازمان وی حرف میزند بدون آنکه منظورش را بطور صریح روشن سازد .

* * * *

جنبش کارگری میهن ما با از سرگذراندن یك دوره رکود موقت قدم به مرحله جدیدی از پیکار طبقاتی خود گذاشته است . شروع مجدد جنبش اعتصابی کارگران که سرآغازش سالهای ۴۸ ـ ۴۹ و نقطه اوج و وسعت عملش با حفظ تداوم آن در سال ۵۲ است ، مبین پیگیری ، دامنه داری و در یك کلام حرکت پرتوانی در مبارزه این طبقه تاریخ ساز است . جنبش اعتصابی کارگران از این جهت اهمیت شایان کسب میکند که محمل عینی و عملی سوسیالیسم علمی بوده و با شروع خود آشتی ناپذیری رشد یابنده ترین نیروی تاریخ را با سرمایه‌داران ، کلیه مرتجعین دیگر و حافظین نظام پوسیده اعلام میدارد . به سخن دیگر رشد این اعتصابات بقول مارکس اعلام " جنگ داخلی " است که شکل انقلاب آشکار را ندارد . هرچه دامنه این مبارزات گسترش یابد ، هرچه اعتلای نوین جنبش اعتصابی کارگران همه جانبه تر گردد ، هرچه توده‌های کم و بیش عقب مانده پرولتاریای ایران بیشتر قدم در عرصه پیکار اعتصابی گذارند و بطور کلی غلیان خودبخودی جنبش توده‌ای افزایش یابد ، وظیفه بردن ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی ، لزوم حمل آگاهی سیاسی بدرون طبقه کارگر و ارتقاء غریزه خودبخودی این طبقه تا درجه آگاهی طبقاتی بصورت مبرمتری در مرکز کار مبرم ـ لامهای ایران قرار میگیرد . پیش آهنگ سیاسی پرولتاریا ، حزب طراز نوین کمونیست ایران عمدتا در پراتیك پیوند جنبش نوین کمونیستی ایران با جنبش کارگری تولد مییابد . و درست جهت تحقق بخشیدن به این وظیفه مرکزی است که سازمانها ، گروهها و عناصر مبرم ـ لامی بایستی در ارتباط با این اعتلاء مجدد توجه خود را بیش از هر زمان به این طبقه دورانساز معطوف دارند و پروسه مبارزه ایدئولوژیك جهت دستیابی به وحدت اصولی کلیه مبرم ـ لامها را با پروسه پیوند با جنبش توده‌ای کارگران هم آهنگ ساخته ، با گامهای هرچه سریع تر فرآیند ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر را درنوردند . بعبارت دیگر ، مبارزه ایدئولوژیك جهت تحقق وحدت مبرم ـ لامهای ایران و مبارزه علیه خود ـ روئی جنبش توده‌ای کارگری و مسئله پیوند یعنی بردن ایده‌های سوسیالیستی و آگاهی سیاسی بدرون آن ، حقیقتا دو جنبه از یك پروسه واحد است که بایستی هماهنگ باهم راه ایجاد گردان رزمنده طبقه کارگر ایران را هموار سازد . رشد جنبش اعتصابی پرولتاریای ایران وظیفه مرکزی کمونیستهای ایران یعنی ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر را مبرمتر و قدم در راه ایجاد آنرا هرچه ضرورتر میسازد . طبقه کارگر ایران بدون جهش قادر به ایفای رسالت تاریخی خود ، انجام انقلاب دمکراتیك نوین و سوسیالیستی نیست .

جنبش اعتصابی کارگران ایران مدرسه‌ای است که طبقه کارگر ایران در آن آموزش می‌یابد که چگونه پیکار را بپیگیرد ، اما تدارك جنگ هنوز بمعنی خود جنگ نیست . برای اینکه تدارك برای پیکار را بخود پیکار مبدل کرد لازم است که " طبقه کارگر در مبارزه علیه قدرت متحده طبقات ثروتمند . . . حزب سیاسی خاصی که در مقابل کلیه احزاب کهنه متشکله توسط طبقات ثروتمند قرار دارد تشکیل دهد . " (مارکس و انگلس ـ " قطعنامه‌های کنگره عمومی انجمن کارگران انترناسیونالیستی منعقده در لاهه ") لازم است که تمام حرکات کمونیستها در این سمت یعنی ایجاد حزب متمرکز باید . لازم است که کمونیستها مبارزه ایدئولوژیك و سیاسی شدیدی را در این زمینه دامن زنند و با هرگونه انحراف راست و " چپ " ، هرگونه گرایش به جنبش صرفا مطالباتی که منجر به کرنش در مقابل جنبش خودبخودی و راندن پرولتاریا به زیر سیطره ایدئولوژیك بورژوازی میشود و هر نوع اراده‌گرائی و مبارزه منفرد از توده و ماجراجوئی تحت عنوان " اعمال قهر انقلابی " و " تجزیه تصور قدرت قدرتی در ذهن توده با آکسیونهای مسلحانه " که نتیجه طبیعی اش باز طفره رفتن از وظایفی است که رشد جنبش انقلابی در مقابل مبارزین قرار میدهد و به عبودیت در مقابل جنبش خودبخودی منجر میگردد ، مبارزه نمایند . این پروسه را طی طریق کردن امری است دشوار ، بویژه این امر در زمانیکه سلطه سنگین استبداد محمدرضا شاهی بر خلقهای پیکارجوی ایران سایه افکنده ، در زمانیکه تسور ارتجاعی پلیس و سازمان امنیت بر سر راه مبارزین گسترده گشته و ساواك کوشش در درهم کوفتن و کنترل هر حرکت اعتراضی و به بند کشیدن مبارزین دارد ، طبیعی است که مشکل تر و بغرنج تر میگردد ، اما راه دیگری موجود نیست . هر نوع پندارگرائی از این قبیل که گویا توده‌ها را میتوان با " عملیات مسلحانه " آگاه کرد یا ارتجاعی جنبش اعتصابی کارگران در اثر آکسیونهای مسلحانه چریکهاست ، تصوری بی اندازه ساده لوحانه و زیان بخش است و تنها مبارزین را از برداختن وظایف مهمتر در راه درست مبارزه سیاسی منحرف میسازد .

در خاتمه ، تاریخ امروز وظیفه بزرگی را در مقابل پرولتاریای ایران قرار داده است ـ سرنگونی رژیم استبدادی محمدرضاشاه ، این بزرگترین تکیه گاه امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه و خلیج و انجام انقلاب دمکراتیك نوین که بلافاصله تأثیری شگرف در اعتلای جنبش انقلابی در این کانون طوفانزا خواهد نهاد و بآن نگاهی بس نیرومند خواهد داد و پایه سلطه سیاسی و اقتصادی دو ابرقدرت آمریکا و سوسیال ـ امپریالیسم شوروی را در این منطقه بیش از پیش درهم خواهد ریخت . انجام این وظیفه خطیر زمانی میسر خواهد بود که دایره کارگر ایران حزب نیرومند کمونیستی خود را ایجاد نماید . جنبش اعتصابی طبقه کارگر ایران با رشد و دامنه یابی اش امکان بردن ایده‌های مبرم ـ لام و آگاهی سیاسی را از طرف کمونیستها بدرون این طبقه و مسئله پیوند را تسهیل میسازد . وظیفه مبارزین امروز تعرض مستقیم نیست بلکه در وهله نخست تنویر افکار توده‌ها از طریق تبلیغات و انشاگریهای سیاسی است ، به بیان دیگر " محاصره همه جانبه قلعه دشمن را " سازمان دادن است . " اگر هنگامی که توده‌ها هنوز به آگاهی نرسیده‌اند در صدد تعرض برآئیم مرتکب ماجراجوئی شده‌ایم . . . اگر هنگامی که توده‌ها خواستار پیشروی‌اند به پیش نرویم به اپورتونیسم راست گرفتار آمده‌ایم . " (مائو ـ " منتخب آثار " ـ جلد چهارم)

زنده باد وحدت انقلابی مارکسیست ـ لنینیستهای ایران در جهت ایجاد حزب کمونیست در ایران

---

* این یادداشت از " کمونیست " است : در حاشیه ، ما نیز یادآوری یك مطلب را لازم میدانیم : برخلاف نظر نویسندگان " باختر " ، که از " فعالیت‌های سندیکائی وابسته باحزاب سیاسی " در طی سالهای ۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ خبر میدهند ، ما از چنین چیزی بی‌خبریم ! فعالیتهای سندیکائی طبقه کارگر در آندوران ، نه وابسته به " احزاب سیاسی " ، بلکه وابسته به یك حزب سیاسی بود و آنهم حزب توده بود . یگانه سازمان سندیکائی واقعی که مبارزات اقتصادی و سیاسی پرولتاریا را در آندوران نمایندگی میکرد شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران می‌بود ، که در پیوند با حزب نامبرده مبارزه میکرد . جز آن هرچه میبوده است ضد کارگری میبوده است . ما در عین حال که حزب توده ایران را در آندوران یك حزب طراز نوین طبقه کارگر نمی‌دانیم و در عین حال که " رهبری " ضد کارگری حزب نامبرده را فرصت طلب و سازش جو می‌شمریم ، لیکن هیچگاه پیکارهای پرشکوه طبقه کارگر ایران را ، که متحدانه زیر نام آن حزب صورت میگرفت ، و تلاشها و دستاوردهای مثبت هزاران انقلابی توده‌ای را ، که در راه وحدت و گسترش مبارزه کارگران و رنج بران میهن می‌نبرد ند ، با تحلیل نام حزب نامبرده در عبارت نامفهوم و دیپلماتیك " احزاب " ، از اوج تاریخی نمی‌اندازیم و روند تاریخ را ، در ارتباط با فعالیت احزاب و کوشندگان جنبش درآندوران ، مخدوش و پلاتیمیش نمیکذاریم . اگرچه این یادداشت در رابطه مستقیم با مضمون اصلی مقاله " باختر " و موضوع بحث فعلی نیست ، لیکن یادآوری آن بجاست ، چه چنین برخورد سرسری ، نادلیرانه و مبهمی نباید عنجار کار در جنبش ما گردد !

** این یادداشت از " کمونیست " است : اکنون هم روشن است ! افزار اصلی رژیم برای مقابله با اعتصابات و مبارزات کارگری " چه در پیش ، چه اکنون ، و چه پس از این ، " سرکوب شدید کارگران " است . درباره این سخنان بی معنا که کوپادیکر ، بسبب وجود شرایط ویژه‌ای ، حکومت قداره کش شاه " قبل از شروع " اعتصاب چیزکی بکارگران داده و " تا حدامکان بدون برخورد شدید ، کارگران را ساکت کرده و سپس مزاحمین را از بین ببرند " ، نخست آنکه ، این افزار اصلی کار حکومت نیست و جنبه فرعی دارد ؛ دوم آنکه ، حرکت تازه‌ای از سوی رژیم نیست و پیشتر هم میبوده ؛ و سوم آنکه ، نتیجه فرعی سرسختی نشاندادن خود کارگران و هراس رژیم از رشد جنبش کارگری و بیمی است که بورژوازی ایران بطور کل ، و بورژوازی حاکم و امپریالیسم بطور اخص ، از جنبش کارگران و رنجبران ایران در گذشته به دل گرفته‌اند . شیوه بکارست عوامفریبی و سندیکاهای قلابی ساختن رژیم ، که همراه با شیوه اصلی سرکوبگری و خون ریزی میباشد ، دیر زمانیست که اجرا میشده و بویژه در دوران کودتا ، واکنش فرعی و روباه صفتانه دار و دسته حاکم در برابر حرکت ها و خیزشهای جانانه و بی دریغ طبقه کارگر و دادن دهها ده کشته و صدها صد زخمی و زندانی و اخراجی بوده است . تنها یکی دو مورد را بیاوریم : بیش از پنج بار اعتصاب و طغیان کارگران کوره پزخانه‌های تهران بود که یکی پس از دیگری ، در تیره‌ترین و سخت‌ترین شرایط ترور و اختناق حکومت کودتا ، روی داد ؛ و دیگر ، قیام توده مردم در ۱۵ خرداد بود که هسته اصلی آنرا کارگران جنوب شهر و رنجبران حرفه‌ها و صنفهای زحمتکش تشکیل میدادند . اینهاست که رژیم را بواکنشهای عوامفریبانه ، به نیرنگ بازیهای " سهیم شدن در سود کارخانه‌ها " و گسترش " اتحادیه‌های " زرد و غیره برانگیخت ؛ و چنانکه دیدیم ، چون اعتصابهای کارگران در سالهای ۴۶ ، ۴۷ و تا ۵۰ رشد کرد ، رژیم همراه با پیش گرفتن شیوه ترور و سرکوب ، به عوامفریبیها و نیرنگ بازیهای خود نیز دامنه داد ، طرح " طبقه بندی " وزارت کار و " خرید سهم " توسط کارگران را پیش آورد و در تشکیل اتحادیه‌های زرد (در " برنامه پنجم ") شتاب بیشتر نمود . اینجند با این حرفهای بی بنیاد ، از یکسو جنبش کارگری را بی سلاح و آسوده خاطر نگید و از سوی دیگر ، انقلابیون را به حوض خیالی نیاندازید !

‡ پس یاوه گفته‌اند که : " هرجا ستم هست مبارزه هست " ! (" کمونیست ")

ماجرای عباس شهریاری و . . .

ملی و دمکراتیك و مترقی میهنمان اینستکه مبارزه خود را علیه ایدئولوژی و سیاست ضد انقلابی حزب توده وسعت داده ، خط فاصل روشنی با آن ـ بمثابه حزبی ضد انقلابی که در ارتوگاه ضد خلقی قرار دارد و بی شك در آینده مستقیما و بی پرده خدمتگزار شاه ـ امپریالیسم و طبقات ارتجاعی خواهد شد ـ ترسیم نمایند .

با درودهای انقلابی

گروهی از میهن پرستان ایران

---

* * * * توجه ! * * * *

جزوه " آوانتوریسم انقلابی " نوشته و . ای . لنین ، ترجمه و چاپ شد . آنرا بخوانید و به ایران بفرستید .

I. T. L.
P. O. BOX 1148
8200 AARHUS , N.
DENMARK
نشانی پستی ما :

MR. SALAH
ACOUNT NO. 51080/65978-9
ARAB BANK
BEIRUT , LEBANON
حساب بانکی ما :

www.iran-archive.com

دو برخورد متضاد . . .

ید و یا تا چه حد "ضعف" یعنی وجود شرائط دمکراتیک. گو اینکه "باختر" حتی در این تحلیل خود نیز پیگیری ندارد و ما بعداً این مسئله را نشان خواهیم داد . بهر حال برای اینکه روشن نمود ما در تشخیص خود از هسته نظریه "باختر" اشتباه ننموده ایم بقسمت دیگری از مقاله "باختر" میپردازیم که مربوط است بارزیابی وی از جنبش کارگری در سالهای ۴۲ – ۳۹ . "باختر امروز" معتقد است که "سالهای بحران اقتصادی – سیاسی ۴۲ – ۳۹ بعلت شرائط نسبتاً دمکراتیک اجتماعی که در اثر ضعف رژیم (تکیه از ما است) بوجود آمده بود ((جل الخالق ! اینکه بحران اقتصادی – سیاسی در اثر شرائط نسبتاً دمکراتیک بوجود میآید نیز خود مسئله ای است که درخور توجه است !!)) و همچنین یك جریان سیاسی (هرچند که از رهبری و بینش قاطعی برخوردار نبود) به کارگران میهن ما مجالی داد که بار دیگر در پی طرح خواستهای خود و اعتراض بشرائط بد زندگی خویش برآیند . " در اینجا "باختر امروز" بخواهد چه چیزی را ثابت کند؟ اگر او بر این عقیده است که در زمان عدم وجود شرائط نسبتاً دمکراتیك ،جنبش کارگری پا نمیگیرد که در تضاد آشکار است با اعتلای مجدد جنبش کارگری در زمان فعلی . و فکر میکنیم که "باختر امروز" هم با ما در این نکته توافق داشته باشد که امروزه در حرکت اعتراضی در جامعه بشدیدترین وجهی سرکوب و بخون کشیده میشود ،ولی با این وجود میبینیم که پرولتاریای ایران مجدداً و با قدرت بیشتری بمبارزه برخاسته است . و یا اگر بپذیریم که "یك جریان سیاسی" عامل تعیین کننده پیدایش مبارزه اعتصابی کارگران در سالهای ۴۲ – ۳۹ بود که باز نادرست بوده و برخلاف واقعیت است . چه بقول خود "باختر امروز" این جریان سیاسی "از رهبری و بینش قاطعی برخوردار نبود" و نه تنها موفق نشد در پیشاپیش جنبش قرار گرفته و آنرا هدایت نماید ،بلکه حتی این رهبری از خود جنبش، خود بخودی مردم نیز عقب افتاده و لنگ لنگان بدنبال آن گام برمیداشت . در ثانی امروز هم جنبش اعتصابی کارگری حد تا از یك جریان سیاسی و رهبری قاطع برخوردار نیست و کلاً در سطح مطالباتی و معیشتی بوده و عمدتاً فاقد آگاهی سیاسی و بنابراین خود بخودی است . ولی علیرغم تمام اینها میبینیم که جنبش کارگری پا گرفته و بقول "باختر امروز" نوید دهنده جنبش اوج گیرنده کارگران میهن ما" میباشد . اما بیان این مطلب ضروری است که "یك جریان سیاسی" که جز حزب کمونیست ایران نتواند بود ،مبارزه اعتصابی کارگران را دامن زده و بسطح سیاسی ارتقاء میدهد ،آنرا از حالت خود بخودی و پراکنده ، خارج نموده ،سازمان داده و به پیروزی هدایت میکند . بنابراین اگر "شرائط نسبتاً دمکراتیك" و وجود "یك جریان سیاسی "علیرغم میل "باختر" نمیتواند عامل تعیین کننده در پیدایش اعتصابات کارگری باشد نتیجتاً و منطقاً می بایست فاکتور تعیین کننده را در پیدایش و رشد جنبش کارگری – چه در سالهای ۴۲ – ۳۹ و چه در مبارزات کارگری فعلی – فقر و استثمار شدید کارگران و اصولاً روابط کار مزدوری دانست . اما این مسئله برای "باختر" مقوله‌ای نیست . آنچه که بازهم برایش عمده است "ضعف" رژیم (البته با تفسیر ویژه خود "باختر" از ضعف و قدرت) میباشد . وی در ارزیابی از جنبش اعتصابی کنونی نیز همین نظر را تعقیب میکند . در اینجا ما بخاطر اینکه ادعای خود را بدون دلیل نکذاریم به نقل از یك قسمت دیگر مقاله "باختر" میپردازیم . "باختر امروز" مینویسد "تا هنگام شروع مبارزه مسلحانه برای رژیم راه مقابله با اعتصابات و مبارزات کارگری بسیار روشن بود .** سرکوب شدید کارگران به پندار آنان نیرو میبخشید که در مقابل رژیم چاره‌ای جز تسلیم ندارند . اعتصابات پراکنده‌ای هم که اتفاق می افتادند چندان مشمر واقع نمیشدند . مبارزه مسلحانه با این هدف اعلام شده پا بمیدان گذارد که پاره‌ای از این سدهای سیاسی را بشکند . پندار کارگر و دیگر نیروهای خلقی را در مورد قدرت قدرتی (تکیه از ماست) رژیم درهم بریزد و یك جریان سیاسی برای ایجاد جو سیاسی جدید بوجود آورد تا نقاط ضعفی را که در معادله گذشته خلق – رژیم وجود داشت بهم زند ." بوضوح از این قسمت مقاله "باختر" نیز برمیآید که بازهم هسته اساسی نظر وی تئوری "قدرت یا ضعف" است . بزعم "باختر" اگر امروز جنبش کارگری رشد یافته است بدین خاطر است که در شرائط وجود جریان چریکی "کارگران ضربه پذیری (تکیه از ماست) رژیم را دیده‌اند" و بنابراین بخود جرأت مبارزه اعتصابی داده‌اند ! به این خاطر است که در شرائط وجود جریان چریکی گویا "برای رژیم راه مقابله با اعتصابات و مبارزات کارگری بسیار روشن "نیست ! و بالاخره اگر اعتصابات مشمر واقع میشوند و به پیروزی میرسند نیز باز به برکت مبارزه چریك شهری میباشد . چرا ؟ چون مبارزه چریکی قدر قدرتی رژیم را در اذهان توده آیا واقعاً نموده ؟) درهم شکسته است . این نقطه نظر "باختر" که رشد مبارزه اعتصابی کارگران را در ارتباط با مبارزه چریکی میداند و نه در ارتباط با مقام پرولتاریا در مناسبات تولید ،و نه در چگونگی وضع اقتصادی و سیاسی کارگران دقیقاً از نتیجه گیری خود "باختر" مشهود است . "باختر" مینویسد : "این بحثی است کلی که بخصوص در پروسه رشد تکاملی تاریخی آن مصداق پیدا میکند (!!) یعنی بصرف و بلافاصله پس از وجود استثمار ،تشدید ظلم و ناحقی کارگر بمبارزه کشیده نمیشود‡ و واقعیات هم بجزاین چیزی را بما نشان نمی دهند" (توصیه میکنیم که "باختریان" تاریخ جنبش کارگری ایران و جهان را مورد مطالعه قرار دهند تا واقعیات برایشان روشن گردد) "ولی همین واقعیات ((بالاخره کدام واقعیات!!)) نشان میدهند که اکنون این تعداد اعتصابات است که زیاد میشوند، خواسته‌های کارگران است که هر روز تبدیل به خواسته‌های رادیکالتر میشوند و ارادهای آنهاست که مصمم تر میگردند . و این درست آن چیزی است که پیش آهنگان مبارزه مسلحانه قبل از شروع مبارزه پیش بینی کرده بودند ." بنابراین بزعم "باختر" "این بحثی است کلی" که مثلاً کارگران پارس الکتریك علیه طرح طبقه بندی مشاغل بمبارزه اعتصابی دست زدند و بهمین نحو مبارزه اعتصابی کارگران گاز ملی در ارتباط با "بحث کلی" میباشد و نه بخاطر اضافه دستمزد . از قرار معلوم میباید رشد جنبش کارگری در سالهای ۳۹ – ۴۲ را نیز در رابطه با "بحثی کلی" دید . حال معلوم نیست در سالهای ۳۹ – ۴۲ که جنگ چریك شهری وجود نداشت چگونه قدرت رژیم در اذهان توده تجزیه شده بود؟ این پندار در حقیقت بر ذهن "باختریان" سایه افکنده است و نه توده . در واقع از نقطه نظر "باختر" اگر در سالهای ۳۹ – ۴۲ جنبش کارگری رشد یافته بود بآن علت بود که رژیم در اثر ضعف خود قادر بسرکوب جنبش نبود و اگر امروز جنبش کارگری رشد یافته است بازهم بدین خاطر است که رژیم "باید وجود مبارزین مسلح را در محاسبات خود در نظر بگیرد" ، یعنی اینکه تا چه حد رژیم از قدرت سرنیزه استفاده کند و تا چه حد این قدرت در ذهن توده انعکاس یابد . "باختر امروز" میکوشد وانمود نماید که طبقه کارگر ایران آن موقع بمیدان مبارزه اعتصابی قدم میگذارد که مصور میکند رژیم قادر نیست او را درهم بکوبد (البته در اثر ضربه پذیری رژیم از مبارزین چریك) و برعکس زمانی از خود حرکتی نشان نمیدهد که فشار سرنیزه و انعکاس این فشار در ذهن او حرکت طبقاتیش را فلج نموده باشد . "باختریان" توجه نمیکنند که طبقه کارگر قدرت خود را نه در مبارزه این یا آن گروه منفرد علیه رژیم ،بلکه در حرکت همیشه طبقه خود علیه سرمایه‌داران درمییابد . انعکاس نرهنگ طبقات حاکم در ذهن پرولتاریا تنها میتواند از وسعت عمل این مبارزه جلوگیرد و آنرا در سطح مبارزه اعتصابی برای خواستهای مطالباتی و معیشتی متلاشی کند ،اما هیچگاه رژیم با استفاده از لبه تیز سرنیزه قادر به جلوگیری از رشد تضاد مابین کار و سرمایه ،قادر به جلوگیری از مبارزه خود بخودی کارگران نیست . اساساً مفهوم مبارزه خود بخودی در خود نیز مستتر است ،یعنی مبارزه‌ایکه در بطن جامعه مستقل از اراده و عملکرد این فرد یا آن فرد ،این گروه مبارز یا آن گروه بوجود میآید . "پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را می پیماید ،مبارزه‌اش بر ضد بورژوازی با زندگیش آغاز میگردد ." ("مانیفست" – صفحه ۶۸) در واقعیت امر اینطور است که پرولتاریا زمانیکه شرائط زندگیش روز بروز بوخامت میگراید ، زمانیکه فشار سرمایه زندگی او و فرزندانش را تهدید میکند، هنگامیکه برای تهیه یك لقمه نان ساعتها باید جان بکند و تازه شکمش گرسنه بماند و بالاخره موقعیکه خانش به پایان میرسد و خود را در معرض خطر نیستی میبیند ،دست از کار میکشد و با تعطیل تولید بورژوازی را تهدید مینماید و در مقابل این تهدید خواست بهبود حداقل شرائط زندگیش را قرار میدهد . در واقع آنچه که در حرکت دادن پرولتاریا بمبارزه اعتصابی عمده است فشار سرمایه و تأثیرات ناشی از آن در زندگی پرولتاریا است و این نیرو بمراتب قدرتمندتر از فشار سرنیزه رژیم و انعکاس آن در ذهنش میباشد که میتواند در اثر شرائط مختلفی کم یا زیاد شود . وظیفه مبارزین این نیست که آنچیزی را که خود بدنبال وجود دارد بوجود آورند ، وظیفه ایشان درست در این است که با بردن عامل آگاهی بدرون جنبش خود بخودی (آنهم نه از طریق عملیات مسلحانه جدا از توده) ، با دامن زدن بتبلیغات و افشاگریهای سیاسی ،با سازمان دادن و سمت بخشیدن باین مبارزه ،تمام جوبیارهای اعتراضی پراکنده را بهم مرتبط نموده و آنرا بشطی خروشان علیه رژیم استبدادی محمد رضاشاهی مبدل سازند ،یعنی جنبش خود بخودی را تا سطح یك جنبش آگاه و متشکل شده سیاسی ارتقاء دهند . بایستی در نظر داشت که طبقه کارگر در عمل روزمره خویش ،در مبارزه خویش قدرت خود را با مبارزه‌اش ،قدرت الهاء رژیم یاسداران آنان میآزماید و به نیروی برتوان خود آگاه میگردد . مگر امروز رژیم از سرکوب جنبش کارگری ،از استفاده از ابزارهای قهریه‌اش جهت بخون کشیدن کارگران میهن ابائی دارد و مگر بقول "باختر" "جناب سرهنگ" کارگران را بمسلسل تهدید نمی‌نماید؟ مگر رژیم مبارزین دلیر جریك را یکی پس از دیگری بجوخه تیر نمیبندد و یا در زیر شکنجه‌های قرون وسطائی بشهادت نمیرساند؟ بظاهر این دو مشی میبایستی برزم "باختر" تصور قدر قدرتی را در ذهن کارگران بیش از پیش تحکیم بخشد و حرکت طبقاتی پرولتاریا را فلج سازد . پس چگونه است که کارگران در خفقانی ترین شرائط پلیسی ،در شرایطی که مسلسل های رژیم سخن میگویند ،با قدرت مبارزه اعتصابی خود را ادامه میدهند؟ اگر میبایست قدرت سرکوب کنند، رژیم پندار قدرتی را در ذهن پرولتاریا ایجاد کرده باشد ،پس چگونه است که آنها در این زمان که رژیم سبع تر و وحشیانه تر از هر زمان بجنبش میتازد و "کاروانسرا سنگی" براه می اندازد بازهم وسیع تر بمبارزه برمیخیزند؟ باین دلیل که کارگر "مبارزه‌ای برضد بورژوازی با زندگیش آغاز میگردد ." (مارکس)

ما اشاره نمودیم که "باختر" در تحلیل خود پیگیری ندارد و الان این ادعا را با نقل قسمت دیگری از مقاله "باختر" میتوان اثبات نمود . "باختر" مینویسد : "اگر امروز رژیم در دشمن ایران اینجا وآنجا کهکاهی ((آیا واقعاً کهکاهی؟)) مسلسلهایش را بسرخ میکشد ،مبارزه اوج گیرنده کارگران مجبورش خواهد کرد که هر روز و هر ساعت بیشتر و عریانتر خونخواری خود را بکارگران میهن ما بنمایاند ". از یکطرف "باختر" معتقد است که هرگاه فشار سرنیزه کم شود مبارزه کارگران رشد میکند ،از جانب دیگر بیان میدارد که رژیم با برخ کشیدن مسلسلهایش مبارزه کارگران را بیشتر علیه خود برخواهد انگیخت و در جای دیگر تشدید مبارزه بین استثمارگر و استثمار شونده را در این میبیند که "در حالی که شرائط زندگی فلاکت بار کارگر ایرانی اگر بدتر از پیش نشده باشد بهتر هم نشده در حالیکه ضعف رژیم و عدم توانائیش برای مقابله با تورم هرروزیان تر میگردد ،چاره‌ای بجز این نیست که مبارزه بین استثمارگر و استثمار شونده تشدید شود ." خواننده متوجه میشود که "باختر" چگونه بسرگیجه دچار شده است و هر یك از نظریاتش ناسخ دیگری بوده و از طرح قطعی و صریح مسئله احتراز میجوید . این سردرگمی در واقع از یسو نشان میدهد که "باختر" از جنبش کارگری ،علل پیدایش، رشد و رشد آن درك درستی نداشته و قادر به تحلیل این مسئله که جنبش اعتصابی کارگران از بطن شرائط مادی جامعه و روابط متقابل پرولتر – سرمایه‌دار برمیخیزد ،نیست و از سوی دیگر کوشش دارد بهر نحوی که شده نشان دهد که از بعد از سالهای ۳۹ – ۴۲ طبقه کارگر ایران حتی مبارزه "تریدیونیونیستی" هم نکرده ،تا در حقیقت بتواند اعتلای کنونی جنبش اعتصابی کارگری را در وجود مبارزه چریکی شهری توجیه نماید . نویسندگان "باختر امروز" از درك این مسئله عاجزند که مبارزات کارگری نه بر پایه تمایل این یا آن گروه و نه بر زمینه خواست ذهنی این یا آن فرد ،بلکه دقیقاً در ارتباط با شرایط زندگی کارگران و محصول "رابطه آنان با وسائل تولید و طرق دریافت اندازه آن سهم از ثروت اجتماعی که آنها در اختیار میگیرند ،میباشد ". ("دیباچه تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام ")

ما در آغاز گوشیدیم که بعلل پیدایش و رشد جنبش کارگری برخورد کنیم و اکنون باید باین مسئله جواب داد که مبارزه چریکی چه تأثیری در مبارزه طبقه کارگر داشته و آیا این مشی باعث اعتلاء رشد و سیاسی شدن جنبش کارگری خواهد شد و یا بالعکس ،عملاً کارگران را – علیرغم خواست مبارزین چریك – بزیر سیطره ایدئولوژی بورژوازی میکشاند؟ در ابتدا باید اشاره نمود که درزمان عدم وجود گردان سیاسی پرولتاریا – حزب کمونیست – وظیفه عمده کمونیستها کوشش عرجه بیشتر جهت ایجاد این ستاد سیاسی است تا پرولتاریا را بمبارزه سیاسی کشانده و رهبری نماید . در دست بخاطر حرکت در این سمت کمونیستها باید بمیان پرولتاریا رفته و مبارزه اعتصابی و روزانه آنها را بسمت یك جریان وسیع سیاسی سازمان دهند . اشاره کردیم که پیدایش و رشد مبارزه اعتصابی ناشی از رابطه بین کار و سرمایه است . بنابراین چه در شرائط وجود ترور و خفقان و چه در شرائط وجود آزادیهای نسبی کارگران بمبارزه اعتصابی خود دست خواهند زد . البته با فراز و نشیبهای گوناگون . مبارزه چریکی که گویا با هدف ایجاد "جو سیاسی" آغاز بدن گرفت ،از آنجائیکه قادر بتوضیح مسائل کارگران نیست واز آنجائیکه ارتباطی با کارگران نداشته و منفرد از آنها عمل مینماید ،نه تنها نمیتواند مبارزه اعتصابی کارگران را در جهت صحیح هدایت نماید ،بلکه این مبارزه جدا از توده با رژیم ارتجاعی "در زمان کمبود یك سازمان مرکزی و در حالتی که تشکیلات انقلابی محلی ضعیف هستند . . . بیجا و بیمورد است و فعالترین مبارزین را از مهمترین و واقعی ترین وظیفشان نسبت به مجموعه جنبش بازمیدارد و بجای افتشاش سازمانی در نیروهای حکومت باعث افتشاش سازمانی در نیروهای انقلاب میگردد ". (لنین – "چه باید کرد؟" – تکیه از ماست) و این امری است که نه تنها به تحرك پرولتاریا در جهت آزادی آن از بندگی سرمایه کمك نمیکند ،بلکه این تحرك را محدود میکند . امروز جنبش اعتصابی کارگران ایران پراکنده و در آغاز اعتلاء نوین خویش میباشد و تأثیر جنبش چریکی که جدا از این

بقیه در صفحه ۹

www.iran-archive.com

دو برخورد متضاد ...

میکوشند در ارتباط با گرانتر فروختن نیروی کار خود، مزد و یا این حداقل را ارتقاء دهد. این یك جانب مسئله است. جانب دیگر قضیه این است که سرمایه‌دار میکوشد بطرق گوناگون (ازدیاد ساعت کار، بکارگرفتن ماشینهای مدرن وغیره) از جمله نگاهداشتن سطح مزد در حداقل، درجه استثمار را هرچه بیشتر نموده و میزان سود خود را ارتقاء دهد. این مسئله نیز واضح است چون با تقلیل مزد، میزان کار اضافی و نتیجتاً ارزش اضافی که سرمنشاء سود است نیز افزایش مییابد. به یك مطلب دیگر نیز باید توجه داشت و آن این است که اگرچه فروش نیروی کار "آزادانه" انجام میگیرد، خرید آن از طرف سرمایه‌دار به مراتب آزادانه‌تر امکان دارد و این بدانجا طرا است که از ارتش عظیم بیکاران که خود زائیده سیستم کار مزدوری است، همیشه افراد زیادی وجود خواهند داشت که حتی با نازلترین مزد نیز حاضرند بکار گمارده شوند. این مطلب دست و بال سرمایه‌دار را بیشتر باز میگذارد و او را در هرچه ارزانتر خریدن نیروی کار پرولتر آزادتر مینماید. بهمین خاطر است که تضاد بین خواست پرولتر جهت اضافه دستمزد و خواست سرمایه‌دار جهت تقلیل آن اولین نقطه تصادم این دو میباشد و درست بهمین خاطر است که "بین کارفرما و کارگر همیشه بر سر مزد کار مبارزه درگیر است". (لنین — "درباره اعتصابات"، جلد چهارم آلمانی، صفحه ۲۰۶)

پرولتر در جریان زندگی روزمره‌اش درمی‌یابد که تحقق این خواست (که نه فقط خواست او بلکه خواست همزنجیرانش نیز می‌باشد) تنها زمانی امکان دارد که "کارگران فقط به نیروی خود و همبستگی‌شان اتکاء نمایند". (همانجا — صفحه ۲۱۱) در واقعیت امر نیز چنین است. تولید سرمایه‌داری در واحدهای بزرگ صنعتی آنچنان مکانیسمی را بوجود میاورد که در آن کارگر بتنهائی هیچ مفهومی ندارد. ورود و بکاربردن ماشین‌های مدرن صنعتی در امر تولید تفاوت میان کار را از بین میبرد و به میزان از بین رفتن این تفاوت اختلاف بین دستمزدها بطور تقریبا مساوی پائین میآید. توسعه و بهبود ماشینهای بزرگ و کارآنها در پروسه تولید، کاراختصاصا لازم را هرچه بیشتر کاهش داده و در نتیجه وضع کارگران را نامطمئن‌تر میکند. توسعه تقسیم کار در محیط کارخانه، ارتباط بخش‌های مختلف تولید در واحدهای صنعتی، آنچنان محیطی را بوجود میاورد که هر کارگر بخوبی میبیند که چگونه کارش با کار سایرین در ارتباط است، که چگونه مسئولیت فردی او در امر تولید جمعی اهمیت دارد و بهمین خاطر است که برخوردهای منفرد کارگران با بورژواها آرام آرام جای خود را به تصادم میان دو طبقه میدهد و پرولتر وجدان فردی خود را در امر تولید به وجدان جمعی تبدیل نموده، خود را بدیگران و دیگران را بخود وابسته میداند. از این جهت است که با اولین ابراز نارضایتی یك یا چند تن از کارگران، موج نفرت از وضع موجود سرتاسر کارخانه را میپوشاند و کوچکترین پچ پچ چند نفر در مورد شرایط کار، دستمزد، ساعت کار، بیمه، و غیره وغیره بسرعت در محیط کار پخش میگردد. کارگران درمیابند که آنها نه فقط در ساخته و پرداخته کردن کالا بهم وابسته‌اند و بکار یکدیگر احتیاج دارند، بلکه در سایر موارد نیز باهم یکی میباشند. می‌بینند که خواست بهبود شرایط کار، ارتقاء دستمزد، تقلیل ساعات کار وغیره وغیره در همه آنان وجود دارد و به این ترتیب کارگران دسته جمعی به چاره جوئی می‌پردازند.

"بنسبتی که استعمال ماشین بطور روزافزونی اختلاف کار را از میان میبرد و تقریبا مزد کار همه را بطور مساوی تا میزان نازلی سقوط میدهد، بهمان نسبت مصالح و شرایط زندگی پرولتاریا نیز بیش از پیش همانند و یکسان میشود. رقابت روزافزون بین بورژواها و بحرانهای تجاری که ناشی از رقابت است، مزد کارگران را بسوئی بیثبوتی ناپایدارتر درمیآورد. کار ماشین که بسرعتی هرچه تمامتر تکامل و همواره بهبود می‌یابد، وضع زندگی کارگران را نامطمئن‌تر میگرداند. تصادمات بین افراد جداگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوا بیش از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را بخود میگیرد. کارگران در آغاز کار بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف میزنند و برای دفاع از مزد کار خود مشترکاً عمل مینمایند." ("مانیفست"، ص ۷۰)

مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داران از همان ابتدا شکل اعتصاب و درخواستهای معین را ندارد. مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی اشکال مختلفی بخود میگیرد. ابتدائی‌ترین شکل این مبارزه طغیانی است که نه بر علیه مناسبات سرمایه‌داری بلکه عمدتاً علیه افزارهای تولید متوجه است. کارگران در آغاز ماشین‌های بزرگ را بصورت رقیب می‌نگرند و بهمین جهت حمله را متوجه ابزار تولید مینمایند. تخریب ماشین، اخلال در امر تولید، اولین عکس‌العمل غریزی کارگران در مقابل کارفرمایان است. این واکنش با آنکه عین آنتاگونیسم طبقاتی است، اما بیشتر جنبه مأیوسانه دارد تا یك مبارزه مثبت و سرانجام با خرابتر شدن وضع زندگی، با بیشتر کشتن تعدی و ستم سرمایه‌داران و با پی بردن به بی‌ثمری عکس‌العمل‌های پیشین خود، واکنش‌های دسته جمعی بعدی کارگران بشکل تعطیل کار، اعتصاب و قرار دادن درخواستهای معین در مقابل کارفرمایان متبلور میشود. اعتصاب جهت برآورد نمودن این یا آن خواست صرفاً معینی، و بعضاً پیروزی در این زمینه، از یك طرف کارگران یك واحد تولیدی را هرچه بیشتر به نیروی جمعیشان آگاه میسازد و از سوی دیگر به سایر همکارانشان در بخشهای تولیدی دیگر امید و قوت قلب میبخشد، و با دمیدن روحیه مبارزه آنان را نیز به چاره جوئی وامیدارد. بقول کارل مارکس "... گاه کارگران پیروز میشوند ولی این پیروزیها تنها پیروزیهای کمرنده است. نتیجه واقعی مبارزه آنان کامیابی بلاواسطه آنان نیست، بلکه اتحاد کارگران است که در حال نضج است." ("مانیفست" — ص ۷۱)

بهرحال چنانچه بخواهیم از مختصر تحلیل بالا نتیجه‌گیری نمائیم، واضح میشود که زمینه عینی اعتصابات کارگری در بطن شرائط تولید سرمایه‌داری نهفته است. "سرمایه‌داری الزاماً به مبارزه بین کارگران و کارفرمایان منجر میشود و هر قدر که تولید به تولید بزرگ تبدیل گردد، بهمان اندازه نیز این مبارزه به مبارزه اعتصابی می‌انجامد." (لنین — "درباره اعتصابات" — جلد چهارم آلمانی) و اما مبارزه اعتصابی کارگران هنوز بمثابه تدارك جنگ است و نه خود جنگ. کارگران در مبارزه اعتصابی هنوز نمیدانند که علت اساسی وضع موجود در کجا نهفته است. آنها از تمام سیستم کار مزدوری، فقط مسئله مزد و ساعت کار را، آنهم فقط در ارتباط با زندگی خود درمی‌یابند و نه کل مکانیسم سرمایه‌داری را. "آنها نیروی جمعی خود را تجربه میکنند تا از وضع غیرقابل تحمل بیرون بیایند، بدون آنکه بدانند چرا وضعشان تا اینحد چه خراب است و یا اینکه هدف آنان چه باید باشد؟" (لنین — همانجا، صفحه ۲۰۸) مبارزه اعتصابی کارگران اگرچه همبستگی آنانرا بهم زیادتر میکند، اگرچه بمیزان دشمنی کارگران نسبت به سرمایه‌داران می‌افزاید، اگرچه حس عدم اعتماد کارگران را نسبت به قوانین و دولتی که در اجرای آن قوانین مستقیماً از منافع سرمایه‌داران پشتیبانی میکند، برمی‌انگیزد و بالاخره اگرچه اولین حرفهای مبارزه علیه وضع موجود را در آنها روشن میسازد، ولی معهذا هنوز مبارزه‌ای است که تا تیرد تعیین کننده آتی جهت درهم نوردیدن کل سیستم کار مزدوری فاصله زیادی دارد. زیرا کارگران: ۱— قادر نیستند بتنهائی این مسیر را تشخیص داده و ۲— حتی با بکار بردن مداوم ابزار مبارزه اعتصابی نیز آنرا بپیمایند. در مورد اول علت آنستکه مبارزه اعتصابی در تحلیل نهائی برای گرانتر فروختن نیروی کار انجام میگیرد و نه کوبیدن بساط سرمایه‌داری. چون کارگران بخودی خود قادر نیستند مناسبات پیچیده اجتماعی را تشخیص داده، ارتباط مزد و سیستم تولید، ارتباط ساعت کار و ارزش اضافی، بهبود اقتصاد و سیاست و بالاخره نظام حاکم را شناخته و راه نشان دهند. برای این کار دانش سوسیالیستی لازم است، زیرا فقط و فقط بکمك سوسیالیسم علمی است که میتوان شرائط پیچیده را تحلیل نموده و حرکت‌هیری پدیده سرمایه‌داری بسمت سوسیالیسم را آگاهانه تسریع نمود. اینکه کارگران بخودی خود قادر نیستند باین دانش انقلابی مسلح گشته و بکمك آن کوره راههای پرپیچ و خم مبارزه طبقاتی را بشناسند نیز زائیده تولید سرمایه‌داری است زیرا "طبقه کارگر بعنوان طبقه امکاناتی ندارد که در رأس دانش قرار گیرد، آنرا تکامل داده و قوانین تاریخی را بشیوه علمی تحقیق نماید. برای این کار او نه وقت و نه ابزارش را داراست." (استالین — "بررسی کوتاه اختلافات در حزب ما" جلد یك آلمانی، صفحه ۸۶) پرولتر از یك طرف مجبور است جهت زنده ماندن قسمت اعظم زندگی روزانه‌اش را بکار ببرد و از طرف دیگر بخاطر فقر مادی‌اش امکانات استفاده از ابزارهای آموزش علمی را دارا نیست. بهمین خاطر است که مبارزه اعتصابی کارگران دارای آگاهی سوسیالیستی نیست تا بکمك آن راه را از چاه تشخیص داده و مسیر درست را بپیماید و بهمین خاطر است که رسالت بردن آگاهی سوسیالیستی به درون طبقه بعهده روشنفکرانی است که باین دانش دست یافته‌اند و آنرا در خدمت پرولتاریا بکار میگیرند. بعبارت دیگر این وظیفه کمونیستها است که بین زمینه عینی (عنصر ابژکتیف) و زمینه ذهنی (عنصر سوبژکتیف) تلفیقی بوجود آورند و یا بعبارت دیگر جنبش اعتصابی کارگری را با آگاهی سوسیالیستی توام سازند.

و اما در مورد دوم نیز علت روشن است. مبارزه اعتصابی فقط یك بخش، از نبرد طبقاتی است و نه کل آن. اعتصابات کارگری حتی در صورت پیروزی فقط میتوانند بهبودی در وضع زندگی کارگران ایجاد نمایند اما قادر نیستند پرولتاریا را از قید زنجیر استثمار سرمایه‌داری برهانند. تنها "هنگامیکه همه کارگران آگاه سوسیالیست شوند، یعنی هنگامیکه آنان برای این رهائی مجاهدت نمایند، هنگامیکه آنان بخاطر بخش سوسیالیسم در میان کارگران، بخاطر آموزاندن همه وسایل مبارزه علیه دشمنانشان بکارگران، در سراسر کل کشور متحد شوند، هنگامیکه آنان یك حزب کارگری سوسیالیستی را که برای رهائی تمامی مردم از سیستم دولت و برای رهائی همه زحمتکشان از یوغ سرمایه مبارزه میکند، بنا کنند" (لنین — درباره اعتصابات" جلد ۱ آلمانی، صفحه ۳۱۰) تنها آنگاه است که پرولتاریا میتواند فاصله بین مبارزه فعلی جهت بهبود وضع زندگی را تا مبارزه جهت انجام انقلاب اجتماعی و درهم شکستن نظام سرمایه‌داری بپیماید. نتیجتاً مبارزه اعتصابی قادر نیست دگرگونی عمیق و همه جانبه را در وضع پرولتاریا ایجاد نماید، حتی چنانچه این مبارزه به پیروزی هم نائل آید. پیروزی کامل پرولتاریا در از بین بردن حاکمیت سرمایه است و این کار را تنها زمانی میتواند انجام دهد که در زیر پرچم حزب خود رزم نماید.

ما اکنون از مجموعه بالا نتیجه‌گیری نموده و آنگاه به تحلیل "تحلیل" باختر امروز از جنبش کارگری میپردازیم:

۱— اعتصابات کارگری زائیده مناسبات تولید سرمایه‌داری و روابط پرولتر — سرمایه‌دار است؛

۲— این اعتصابات بیان عکس‌العمل جمعی کارگران درمقابل ستم سرمایه‌داران میباشد؛

۳— طبقه کارگر قادر نیست تنها با مبارزه اعتصابی خود را رهائی بخشد؛ برای اینکار دانش سوسیالیستی لازم است؛

۴— سوسیالیسم علمی از طریق روشنفکران انقلابی بدرون طبقه برده میشود؛

۵— در امر تلفیق سوسیالیسم علمی و جنبش خود روی طبقه کارگر حزب طبقه بمثابه مظهر اراده و آگاهی پرولتاریا بوجود میاید که قادرست مبارزه طبقه را بسرانجام برساند.

* * * * *

و اما ببینیم "باختر امروز" از جنبش اعتصابی کارگران ایران چگونه ارزیابی نموده و به چه ترتیب میکوشد پیدایش و رشد مبارزات اعتصابی پرولتاریا را در چند وقت اخیر در ارتباط با مبارزه چریکی شهری طمعداد نماید. "باختر امروز" در آغاز مقاله خود و در ارتباط با پیدایش مجدد مبارزه اعتصابی کارگران چنین بیان میدارد: "ولی باریکه این طبقه ... یا بعرصه سیاست ایران گذاشت، پس از دوران ارتجاع سیاه رضاخانی بود. فقر و استثمار شدید کارگران، وجود شرایط کم و بیش دمکراتیك برای فعالیت سیاسی، وجود یك جو سیاسی مناسب در ایران و نیز فعالیتهای سندیکائی وابسته به احزاب سیاسی، اهم عواملی بودند که "کارگران را در مبارزات اقتصادی و سیاسی درگیر نمودند. قبل از اینکه به هسته نظری "باختر" بپردازیم، لازم است روشن سازیم که طبقه کارگر ایران برخلاف نظر نویسندگان "باختر"، برای اولین بار بعد از دوران سیاه رضاخانی پا بعرصه مبارزه نگذارد، بلکه این طبقه قبل از حکومت دیکتاتوری و آنهم برای اولین بار تحت رهبری سازمان سیاسی خود — حزب کمونیست ایران — بمبارزه پرداخت و تازه حتی در دوران سیاه رضاخانی نیز که اختناق و سرکوب ارتجاع بیداد میکرد، مبارزه کارگری نه تنها خریدار داشت بلکه کارگران حتی برای احقاق حقوق خود دست بتشکیل اتحادیه‌های محفی نیز میزدند. حال اینکه "باختر" یك مرحله از مبارزات درخشان طبقه کارگر ایران را نادیده گرفته و از ذکر نام و مبارزه حزب کمونیست ایران طفره میرود نیز تحریف روشن تاریخ جنبش کارگری میهن ما جز دیگری نیست.*

اما اصل مطلب. در اینکه شرائط کم و بیش دمکراتیك در رشد و اعتلاء جنبش کارگری تأثیری (آنهم فراوان) دارد، در اینکه "فعالیتهای سندیکائی" تشکل‌یافتن کارگران در سازمانهای حرفه‌ای جهت احقاق حقوقشان را چندین برابر میسازد و بالاخره در اینکه "جو سیاسی مناسب" مبارزه کارگرانرا دامن میزند، حرفی نیست. اما مثالی را که هنوز باید روشن نمود آنست که در بین فاکتورهای نامبرده بالا که بدرستی از طرف "باختر" تشخیص داده شده‌اند، فاکتور "فقر و استثمار شدید کارگران" چه مقامی را اشغال میکند؟ و بالاخره زمینه عینی مبارزه اعتصابی کارگران باعتقاد "باختر" کدام است؟ ما مخصوصاً از همان ابتدای مقاله "باختر" شروع نمودیم، زیرا "باختر" از همان آغاز پایه‌های نظریه‌اش را در مورد مبارزات اعتصابی کنونی میریزد. واقعیت چیست؟ واقعیت آنست که باعتقاد "باختر" هیچکدام از فاکتورهای بالا در پیدایش و رشد جنبش کارگری تعیین کننده نیستند، زیرا بقول "باختر" "کارگران" به محض اینکه فشار سرنیزه ارتجاع کم میشود ... برای کسب حقوق حقه خود (تکیه از ماست) بمبارزه وسیع توده‌ای دست میزنند." البته ما هم معتقدیم که در شرایط وجود یك جو نسبتاً دمکراتیك، مبارزه کارگران وسعت بیشتری میگیرد. منتها بحث بر سر این است که چه فاکتوری در پیدایش جنبش اعتصابی کارگری در وهله نخست رل تعیین کننده را بازی میکند؟ و درست در اینجا است که "باختر" علت اساسی شروع این مبارزه یعنی مبارزه برای ارتقاء دستمزد از جانب کارگران و فشار سرمایه‌دار در جهت تقلیل مزد و ارتقاء میزان سود را نمیبیند و به تناقض‌گوئی دچار میشود. ما در قسمت همان بعدی مقاله "باختر امروز" خواهیم دید که معیار اصلی ارزیابی "باختر" در زمینه پیدایش و رشد جنبش کارگری این است که وزیم تا چه حد "قدرت" داشته باشد یعنی فشار سرنیزه را تشدید نما-

بقیه در صفحه ۱۰

www.iran-archive.com

دو برخورد متضاد به اعتصاب های کارگران

مقاله‌ی زیر، که در پیرامون مسئله‌ی مهم ارزیابی و چگونگی برخورد به رشد و گسترش اعتصابهای کارگری ایران در پنجسال و نیمه اخیر نوشته شده، توسط یکی از گروههای مارکسیست ـ لنینیست در خارج از کشور تهیه شده است. اقدام این رفقا در تهیه‌ی چنین مقاله‌ای، نه تنها از لحاظ پیشبرد مبارزه‌ی ایدئولوژیکی میان دو منش مارکسیستی و غیر مارکسیستی، که مدتیست در جنبش ما جریان دارد، دارای اهمیت است، بلکه بیانگر توجهی بیش از پیش مبارزان خارج از کشور به مسائل جاری جنبش در ایران، و بویژه به تحولاتی است که در عرصه‌ی مبارزه‌ی کارگران و رنجبران میهن رویداده است. نکته‌ی مهم دیگر آنکه، آغاز همکاری این رفقا با سازمان ما در جبهه‌ی ایدئولوژیکی و تبلیغات، نشان میدهد که در این جبهه زمینه‌ی عینی لازم برای کار مشترک در خارجه کاملا موجود است. توسعه‌ی فعالیت ایدئولوژیکی و تئوریکی و گسترش و عمق بخشیدن به تبلیغات سیاسی یکی از مبرمترین وظایف کمونیستها در لحظه‌ی حاضر بوده، و جنبش ما و مردم ما، سخت بدان نیازمندند. بعلاوه، این زمینه‌ی فعالیت، در برگیرنده‌ی نوع کارهائیست که، در صورتیکه مشترکا و با یک سمت‌گیری متحدانه توسط نیروهای مارکسیستی خارجه صورت پذیرد، هم از مصالح لازم برخوردار بوده و هم کمک مؤثری به جنبش کمونیستی و انقلابی ایران، و به مردم ایران، خواهد کرد. بیشک برداشتن چنین گامی از سوی کمونیستهای خارج از کشور مورد تأیید کمونیستهای داخل کشور بوده و حرکت کند جنبش، راهسوی اتحاد و تشکیل حزب شتاب بیشتری خواهد داد. کوشش در آغاز اتحاد عمل در این زمینه (بصورتیکه بر پایه‌ی یکرشته اصول و نیز مورد توافق اکثریت باشد)، راه را برای از میان برداشتن کامل پراکندگی و پراکنده کاری موجود در جنبش، چپ خارجه، تمرکز متحدانه‌ی اندیشه‌ها (که واقع را گوئیم، به سوی‌های گوناگونی بوده و تابع خرده کاریها و پراکنده کاریهای گروههاست) بروی وظایف اساسی برابر نهضت ما و متحد کردن کمونیستهای خارجه، می‌گشاید. ما سخت بدان دل بسته و امید داریم که هرچه زودتر، آنروزی که همه‌ی کمونیستهای خارجه در یک جبهه متحدا به نبرد برخیزند، فرارسد!

* * *

رشد و اعتلای جنبش اعتصابی کارگران میهن ما از جوانب گوناگون مورد ارزیابیهای مختلفی قرارمیگیرد. روشن نمودن مبانی جنبش اعتصابی کارگران و ارتباط آن با سایر مسائل از جمله مبارزه مسلحانه گروههای چریکی در ایران، یکی از وظایف مبرم ـ لامها بوده و ما میکوشیم در ارتباط با مقاله باختر امروز شماره ۴۸ ("مبارزه مسلحانه و جنبش کارگری در ایران") ضمن برخورد به نکته نظرهای نادرست آن، سهم خود را در ارزیابی از اعتصابات کارگری چند وقت اخیر ادا نموده و در مبارزه علیه گرایشات انحرافی کمک نمائیم. در ابتدا میکوشیم توضیح دهیم که جنبش اعتصابی کارگران بخاطر موجود بودن چه زمینه معینی پا میگیرد، خصوصیات آن چیست و در این ارتباط به مقاله باختر می‌پردازیم. آنگاه روشن خواهیم نمود که اعتلای خود بخودی جنبش اعتصابی کارگران چه وظائفی را در مقابل کمونیستها قرار میدهد.

در تولید سرمایه‌داری ابزار تولید در دست عده معدودی از سرمایه‌داران قرار میگیرد، سرمایه‌دار نه فقط صاحب ابزار تولید است، بلکه مالک حاصل تولید یعنی کالا نیز میباشد. اما از طرف دیگر پرولتر نه بر ابزار تولید تملک دارد و نه حتی صاحب کالائی میباشد که خود یا سایر همکاران او تولید نموده‌اند. مالکیت پرولتر فقط به نیروی دو بازوی او خلاصه میگردد. از آنجائیکه در تولید سرمایه‌داری، نیروی کار پرولتر به کالا تبدیل میگردد، اولین نقطه تماس پرولتر و سرمایه‌دار در دقیقا به چگونگی خرید و فروش این کالا بستگی دارد. این به چه معنی است؟ بدان معنی است که جهت بهره‌وری از نعم مادی جامعه، جهت استفاده از کالاهای تولید شده و رفع احتیاجات زندگی، پرولتر میکوشد که هرچه گرانتر این کالا یعنی نیروی کارش را فروخته و از طریق دریافت مزد بیشتر بتواند بهتر زندگی کند. بعبارت دیگر از آنجائیکه مزد در روابط کار مزدوری عبارت از قدرت تأمین حداقل وسیله زندگی است پرولتر

بقیه در صفحه ۱۱

درباره اعتصاب‌ها

از و. ای. لنین

(دنباله از شماره‌ی پیشین)

اعتصاب بکارگران میاموزد که بفهمند قوت کارفرمایان در چه و قوت کارگران در چه نهفته است؛ بآنان میاموزد که تنها درباره کارفرمای خودشان و تنها درباره همکاران نزدیک خودشان نیاندیشیده بلکه درباره همه کارفرمایان، کل طبقه سرمایه‌دار و کل طبقه کارگران بیاندیشند. هنگامیکه کارخانه‌داری که از قبل رنج چندین نسل از کارگران میلیونها برهم انباشته از افزایش ناچیز در مزدها سر باز میزند یا حتی میکوشد مزدها را تا سطح بازهم پائین‌تری کاهش دهد و، چنانچه کارگران مقاومت نمایند، هزاران خانواده گرسنه را به خیابان میریزد، این برای کارگران بخوبی روشن میگردد که طبقه سرمایه‌دار در کل دشمن کل طبقه کارگر است و کارگران تنها بر خودشان و عمل متحدشان میتوانند اتکاء کنند. اغلب رخ میدهد که یک کارخانه‌دار منتهای کوشش خود را میکند که کارگران را فریب دهد، خود را خیرخواه جلوه دهد و بهره کشی‌اش را از کارگران با مقداری خرده پاچ سبیل یا نویدهای دروغین پنهان کرده‌اند. اعتصاب با نشاندادن این موضوع به کارگران که "خیرخواه" شان گرگی در لباس میش است این فریبکاری را بیک ضربه درهم می‌پیچد.

دیگر آنکه، اعتصاب چشم کارگران را نه تنها نسبت بماهیت سرمایه‌داران، بلکه همچنین نسبت به ماهیت دولت و قانونها، باز میکند. همچنانکه کارخانه‌داران میکوشند خود را خیرخواه کارگران جلوه دهند، مأموران دولت و جاکرانشان میکوشند کارگران را مطمئن کردانند که نزاع و دولت نزاعی، همانطور که عدالت اقتضا میکند، بطور مساوی دل واپس هم کارخانه‌داران و هم کارگران است. کارگر درباره قانونها چیزی نمیداند، او هیچ تماسی با مأموران دولت، بویژه با آنهائیکه در مقامهای بالاتری هستند، ندارد، و در نتیجه، اغلب همه اینها را باور میکند. آنگاه اعتصاب پیش میاید، دادستان، بازپرس کارخانه، پلیس، و غالبا نیروهای نظامی، در کارخانه پدیدار میگردند. کارگران یاد میگیرند که آنان قانون را شکننده، کارفرمایان بنا بر قانون اجازه دارند که گرد هم آمده، و آنگاه درباره راههای کاهش مزدهای کارگران بحث کنند، ولی کارگران اگر به توافق مشترکی برسند جنایتکار خوانده میشوند! کارگران از خانه

بقیه در صفحه ۷

ماجرای عباس شهریاری و رویزیونیستهای حزب توده

مقاله‌ی زیر نامه‌ای است که از سوی گروهی از مبارزان انقلابی میهن نوشته شده و از جمله بدست ما رسیده است. اهمیت مطالعه این نامه در اینست که گوشه‌ای از اختلافهای رویزیونیستهای حزب توده را در جنبش انقلابی ایران برملا ساخته و ماجرای عباس شهریاری ـ جاسوس ساواک ـ را روشن میکرداند. این نامه نشان میدهد که چگونه و چرا ساواک تشکیلات رویزیونیستها را حجاب مناسبی برای فعالیتهای خرابکارانه، جاسوسی، رخنه کردن و کشف گروههای انقلابی و کمونیستی بازشناخته است، و چگونه و چرا دار و دسته‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب توده، بجای روشن کردانیدن ذهن انقلابیون درباره‌ی عملیات ساواک، به فریبکاری و پرده پوشی دست می‌یازد.

ما، همانگونه که رفقای نویسنده‌ی این نامه پافشاری کرده‌اند، سخت بر این باوریم که کوچکترین تماس و یا مراوده‌ای با رویزیونیست های حزب توده خطاست، کوچکترین چشم داشت از اینان، و از تشکیلات اینان، در هر زمینه‌ای که میخواهد باشد، خطاست. حزب توده حزبی ارتجاعی، در اردوگاه ضد انقلاب، و بیرون از جنبش دموکراتیک و ملی مردم ماست. شک نیست عناصری که ناآگاهانه با رویزیونیستها همکاری میکنند همچنان میتواند وجود داشته باشند؛ لیکن، بدیهی است، این امر ربطی به ماهیت ارتجاعی و عملکرد این حزب نتواند داشت. تنها آنکه، لزوم مبارزه با این حزب را در سطح ایدئولوژیکی و در سطح سیاسی، هم برای روشن کردانیدن ایدئولوژیکی آن و هم برای بی‌اعتبار ساختن آن، دو چندان میگرداند.

وابستگی حزب رویزیونیستی توده به شوروی، وابستگی کامل بیک قدرت امپریالیستی است، و میان گروهبندیهای وابسته به امپریالیسم شوروی و گروهبندیهای وابسته به دیگر امپریالیستها ماهیتا هیچ تفاوتی نبوده و نتوان گذارد. حتی اگر ساواک هم نتواند در سازمان رویزیونیستها رخنه کرده و از آن بمثابه‌ی یک افزار اطلاعاتی و جاسوسی بهره جوید، باز از راه همین سازمانها اطلاعات و اسرار جنبش تحویل دستگاههای اطلاعاتی و جاسوسی شوروی داده خواهد شد؛ و این خود بس خطرناک و بزیان جنبش است. کسانی که قبلا‌ی را وجه المعامله قرار داده و تحویل دولت ایران دادند، بیشک اسرار نهضت را نیز وجه المعامله قرار داده و تحویل دولت ایران خواهند داد. انقلابیون ایران در جریان روبرو شدن‌های احتمالی با عناصر و گروههائیکه با کمیته‌ی مرکزی حزب توده رابطه دارند، می‌باید توجه داشته باشند که دست کمی آنستکه با شاخک‌های حساس امپریالیسم شوروی روبرو گشته‌اند، و بنابراین، همه گونه احتیاط و پنهانکاری ضرور است.

در عین حال، یادآوری یک نکته را درباره نامه‌ی این رفقا لازم میدانیم. پدیده‌ی ما، در یکی دو جای نامه برخورد هائی به گذشته‌ی حزب توده ایران شده است، که اگرچه جنبه‌ای از واقعیت را بیان میدارد، لیکن یک جانبه و شبهه انگیز است. با آنکه میان اپورتونیسم چیره شده بر حزب توده در سالهای ۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ و رویزیونیسم دار و دسته‌ی "کمیته‌ی مرکزی" در دوران کنونی پیوندی منطقی و تاریخی موجود بوده و یکی تکامل دیگری است، ولی میان حزب توده‌ی آنروزی و این دلالخانه‌ای که امروز بنام حزب توده خوانده میشود، دریائی از خون فاصله است. ما، در عین حال که حزب توده‌ی آنروزی را یک حزب لنینی طبقه‌ی کارگر نمی‌دانیم، و در عین حال که "رهبری" ضد کارگری آنرا فرصت طلب، آشتی جوی و اعتصاب شکن ارزیابی کرده و بر این باوریم که از دیدگاه ایدئولوژیکی، تئوریکی، سیاسی و سازمانی دچار کج اندیشی‌ها و بیراهه رویهای ژرفی بوده و مایه‌ی ضربه‌های مهمی بر پیکر جنبش کارگری، کمونیستی و توده‌ای ایران شده است، لیکن هیچگاه نبرد های پرشکوه و بحق طبقه‌ی کارگر و رنجبران ایران را که زیر نام حزب نامبرده صورت می‌گرفت، و تلاشها و دستاوردهای مثبت هزاران انقلابی توده‌ای و مبارزان پرولتری ایران را، که در راه وحدت و گسترش جنبش طبقه‌ی کارگر و رنجبران میهن می‌رزمیده‌اند و نماینده‌ی برنده‌ترین مشی آن دوران در برابر حکومت شاه، و در برابر امپریالیسم انگلیس و در برابر امپریالیسم آمریکا و پرشورترین مدافعان نهضتهای آزادیبخش داخلی و بین‌المللی می‌بوده‌اند، به حساب فرصت طلبی، آشتی جوئی و انحلال طلبی "رهبری" (که ما در جای دیگر باز آنرا خواهیم شکافت)، بدست فراموشی نسپرده و از ارجش نمیکاهیم. ما از رفقای گرامی نویسنده‌ی نامه و از همه‌ی انقلابیون میهن خواستاریم که در برخورد به گذشته‌ی نهضت و رابطه‌ی آن با دوران کنونی میان دو خط مشی متضاد، که در سیر جانکاه تکامل خود اکنون کاملا از هم بریده ـ یکی سراپا به صف ضد انقلاب پیوسته و دیگری بمبارزه‌ی برنده‌تر انقلاب پرداخته است ـ خط فاصل کنند. از این انتقاد رفیقانه که بگذریم، ما باقدام روشنگرانه‌ی رفقای نویسنده‌ی نامه درود میفرستیم.

* * *

هم میهنان

در ماهنامه مردم شماره ۱۰۳ ارگان کمیته مرکزی حزب توده عکس و اطلاعیه‌ای بدین شرح چاپ شده است: "مرد هزار چهره نامی است که تابق، افسر سازمان امنیت در اظهارات تلویزیونی خویش به یکی از مأمورین زیردست خود داد. عباس شهریاری از اعضای سابق حزب توده ایران است که در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد در جریان یک دستگیری به حزب خیانت و خود را تسلیم ساواک کرده است." و در خاتمه اطلاعیه‌ی دار و دسته‌ی کمیته مرکزی میخوانیم: "ما عکس او را در بالا چاپ کردیم تا هرجا چهره‌ی این مرد هزار چهره پدیدار شد از نزدیکی با او پرهیز و از افتادن بدام این عامل شناخته شده ساواک خودداری شود."

* * * * * * * * *

برای خوانندگانی که از کم و کیف جریان اطلاعی نداشته باشند در ظاهر چنین می‌نماید که ماهنامه مردم با درج این اطلاعیه خواسته است "خدمتی" به جنبش انقلابی خلق ما کند، چه معرفی یک مأمور خطرناک بویژه هنگامیکه عکسش را هم ارائه دهد خود خدمتی است به تمامی سازمانها، گروهها و عناصر انقلابی میهن. اما هرگاه از کم و کیف جریان آگاهی حاصل شود خواهیم دید که هدف ماهنامه‌ی مردم از درج این اطلاعیه نه خدمت به جنبش انقلابی میهن بلکه هدف خاک پاشیدن به روی یکی دیگر از کثافتکاریهای حزب توده بوده است. خواهیم دید که هدف ماهنامه‌ی مردم از درج این اطلاعیه ماست مالی کردن ماجرای شهریاری و در نتیجه سرپوش نهادن بر خیانتی بوده است که بوسیله حزب توده بر پیکر جنبش انقلابی خلق ما وارد گردیده است.

از آنجائیکه ما معتقدیم حزب توده ماجرای شهریاری را با توطئه‌ی سکوت برگزار کرده و از آنجائیکه معتقدیم مختصر اطلاعات ما از ماجرای شهریاری می‌تواند تا حدودی باعث افشای این واقعه

بقیه در صفحه ۵

سرنگون باد رژیم پهلوی، رژیم ملاکان و دلالان امپریالیسم

www.iran-archive.com